

کتابخانه محکمہ کتب و خطبات
وزارت تعلیم و سائنس
پاکستان

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3978

مہر و جملہ

طائر فانی

بمقام کانپور

درمیان مکتبہ انشائیہ کتب و خطبات
مطبعہ مطبوعہ جامعہ کراچی

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک کتاب کو چھاپنے کے وقت ہر ایک کتب خانہ و مکتبہ میں بھی ارسال کی جائے گی۔ اس کتاب کے پیش کی گئی صفحہ سادہ میں اس فہرست کتب طب فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب جو وہ کارخانہ سے قدر انون کو اکابر کی ذریعہ

کتب فارسی

اکبر الہم - چار جلد میں جامع کلیات و معالجات
طب و کتب حکیم محمد علی خان لکھا طب بہ حکیم نادر جان
مفوض فضول تبریزی - مشہور کتاب بقرطی جسکی
تفصیل مولوی غلام حسین نے فرمائی۔

خلاصۃ التیاریات - طب حکیم علی خان نے حکیم نادر
ایضاً - مطبوعہ جدید۔

مجموعات اکبری - محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان
تکلیف الحکمت - مصنفہ حکیم سلیم الدین خان

کتاب یہ منظوری - مع رسالہ چوب چینی مشہور
کتاب معالجہ و تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد

ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان
مجموعات رضائی - معالجہ امراض صنف باہ و شائع
میں مولفہ حکیم سید رضا حسین۔

دستور العالج - مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی
بیزان لکھنوی - محشی مشہور کتاب کی جو نسخہ سارا ذیل تصنیف

۱۔ میزان الطب محشی مصنفہ حکیم محمد زرافی - ۲۔ رسالہ الال
۳۔ رسالہ نائل البیل - ۴۔ رسالہ بحران مع جدول بام

انفیل لاطبا - مصنفہ مولوی محمد صادق علی یہ کتاب
علم طب کے مشتاقین کی بڑی بجا آمد اور نفع بخش ہے
طب علوی خان - نسخہ اور دستخط کا مجموعہ حکیم علی

مضج القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر زرافی

عجائز نافہ - مصنفہ حکیم محمد شریف خان۔

۱۔ ام السایج - غریب سالہ چوادی تراکیب لکھا طبیہ تصنیف حکیم
امان اللہ فیروز جنگ - ۲۔ عدوت نور الدین محمد جبار بادشاہ غازی

طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل ذیل - ۱۔ رسالہ جن
۲۔ رسالہ فار و دہ - ۳۔ رسالہ صفیہ فیروز - ۴۔ رسالہ صفیہ
۵۔ رسالہ ماکول و شروب - ۶۔ تصنیف و خطا صحت - ۷۔ رسالہ کرب

زاد غریب - غریب اور مسافریں کے لیے نادر نسخے
تدابیر معالجہ ہر قسم کی رعایت کوڑی کی دوا لکھوں کا

بخشی جو حکیم صادق علی خان خلف حکیم شریف خان
قرابادین قادری تصنیف حکیم محمد اکبر زرافی

علاج الابدان رسالہ غریب المعفاد - حسین
علاج امراض انسانی کا خود انسان میں موجود یہ نقل

طبیہ ثابت کیا کہ مولفہ حکیم مولوی عبدالحی صاحب
کمز الا سرار - معالجات اسرار طب کا مبداء و مآب

تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی -
سج الخیرات - تصنیف حکیم قدرت احمد

رسالہ جنۃ الواقعہ لیسام الامراض البانیہ
خاص امراض بانی کا علاج اور اسکو سبب و علامات کا

بیان تصنیف حکیم سید فضل علی الخاں شفا والد
روز الحکمت - مصنفہ مولوی حبیب علی مراد آبادی

علاج الامراض مصنفہ حکیم محمد شریف خان

رسالہ ارادة الطريق لاطبا لیسام السج التحقیق۔

تحقیقات طب کی بطور مباحثہ داکتری دیوانی حکیم
رسالہ دفع المنیہ و نافع البریہ - فی احکام التذلل

۱۔ تصنیف و تالیفات محمد شریف خان لکھا لکھا
۲۔ رسالہ کرب

طب اردو و علاج النساء

تشریح الاسباب - مریض منظر المعلوم
مع نقشہ روح فلکی حکیم تاجی الہی بخشش

رسالہ زبد المفردات - نظم ہادی لکھا حکیم علی بخشش
زبدہ الحکمت - فضول ربیعہ میں روزہ و جہیز

۱۔ رسالہ کابیان - مولفہ حکیم سید قمر علی بیس
۲۔ رسالہ الاجسام - مع غامد عجیب ہر قسم امراض

۳۔ رسالہ سید فضل علی ندوۃ اکثر
۴۔ رسالہ الغریب اسکی کوریوں کی دوا قیام کر کے

قانون عترت - عمدتاً ہر قسم تب کا علاج و صفو شائع
۵۔ تب فرمن کا مصنفہ حکیم قدرت حسین۔

تحفۃ لاطبا - ہم باجوہ حکیم شیخ حسین خیر آبادی۔
قرابادین کی اردو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی

قرابادین کالی - فارسی مصنفہ حکیم کا ملاحظہ اردو مترجمہ
حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی
۱۔ رسالہ طب اردو - تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی حکیم

فهرست ابواب فصل طب کبر و دو جلد کامل

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۳	باب در امراض سر	۱۹	فصل در امراض	۳۷	قسم اول آنکه سببش تضاعف بخارات بود
۴	فصل در صداع	۲۰	فصل در سرد و دودار	۳۸	قسم دوم آنکه سبب کابوس رسیدن سر و با
۵	قسم اول در صداع ساقی	۲۱	قسم اول در سرد	۳۹	فصل در صرع
۶	قسم دوم در صداع مادی	۲۲	قسم دوم در دودار	۴۰	فصل در سکه
۷	قسم سوم در صداع شرکی	۲۳	ترکیب مار الجبین	۴۱	قسم اول در سکه استلانی
۸	قسم چهارم در صداع صنغ دماغی	۲۴	فصل در سبات و آن خوابست طویل	۴۲	قسم دوم در سکه انقباضی
۹	قسم پنجم در صداع قوت حس دماغی	۲۵	فصل در سرد و آن بیداری و خوابست	۴۳	فصل در امراض و فاج
۱۰	قسم ششم در صداع عصبی	۲۶	فصل در سبات سرد و سرد سباتی	۴۴	فصل در تشنج
۱۱	قسم هفتم در صداع عصبی	۲۷	بیان علامات رده	۴۵	قسم اول در ربی
۱۲	قسم هشتم در صداع عصبی	۲۸	فصل در سرد و ای در باطل شدن حرکت	۴۶	قسم دوم در امراض
۱۳	قسم نهم در صداع جماعی	۲۹	فصل در انقباض	۴۷	قسم سوم در تشنج یا بس
۱۴	قسم دهم در صداع شرابی	۳۰	قسم اول در فساد و فکر	۴۸	فصل در تشنج و کزاز
۱۵	قسم یازدهم در صداع ضربی و بطنی	۳۱	قسم دوم در فساد و فکر	۴۹	فصل در رعشه
۱۶	قسم دوازدهم در صداع بطنی	۳۲	قسم سوم در فساد و تشنج	۵۰	نوع اول آنکه از ضعف قوت حرکت افتد
۱۷	قسم سیزدهم در صداع کسبی	۳۳	فصل در امراض یا یعنی انقلاب خلق و فکر	۵۱	نوع دوم آنکه از ضعف آن حرکت افتد
۱۸	قسم چهاردهم در صداع شمی	۳۴	قسم اول در سرد و ای سردی	۵۲	نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف حرکت افتد
۱۹	قسم پانزدهم در صداع سرد	۳۵	قسم دوم در سرد و سرد تشنج باشد	۵۳	فصل در حذر
۲۰	قسم شانزدهم در صداع دود	۳۶	قسم سوم در امراض یا رقی	۵۴	قسم اول در لقوه تشنجی
۲۱	قسم هفدهم در صداع ترغیب	۳۷	فصل در انواع و دیوانگیها	۵۵	قسم دوم در لقوه استرخانی
۲۲	قسم هیجدهم در صداع که پس از خواب پدید آید	۳۸	قسم اول در قطرب	۵۶	فصل در کام و نزله
۲۳	قسم نوزدهم در صداع که آنرا شقیه گویند	۳۹	قسم دوم در انبساط ای جنون سبی	۵۷	نوع اول در صرع ای
۲۴	فصل در سمام	۴۰	قسم سوم در دودار الکلب	۵۸	نوع دوم در دوسوی
۲۵	قسم اول در قرانغیس	۴۱	قسم چهارم در صبارا که جنون مفراط	۵۹	نوع سوم در بلغمی
۲۶	قسم دوم در قرانغیس خالص	۴۲	انقلاب العقل و المذبان	۶۰	نوع چهارم در سردی
۲۷	قسم سوم در سر سمام سودا و س	۴۳	فصل در رعونت و محق	۶۱	فصل در امراض و غلبه بر عارضه
۲۸	قسم چهارم در سر سمام بلغمی	۴۴	فصل در عشق	۶۲	فصل در امراض دماغی
۲۹		۴۵	فصل در کابوس	۶۳	باب در امراض چشم

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۶۵	فصل در امراض طبعه	۷۳	فصل در اعطال طبعه ملته	۹۷	فصل در ذهاب بصر
۶۶	قسم اول در ورم طبعه صلیبیه	۷۵	قسم اول در ورم	۹۸	فصل در خفش
۶۷	قسم دوم در ورم بوسه	۷۶	قسم دوم در طرفه	۱۰۰	فصل در تیر
۶۸	قسم سوم در ملتوی شدن طبعه صلیبیه بالتوا	۷۷	قسم سوم در طرفه	۱۰۱	فصل در سل العین
۶۹	قسم چهارم در استرخا که بصلیبیه عارض شود	۷۸	قسم چهارم در سل	۱۰۲	قسم اول در سل العین
۷۰	فصل در اعطال طبعه شیمی	۷۹	قسم پنجم در انتفاخ ملته	۱۰۳	قسم دوم در سل العین
۷۱	فصل در اعطال طبعه شبکیه	۸۰	قسم ششم از امراض ملته	۱۰۴	فصل در حنجره
۷۲	فصل در اعطال رطوبت در جاحیه	۸۱	قسم هفتم در توت که بر ملته پدید آید	۱۰۵	فصل در بعضی العین عن اشعاع
۷۳	فصل در اعطال رطوبت صلیبیه	۸۲	فصل در ورمه	۱۰۶	فصل در کینه
۷۴	قسم اول بیمار پانیک در صلیبیه افتد	۸۳	فصل در بولانتین	۱۰۷	فصل در استرخا
۷۵	قسم دوم در مرضی که بجلیدیه است	۸۴	فصل در کینه	۱۰۸	فصل در اتصاق الجفین
۷۶	فصل در اعطال طبعه عنکبوتیه	۸۵	فصل در قذعه	۱۰۹	فصل در شتره
۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبعه	۸۶	قسم اول در آفاده	۱۱۰	فصل در شراق
۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص در همین طبعه افتد	۸۷	قسم دوم در افتادون جانور در چشم	۱۱۱	فصل در انتشار الاهاب
۷۹	فصل در اعطال رطوبت بیضیه	۸۸	فصل در ضربیه که بر چشم افتد	۱۱۲	فصل در جرب الاحقان
۸۰	قسم اول در آن دو یا در جسم	۸۹	قسم اول در قرصه قرصیه	۱۱۳	فصل در جرب
۸۱	قسم سوم در کدورت و غلظت	۹۰	قسم دوم در قرصه که باطن قرصیه افتد	۱۱۴	فصل در صلابت الاحقان و غلظتها
۸۲	فصل در اعطال طبعه عنینیه	۹۱	فصل در بیاض	۱۱۵	فصل در سلاق
۸۳	قسم اول در قرصه	۹۲	فصل در جل	۱۱۶	فصل در قمل الاحقان
۸۴	قسم دوم در امتلا عنینیه	۹۳	نوع اول در آنچه حول کبودگان افتد	۱۱۷	فصل در شعیره
۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشعاع ضیق است	۹۴	نوع دوم در جل که بزرگان افتد	۱۱۸	فصل در توت الاحقان
۸۶	فصل در اعطال طبعه	۹۵	فصل در غشاء	۱۱۹	فصل در تجر
۸۷	قسم اول در خشونت و درشتی	۹۶	فصل در جهر	۱۲۰	فصل در قروح الجفن
۸۸	قسم دوم در توت و القرصیه	۹۷	فصل در انتشار و انتشار	۱۲۱	فصل در توج و انتفاخ
۸۹	قسم سوم در شقاق که در قرصیه افتد	۹۸	قسم اول در انتشار عصب	۱۲۲	فصل در کدکد
۹۰	قسم چهارم در شقاق که در قرصیه افتد	۹۹	قسم دوم در انتشار لثیه	۱۲۳	فصل در ثلول
۹۱	قسم پنجم و ششم که آن در قروح و جرب است	۱۰۰	قسم سوم در انتشار	۱۲۴	فصل در شرک
۹۲	قسم هفتم در سرطان قرصیه	۱۰۱	فصل در ضیق	۱۲۵	فصل در غلظه
۹۳	قسم هشتم در ثوبه قرصیه	۱۰۲	فصل در تحلیلات	۱۲۶	فصل در سقعه بیک
۹۴	قسم نهم آنکه بجم در زیر قرصیه حاصل شود	۱۰۳	فصل در نزول الماس	۱۲۷	فصل در سله
		۱۰۴	فصل در زرقه	۱۲۸	فصل در کبودی
		۱۰۵	فصل در ضعف بصر	۱۲۹	فصل در غروب

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۰۹	فصل در حکمة امان و اجتنان	۱۰۹	فصل در نقل اللسان	۱۰۹	فصل در تغییر رنگ دندان
۱۱۰	فصل در غده	۱۱۰	فصل در غلظت اللسان	۱۱۰	فصل در تحرک و ضبط و اعتدال دندان
۱۱۱	باب در امراض گوش	۱۱۱	فصل در استرخاء اللسان	۱۱۱	فصل در تدبیر دندان کودکان
۱۱۲	فصل اول در روج الاذن	۱۱۲	فصل در صفت اللسان	۱۱۲	قسم اول آنکه حجم در زیاد و شود
۱۱۳	فصل در طریقت	۱۱۳	فصل در شقاق اللسان	۱۱۳	قسم دوم آنکه از زیاد و در طول دندان پیدا آید
۱۱۴	فصل در طین و دود	۱۱۴	فصل در جفاف اللسان	۱۱۴	فصل در حکمة الاسنان
۱۱۵	فصل در تغییر و برآمدن خون از گوش	۱۱۵	فصل در حرقة اللسان	۱۱۵	فصل در صریح الاسنان فی النوم
۱۱۶	فصل در رنگ الاذن	۱۱۶	فصل در قشر	۱۱۶	فصل در درم لثه
۱۱۷	فصل در اعتلاج	۱۱۷	فصل در تلامع	۱۱۷	فصل در لثه واسیه
۱۱۸	فصل در اوزام	۱۱۸	فصل در اکلة الفم	۱۱۸	فصل در قرحه ناصور که لثه افتد
۱۱۹	فصل در جراحت و شقاق پنج گوش	۱۱۹	فصل در کثرت اللعاب و سیلان و از دهان	۱۱۹	فصل در نقصان و استرخاء
۱۲۰	فصل در حکمة الاذن	۱۲۰	فصل در نخر الفم	۱۲۰	باب در امراض حلق و مری و قیصر
۱۲۱	فصل در برنجیدن و خف شدن گوش از اوزام و قرحه	۱۲۱	فصل در درم الحلق	۱۲۱	فصل در درم لسان
۱۲۲	فصل اول در چشم	۱۲۲	باب در امراض لب	۱۲۲	فصل در شقاق
۱۲۳	فصل در فساد چشم	۱۲۳	فصل در بياض الشفة	۱۲۳	قسم اول در لوز قریین و غشای خارجی حلق که در قیصر
۱۲۴	قسم اول آنکه حاشیه رواج به یک آنکه بگویند	۱۲۴	فصل در تشقق و قشر و جفاف لب	۱۲۴	قسم دوم آنکه سستی است بخناق
۱۲۵	قسم دوم آنکه از یک چیز به سبب تشقق تشدید شود	۱۲۵	فصل در اختلاج الشفة	۱۲۵	قسم سوم آنکه سستی است به سبب
۱۲۶	قسم سوم بعضی بوییدار باشد شمس کنند	۱۲۶	فصل در تقلص شفتین	۱۲۶	قسم چهارم آنکه سببش درم و غشای نوری نباشد
۱۲۷	فصل در شور مینی	۱۲۷	فصل در بواسیر لب	۱۲۷	فصل در شوره حلقه محرقة
۱۲۸	فصل در خروج مینی	۱۲۸	فصل در آسیر لب	۱۲۸	فصل در خلط و بلغم
۱۲۹	فصل در رواج مینی	۱۲۹	فصل در تشنج لب	۱۲۹	فصل در رواج الابرو
۱۳۰	فصل در رواج	۱۳۰	فصل در تشنج لب	۱۳۰	فصل در تشنج خار و مانند آن معالجه
۱۳۱	فصل در رواج الاذن	۱۳۱	فصل در تشنج لب	۱۳۱	فصل در التهاب الحلق المرکب
۱۳۲	فصل در رواج الاذن	۱۳۲	فصل در تشنج لب	۱۳۲	فصل در تشنج
۱۳۳	فصل در رواج الاذن	۱۳۳	فصل در تشنج لب	۱۳۳	فصل در تشنج
۱۳۴	فصل در رواج الاذن	۱۳۴	فصل در تشنج لب	۱۳۴	فصل در تشنج
۱۳۵	فصل در رواج الاذن	۱۳۵	فصل در تشنج لب	۱۳۵	فصل در تشنج
۱۳۶	فصل در رواج الاذن	۱۳۶	فصل در تشنج لب	۱۳۶	فصل در تشنج
۱۳۷	فصل در رواج الاذن	۱۳۷	فصل در تشنج لب	۱۳۷	فصل در تشنج
۱۳۸	فصل در رواج الاذن	۱۳۸	فصل در تشنج لب	۱۳۸	فصل در تشنج
۱۳۹	فصل در رواج الاذن	۱۳۹	فصل در تشنج لب	۱۳۹	فصل در تشنج
۱۴۰	فصل در رواج الاذن	۱۴۰	فصل در تشنج لب	۱۴۰	فصل در تشنج
۱۴۱	فصل در رواج الاذن	۱۴۱	فصل در تشنج لب	۱۴۱	فصل در تشنج
۱۴۲	فصل در رواج الاذن	۱۴۲	فصل در تشنج لب	۱۴۲	فصل در تشنج
۱۴۳	فصل در رواج الاذن	۱۴۳	فصل در تشنج لب	۱۴۳	فصل در تشنج
۱۴۴	فصل در رواج الاذن	۱۴۴	فصل در تشنج لب	۱۴۴	فصل در تشنج
۱۴۵	فصل در رواج الاذن	۱۴۵	فصل در تشنج لب	۱۴۵	فصل در تشنج
۱۴۶	فصل در رواج الاذن	۱۴۶	فصل در تشنج لب	۱۴۶	فصل در تشنج
۱۴۷	فصل در رواج الاذن	۱۴۷	فصل در تشنج لب	۱۴۷	فصل در تشنج
۱۴۸	فصل در رواج الاذن	۱۴۸	فصل در تشنج لب	۱۴۸	فصل در تشنج
۱۴۹	فصل در رواج الاذن	۱۴۹	فصل در تشنج لب	۱۴۹	فصل در تشنج
۱۵۰	فصل در رواج الاذن	۱۵۰	فصل در تشنج لب	۱۵۰	فصل در تشنج
۱۵۱	فصل در رواج الاذن	۱۵۱	فصل در تشنج لب	۱۵۱	فصل در تشنج
۱۵۲	فصل در رواج الاذن	۱۵۲	فصل در تشنج لب	۱۵۲	فصل در تشنج
۱۵۳	فصل در رواج الاذن	۱۵۳	فصل در تشنج لب	۱۵۳	فصل در تشنج
۱۵۴	فصل در رواج الاذن	۱۵۴	فصل در تشنج لب	۱۵۴	فصل در تشنج
۱۵۵	فصل در رواج الاذن	۱۵۵	فصل در تشنج لب	۱۵۵	فصل در تشنج
۱۵۶	فصل در رواج الاذن	۱۵۶	فصل در تشنج لب	۱۵۶	فصل در تشنج
۱۵۷	فصل در رواج الاذن	۱۵۷	فصل در تشنج لب	۱۵۷	فصل در تشنج
۱۵۸	فصل در رواج الاذن	۱۵۸	فصل در تشنج لب	۱۵۸	فصل در تشنج
۱۵۹	فصل در رواج الاذن	۱۵۹	فصل در تشنج لب	۱۵۹	فصل در تشنج
۱۶۰	فصل در رواج الاذن	۱۶۰	فصل در تشنج لب	۱۶۰	فصل در تشنج
۱۶۱	فصل در رواج الاذن	۱۶۱	فصل در تشنج لب	۱۶۱	فصل در تشنج
۱۶۲	فصل در رواج الاذن	۱۶۲	فصل در تشنج لب	۱۶۲	فصل در تشنج
۱۶۳	فصل در رواج الاذن	۱۶۳	فصل در تشنج لب	۱۶۳	فصل در تشنج
۱۶۴	فصل در رواج الاذن	۱۶۴	فصل در تشنج لب	۱۶۴	فصل در تشنج
۱۶۵	فصل در رواج الاذن	۱۶۵	فصل در تشنج لب	۱۶۵	فصل در تشنج
۱۶۶	فصل در رواج الاذن	۱۶۶	فصل در تشنج لب	۱۶۶	فصل در تشنج
۱۶۷	فصل در رواج الاذن	۱۶۷	فصل در تشنج لب	۱۶۷	فصل در تشنج
۱۶۸	فصل در رواج الاذن	۱۶۸	فصل در تشنج لب	۱۶۸	فصل در تشنج
۱۶۹	فصل در رواج الاذن	۱۶۹	فصل در تشنج لب	۱۶۹	فصل در تشنج
۱۷۰	فصل در رواج الاذن	۱۷۰	فصل در تشنج لب	۱۷۰	فصل در تشنج
۱۷۱	فصل در رواج الاذن	۱۷۱	فصل در تشنج لب	۱۷۱	فصل در تشنج
۱۷۲	فصل در رواج الاذن	۱۷۲	فصل در تشنج لب	۱۷۲	فصل در تشنج
۱۷۳	فصل در رواج الاذن	۱۷۳	فصل در تشنج لب	۱۷۳	فصل در تشنج
۱۷۴	فصل در رواج الاذن	۱۷۴	فصل در تشنج لب	۱۷۴	فصل در تشنج
۱۷۵	فصل در رواج الاذن	۱۷۵	فصل در تشنج لب	۱۷۵	فصل در تشنج
۱۷۶	فصل در رواج الاذن	۱۷۶	فصل در تشنج لب	۱۷۶	فصل در تشنج
۱۷۷	فصل در رواج الاذن	۱۷۷	فصل در تشنج لب	۱۷۷	فصل در تشنج
۱۷۸	فصل در رواج الاذن	۱۷۸	فصل در تشنج لب	۱۷۸	فصل در تشنج
۱۷۹	فصل در رواج الاذن	۱۷۹	فصل در تشنج لب	۱۷۹	فصل در تشنج
۱۸۰	فصل در رواج الاذن	۱۸۰	فصل در تشنج لب	۱۸۰	فصل در تشنج
۱۸۱	فصل در رواج الاذن	۱۸۱	فصل در تشنج لب	۱۸۱	فصل در تشنج
۱۸۲	فصل در رواج الاذن	۱۸۲	فصل در تشنج لب	۱۸۲	فصل در تشنج
۱۸۳	فصل در رواج الاذن	۱۸۳	فصل در تشنج لب	۱۸۳	فصل در تشنج
۱۸۴	فصل در رواج الاذن	۱۸۴	فصل در تشنج لب	۱۸۴	فصل در تشنج
۱۸۵	فصل در رواج الاذن	۱۸۵	فصل در تشنج لب	۱۸۵	فصل در تشنج
۱۸۶	فصل در رواج الاذن	۱۸۶	فصل در تشنج لب	۱۸۶	فصل در تشنج
۱۸۷	فصل در رواج الاذن	۱۸۷	فصل در تشنج لب	۱۸۷	فصل در تشنج
۱۸۸	فصل در رواج الاذن	۱۸۸	فصل در تشنج لب	۱۸۸	فصل در تشنج
۱۸۹	فصل در رواج الاذن	۱۸۹	فصل در تشنج لب	۱۸۹	فصل در تشنج
۱۹۰	فصل در رواج الاذن	۱۹۰	فصل در تشنج لب	۱۹۰	فصل در تشنج
۱۹۱	فصل در رواج الاذن	۱۹۱	فصل در تشنج لب	۱۹۱	فصل در تشنج
۱۹۲	فصل در رواج الاذن	۱۹۲	فصل در تشنج لب	۱۹۲	فصل در تشنج
۱۹۳	فصل در رواج الاذن	۱۹۳	فصل در تشنج لب	۱۹۳	فصل در تشنج
۱۹۴	فصل در رواج الاذن	۱۹۴	فصل در تشنج لب	۱۹۴	فصل در تشنج
۱۹۵	فصل در رواج الاذن	۱۹۵	فصل در تشنج لب	۱۹۵	فصل در تشنج
۱۹۶	فصل در رواج الاذن	۱۹۶	فصل در تشنج لب	۱۹۶	فصل در تشنج
۱۹۷	فصل در رواج الاذن	۱۹۷	فصل در تشنج لب	۱۹۷	فصل در تشنج
۱۹۸	فصل در رواج الاذن	۱۹۸	فصل در تشنج لب	۱۹۸	فصل در تشنج
۱۹۹	فصل در رواج الاذن	۱۹۹	فصل در تشنج لب	۱۹۹	فصل در تشنج
۲۰۰	فصل در رواج الاذن	۲۰۰	فصل در تشنج لب	۲۰۰	فصل در تشنج

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۹۷	فصل در ذیاب بصر	۷۳	فصل در اعلاال طبقة ملته	۶۵	فصل در امراض طبقة
۹۸	فصل در خفش	۷۵	قسم اول در دم	۶۶	قسم اول در دم طبقة صلیبیه
۹۹	فصل در تور	۷۶	قسم دوم در طرفه	۶۷	قسم دوم در سیم
۱۰۰	فصل در سل العین	۷۷	قسم سوم در غفزه	۶۸	قسم سوم در ملتوی شدن طبقة صلیبیه بالمتوا
۱۰۱	قسم اول در سل العین	۷۸	قسم چهارم در سل	۶۹	قسم چهارم در استرخا که بصلیبیه عارض شود
۱۰۲	قسم دوم در سل العین	۷۹	قسم پنجم در انتفاخ ملتته	۷۰	فصل در اعلاال طبقة مشیمیه
۱۰۳	فصل در حرجو خا	۸۰	قسم ششم از امراض ملتته	۷۱	فصل در اعلاال طبقة شبکیه
۱۰۴	فصل در بعضی امراض عین اشعاع	۸۱	قسم هفتم در توت که بر ملتته پدید آید	۷۲	فصل در اعلاال رطوبت زجاجیه
۱۰۵	فصل در کمنه	۸۲	فصل در دمه	۷۳	فصل در اعلاال رطوبت بلیدیه
۱۰۶	فصل در استرخا	۸۳	فصل در بوالیقین	۷۴	قسم اول بیماری که در بلیدیه افتد
۱۰۷	فصل در اتصاق البصینین	۸۴	فصل در کمنه	۷۵	قسم دوم در مرضی که ببلیدیه است
۱۰۸	فصل در ششره	۸۵	فصل در قذسه	۷۶	فصل در اعلاال طبقة عنکبوتیه
۱۰۹	فصل در شریاق	۸۶	قسم اول در آندسه	۷۷	قسم اول در بیان مرضی که عارض شود درین طبقة
۱۱۰	فصل در انتشار الابداب	۸۷	قسم دوم در افتادون یا نور در چشم	۷۸	قسم دوم در بیماری که مخصوص در همین طبقة افتد
۱۱۱	فصل در جرب الاحفان	۸۸	فصل در ضربه که بر چشم افتد	۷۹	فصل در اعلاال رطوبت بیهضیه
۱۱۲	فصل در سب	۸۹	قسم اول در قرصه قرینه	۸۰	قسم اول در ازویا و جسم
۱۱۳	فصل در صلابت الاحفان و غلظتها	۹۰	قسم دوم در قرصه که باطن قرصه افتد	۸۱	قسم سوم در کدورت و غلظت
۱۱۴	فصل در سلاق	۹۱	فصل در بیاض	۸۲	فصل در اعلاال طبقة عنقبیه
۱۱۵	فصل در قمل الاحفان	۹۲	فصل در حول	۸۳	قسم اول در قرصه
۱۱۶	فصل در شیعره	۹۳	نوع اول در آنچه حول بگویدگان افتد	۸۴	قسم دوم در امتلا عنقبیه
۱۱۷	فصل در توت الاحفان	۹۴	نوع دوم در حول که بزرگان افتد	۸۵	قسم چهارم و پنجم که آن اشاع و منق است
۱۱۸	فصل در تجر	۹۵	فصل در خفا	۸۶	فصل در اعلاال طبقة
۱۱۹	فصل در قروح البصین	۹۶	فصل در جبر	۸۷	قسم اول در خشونت و در شستی
۱۲۰	فصل در تجم و انتفاخ	۹۷	فصل در اتساع و انتشار	۸۸	قسم دوم در قرحه و القرینه
۱۲۱	فصل در کدکد	۹۸	قسم اول در اتساع عصبه	۸۹	قسم سوم در شقاق که در قرینه افتد
۱۲۲	فصل در ثولول	۹۹	قسم دوم در اتساع ثقبه	۹۰	قسم چهارم در شقاق که در قرینه افتد
۱۲۳	فصل در شرک	۱۰۰	قسم سوم در انتشار	۹۱	قسم پنجم و ششم که آن وقوع و در بیان است
۱۲۴	فصل در نمد	۱۰۱	فصل در شقیق	۹۲	قسم هفتم در سرطان قرینه
۱۲۵	فصل در سقعه بلیک	۱۰۲	فصل در تحلیلات	۹۳	قسم هشتم در شوره قرینه
۱۲۶	فصل در سله	۱۰۳	فصل در نزول المار	۹۴	قسم نهم آنکه هم در زیر قرینه حاصل شود
۱۲۷	فصل در کبودی	۱۰۴	فصل در زرقه		
۱۲۸	فصل در غروب	۱۰۵	فصل در ضعف بصر		

[illegible]

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۴۵	فصل در فساد الصوت	۱۴۵	فصل در رس	۱۴۵	فصل در علل و خاتمه
۱۴۶	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۴۶	فصل در ریه و غده شدن ریه و ریه در سینه	۱۴۶	فصل در دم ازنی القلب
۱۴۷	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۴۷	فصل در آنا سسما	۱۴۷	فصل در غده القلب
۱۴۸	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۴۸	مقاله اول در ذوات الحجب خالص	۱۴۸	فصل در تقشر القلب
۱۴۹	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۴۹	مقاله دوم در ذوات الحجب غیر خالص	۱۴۹	فصل در قذف القلب
۱۵۰	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۰	مقاله سوم در غده	۱۵۰	فصل در احتوای الرطوبات
۱۵۱	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۱	مقاله چهارم در ریه	۱۵۱	فصل در جذب القاب
۱۵۲	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۲	مقاله پنجم در ذوات الصدر و ذوات الحجب	۱۵۲	باب در امراض شری یعنی لیست
۱۵۳	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۳	مقاله ششم در ریه	۱۵۳	فصل اول اندر قوت اللبن
۱۵۴	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۴	فصل در ریه و صدر	۱۵۴	قسم اول کبی شیر که از کبی خون باشد
۱۵۵	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۵	باب در امراض قلب یعنی دل	۱۵۵	قسم دوم کبی شیر که از بسیاری خون باشد
۱۵۶	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۶	فصل اول اندر سور مزاج قلب	۱۵۶	قسم سوم کبی شیر که از فساد خون باشد
۱۵۷	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۷	قسم اول گرم باشد	۱۵۷	فصل در کثرت اللبن
۱۵۸	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۸	قسم دوم آنکه سور مزاج دل سرد باشد	۱۵۸	فصل در اورام و قمل
۱۵۹	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۵۹	قسم سوم آنکه سور مزاج دل پس باشد	۱۵۹	فصل اندر سخت شدن پستان
۱۶۰	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۰	قسم چهارم آنکه سور مزاج دل تر باشد	۱۶۰	فصل اندر شدن کوفه شدن پستان
۱۶۱	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۱	فصل در خفقان	۱۶۱	فصل اندر و بلیه که بر پستان پدید آید
۱۶۲	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۲	قسم اول اندر سور مزاج سافج	۱۶۲	فصل اندر تدریس که پستان بزرگ نشود
۱۶۳	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۳	قسم دوم خون در بدن افزاید	۱۶۳	باب در امراض معده
۱۶۴	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۴	قسم سوم آنکه صفرا موجب خفقان باشد	۱۶۴	فصل اندر سور مزاج معده
۱۶۵	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۵	قسم چهارم آنکه ماده بلغم باعث خفقان گردد	۱۶۵	قسم اول اندر سافج
۱۶۶	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۶	قسم پنجم آنکه سودا در رگهای دل حاصل شود	۱۶۶	قسم دوم اندر سور مزاج حار صفراوی
۱۶۷	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۷	قسم ششم آنکه خون کثیر یا سنی بسیار از ریه آید	۱۶۷	قسم اول اندر سور مزاج حار رطب
۱۶۸	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۸	قسم هفتم آنکه حس دل زکی و قوی شود	۱۶۸	قسم چهارم اندر سور مزاج حار یا بس
۱۶۹	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۶۹	قسم هشتم اندر خفقان	۱۶۹	قسم پنجم اندر حار رطب
۱۷۰	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۷۰	فصل اندر غشی	۱۷۰	قسم ششم اندر سور مزاج باد سافج
۱۷۱	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۷۱	قسم اول اندر غشی ابتدائی	۱۷۱	قسم هفتم اندر سور مزاج باد یا بس سافج
۱۷۲	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۷۲	قسم دوم اندر غشی استفرغی		
۱۷۳	فصل در کثیر و بطلان آواز	۱۷۳	قسم سوم اندر غشی		

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۱۸۴	قسم هشتم اندر باد و یابس	۱۹۵	قسم دوم آنکه بلغم غلیظ پنج بر قسم مده جاری شود	۲۰۱	قسم پنجم آنکه ماده از تمام بدن متغیر شده بر مخرج نرود
"	قسم نهم اندر باد و رطب ساقط	"	قسم سوم آنکه خلط رقیق بلغمی یا صفراوی یا زردی در مخرج نرود	"	قسم ششم آنکه مدها و غذا باعث قی و غثایان گردد
"	قسم دهم اندر باد و رطوبت با مده بلغمی پنج باشد	۱۹۶	فصل اندر جوع الغشی	"	قسم هفتم آنکه مخرج صفه مده و اندک
"	قسم یازدهم اندر دوزخ یا پس ساقط	"	فصل اندر غشش	"	قسم هشتم آنکه بر سبیل مجرای اندک
"	فصل در وجع المده	"	قسم اول آنکه خلط مالغ غلیظ شود	"	قسم نهم آنکه مده با عشت این حالات شدن
"	قسم اول آنکه سوزش مزاج در مده افتد	"	قسم دوم آنکه حرارت در مده افتد	"	فصل اندر قوی المده
"	قسم دوم آنکه آماس و قروح در مده	"	قسم سوم آنکه عارض شود حرارت در مده و سوزش در دل	"	قسم اول آنکه مری یا مده و شکم افتد
"	قسم سوم آنکه متولد شود	"	قسم چهارم آنکه حادث شود ورم در جگر	"	قسم دوم آنکه بگیا یا بر مری یا مری رسد
"	فصل در ضعف اندر قسم و سوزش و غشش	"	قسم پنجم آنکه سوزش مزاج گرم یا سرد و جگر افتد	۲۰۲	فصل اندر غموض و قی و غثایان و سوزش مزاج
۱۸۵	قسم اول آنکه سوزش مزاج ساقط بیش باشد	"	قسم ششم آنکه واقع شود ورم در جگر	۲۰۳	فصل اندر نواص
"	قسم دوم آنکه اختلاط مده در مده	"	قسم هفتم آنکه سوزش مزاج گرم در مده افتد	"	قسم اول آنکه از مخرج مده در مری و قی و غثایان نرود
"	قسم سوم آنکه جرم مده ضعیف شود	۱۹۷	قسم هشتم آنکه عارض شود و تشنگی	"	قسم دوم آنکه در مده یا در جگر یا در مری یا در مده نرود
"	فصل در نقصان و بطلان ششوت کلام	"	قسم نهم آنکه مدها و سوزش و تشنگی	"	قسم سوم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم اول اندر ضعف ششوت	"	قسم دهم آنکه گوشت افق و مده خورده شود	"	قسم چهارم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
۱۹۰	قسم دوم آنکه سوزش مزاج سرد ساده سطر البز و عارض شود	"	قسم یازدهم آنکه قیون خورده شود	"	قسم پنجم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم سوم آنکه خلط مراری یا مالغ و مده عارض شود	"	قسم دوازدهم آنکه چیزی غلیظ مزاج خورده شود	"	قسم ششم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم چهارم آنکه بلغم مزاج سوزش مقدار در مده مائل	"	قسم سیزدهم آنکه خورده بر مری یا غشش شود	۲۰۵	قسم هفتم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم پنجم آنکه خلط عرق در مده و مری آید	"	فصل اندر ورم	"	قسم هشتم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم ششم آنکه بدن مبتلی شود	"	قسم اول و دوم آنکه از خون بود	"	فصل اندر اختلاط مده
"	قسم هفتم آنکه پوست بدن در رشت شود	۱۹۸	قسم سوم از بلغم باشد	"	فصل اندر قوی و کوبه مده
"	قسم هشتم آنکه جاذب معین شود	"	قسم چهارم آنکه از سودا بود	"	قسم اول آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
۱۹۰	قسم نهم آنکه مدها و تشنگی که در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود	"	فصل در بلیه المده	۲۰۶	قسم دوم آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود
"	قسم دهم آنکه حس مده باطل شود	۱۹۹	فصل اندر قروح و سوز	"	فصل اندر ریه و سوز
"	قسم یازدهم آنکه سوزش مزاج ساقط	"	فصل اندر غشش	"	فصل اندر تشنگی
۱۹۲	فصل اندر ضا و ششوت	۲۰۰	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
"	فصل اندر ششوت کسبی	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
۱۹۳	قسم اول آنکه در مری یا در مده یا در جگر یا در مری نرود	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
۱۹۴	قسم دوم آنکه سوزش مزاج ساقط	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
"	قسم سوم آنکه سوزش مزاج گرم در مده افتد	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
۱۹۵	قسم چهارم آنکه خلط مزاج ساقط	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی
"	قسم اول آنکه سوزش مزاج ساقط	"	فصل اندر تشنگی	"	فصل اندر تشنگی

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۲۰۸	فصل اندر در آب و غلظت	۲۲۰	قسم چهارم در درم حکم سودا	۲۰۸	فصل اندر در آب و غلظت
"	قسم اول آنکه سود مزاج بار و طب ساق در سینه عارض شود	۲۲۱	قسم پنجم در درم حبس	"	قسم اول آنکه سود مزاج بار و طب ساق در سینه عارض شود
"	قسم دوم آنکه غلظت بسیار رسیده گردد	"	فصل در درم عضلات	"	قسم دوم آنکه غلظت بسیار رسیده گردد
"	قسم سوم آنکه روبات از جگر بر سطح سینه غلظت گردد	"	فصل در درم بلیه کبد	"	قسم سوم آنکه روبات از جگر بر سطح سینه غلظت گردد
۲۰۹	قسم چهارم آنکه در سینه صغیر رسیده ریزد	۲۲۲	فصل در تبشیر سطح کبد	۲۰۹	قسم چهارم آنکه در سینه صغیر رسیده ریزد
"	قسم پنجم آنکه سود بسیار از سپرز بر سطح سینه ریزد	"	فصل در غلظت کبد	"	قسم پنجم آنکه سود بسیار از سپرز بر سطح سینه ریزد
"	قسم ششم آنکه در طبقه داخل سینه رسیده و از جگر بر سطح سینه ریزد	"	فصل در حصار کبد	"	قسم ششم آنکه در طبقه داخل سینه رسیده و از جگر بر سطح سینه ریزد
"	قسم هفتم آنکه از ازل فرد آید	۲۲۳	فصل در تصغیر کبد	"	قسم هفتم آنکه از ازل فرد آید
۲۱۰	قسم هشتم آنکه از ازل در سینه تدبیر غذا سبب علت بود	"	فصل در قیام کبد	۲۱۰	قسم هشتم آنکه از ازل در سینه تدبیر غذا سبب علت بود
۲۱۱	قسم نهم آنکه از ازل در سینه تدبیر غذا سبب علت بود	۲۲۵	فصل در سوراخ کبد	۲۱۱	قسم نهم آنکه از ازل در سینه تدبیر غذا سبب علت بود
"	قسم دهم آنکه بجز ضعیف شود	۲۲۶	فصل در استسقا	"	قسم دهم آنکه بجز ضعیف شود
"	قسم یازدهم آنکه در سینه رسیده	"	قسم اول در کبد	"	قسم یازدهم آنکه در سینه رسیده
"	قسم دوازدهم آنکه در سینه رسیده	۲۲۷	قسم دوم در سینه	"	قسم دوازدهم آنکه در سینه رسیده
۲۱۲	قسم سیزدهم آنکه در سینه رسیده	۲۲۹	قسم سوم در سینه	۲۱۲	قسم سیزدهم آنکه در سینه رسیده
"	قسم چهاردهم آنکه در سینه رسیده	"	قسم چهارم در سینه	"	قسم چهاردهم آنکه در سینه رسیده
۲۱۳	باب در امراض طحال	۲۳۰	قسم پنجم در سینه	۲۱۳	باب در امراض طحال
۲۱۴	باب در امراض طحال	"	باب در بیماری کتان و در امراض طحال	۲۱۴	باب در امراض طحال
۲۱۵	فصل اندر سود مزاج کبد	"	فصل در بیماری کتان	۲۱۵	فصل اندر سود مزاج کبد
"	قسم اول گرم بود	"	قسم اول در بیماری کتان	"	قسم اول گرم بود
"	قسم دوم آنکه سود مزاج سرد بود	۲۳۱	قسم دوم در بیماری کتان	"	قسم دوم آنکه سود مزاج سرد بود
"	قسم سوم آنکه سود مزاج خشک بود	"	فصل در امراض غده طحال	"	قسم سوم آنکه سود مزاج خشک بود
۲۱۶	قسم چهارم آنکه سود مزاج رطب بود	۲۳۵	قسم اول اندر درم الطحال	۲۱۶	قسم چهارم آنکه سود مزاج رطب بود
"	فصل در ضعف کبد	"	قسم دوم اندر تفتع الطحال	"	فصل در ضعف کبد
۲۱۷	فصل در سده کبد	۲۳۶	قسم سوم اندر ضعف الطحال	۲۱۷	فصل در سده کبد
"	فصل در سده ناسا رقیبا	۲۳۷	قسم چهارم اندر غلظت الطحال	"	فصل در سده ناسا رقیبا
"	فصل در غلظت کبد	"	قسم پنجم اندر حصار الطحال	"	فصل در غلظت کبد
"	فصل اندر وجع کبد	۲۳۸	باب در امراض معده	"	فصل اندر وجع کبد
"	فصل در شریقه	۲۳۹	فصل اندر رقیق الاسما	"	فصل در شریقه
۲۱۸	فصل در درم کبد	۲۴۰	فصل اندر اسهال خون	۲۱۸	فصل در درم کبد
"	قسم اول در درم دوی	"	قسم اول اندر اسهال دوی دوی	"	قسم اول در درم دوی
"	قسم دوم در درم دوی	۲۴۱	قسم دوم اندر سحج	"	قسم دوم در درم دوی
"	قسم سوم در درم دوی	۲۴۲	فصل اندر بریدن دوده درم اندر اسهال	"	قسم سوم در درم دوی
۲۱۹	باب در امراض معده	۲۴۳	باب در امراض معده	۲۱۹	باب در امراض معده

صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض	صفحه	مضمون یعنی نام امراض
۲۵۳	فصل اندر بواسیر	۲۶۶	قسم آنگه درم صلب در شانۀ ظاهر شود	۲۵۳	فصل اندر بواسیر	۲۵۳	فصل اندر بواسیر
۲۵۴	قسم اول آنکه بر کمر کمره فروئی بدین آنگه از خونی غلیظ سودا	۲۶۷	فصل اندر قروح شانۀ	۲۵۴	قسم دوم آنکه مسمی به بچه بواسیر	۲۵۴	قسم دوم آنکه مسمی به بچه بواسیر
۲۵۵	فصل اندر اورام مقعد	۲۶۸	فصل اندر جرب شانۀ	۲۵۵	فصل اندر اورام مقعد	۲۵۵	فصل اندر اورام مقعد
۲۵۶	قسم اول اندر درم گرم	۲۶۹	فصل اندر جرب و جی شانۀ	۲۵۶	قسم اول اندر درم گرم	۲۵۶	قسم اول اندر درم گرم
۲۵۷	قسم دوم درم سرد مقعد	۲۷۰	نوع اول آنکه گرم باشد	۲۵۷	قسم دوم درم سرد مقعد	۲۵۷	قسم دوم درم سرد مقعد
۲۵۸	فصل اندر شقاق مقعد	۲۷۱	نوع دوم آنکه سرد مزاج سرد باشد	۲۵۸	فصل اندر شقاق مقعد	۲۵۸	فصل اندر شقاق مقعد
۲۵۹	فصل اندر استرخای شرج	۲۷۲	فصل اندر خلع المثانه	۲۵۹	فصل اندر استرخای شرج	۲۵۹	فصل اندر استرخای شرج
۲۶۰	فصل اندر خروج المقعد	۲۷۳	فصل اندر حصاة المثانه	۲۶۰	فصل اندر خروج المقعد	۲۶۰	فصل اندر خروج المقعد
۲۶۱	فصل اندر قروح المقعد	۲۷۴	فصل اندر انتفاخ در بچه شانۀ	۲۶۱	فصل اندر قروح المقعد	۲۶۱	فصل اندر قروح المقعد
۲۶۲	فصل اندر بواسیر مزاج کلیه	۲۷۵	فصل اندر حرقت و سوزش بول	۲۶۲	فصل اندر بواسیر مزاج کلیه	۲۶۲	فصل اندر بواسیر مزاج کلیه
۲۶۳	قسم اول در سوز مزاج حار سافج	۲۷۶	فصل اندر احتباس بول	۲۶۳	قسم اول در سوز مزاج حار سافج	۲۶۳	قسم اول در سوز مزاج حار سافج
۲۶۴	قسم دوم در سوز مزاج حار و مودی	۲۷۷	فصل اندر تقطیر البول	۲۶۴	قسم دوم در سوز مزاج حار و مودی	۲۶۴	قسم دوم در سوز مزاج حار و مودی
۲۶۵	قسم سوم در سوز مزاج حار و صفراوی	۲۷۸	قسم اول بولی حدت پذیرد	۲۶۵	قسم سوم در سوز مزاج حار و صفراوی	۲۶۵	قسم سوم در سوز مزاج حار و صفراوی
۲۶۶	فصل اندر نزال الکلیه	۲۷۹	قسم دوم آنکه قوت ماسکه ضعیف شود	۲۶۶	فصل اندر نزال الکلیه	۲۶۶	فصل اندر نزال الکلیه
۲۶۷	فصل اندر ضعف الکلیه	۲۸۰	قسم سوم آنکه درم با حصاة بارد و لزج نمند	۲۶۷	فصل اندر ضعف الکلیه	۲۶۷	فصل اندر ضعف الکلیه
۲۶۸	فصل اندر ریح الکلیه	۲۸۱	فصل اندر سلس البول	۲۶۸	فصل اندر ریح الکلیه	۲۶۸	فصل اندر ریح الکلیه
۲۶۹	فصل اندر وجع الکلیه	۲۸۲	فصل اندر بول کردن در فراغوش	۲۶۹	فصل اندر وجع الکلیه	۲۶۹	فصل اندر وجع الکلیه
۲۷۰	فصل اندر درم الکلیه	۲۸۳	فصل اندر بول الدم	۲۷۰	فصل اندر درم الکلیه	۲۷۰	فصل اندر درم الکلیه
۲۷۱	نوع اول آنکه گرم بود	۲۸۴	باب اندر امراض که بران مخصوصست	۲۷۱	نوع اول آنکه گرم بود	۲۷۱	نوع اول آنکه گرم بود
۲۷۲	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود	۲۸۵	فصل اول در نقصان ماه	۲۷۲	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود	۲۷۲	نوع دوم آنکه درم بارد و بلغمی بود
۲۷۳	نوع سوم آنکه درم کرده و صلب سوادوی باشد	۲۸۶	فصل معجزات قضیب بیان بهر کیفیت و اوقات	۲۷۳	نوع سوم آنکه درم کرده و صلب سوادوی باشد	۲۷۳	نوع سوم آنکه درم کرده و صلب سوادوی باشد
۲۷۴	فصل اندر قروح کلیه	۲۸۷	جماع و بیان آنکه مغز که از کثرت جماع میل شود	۲۷۴	فصل اندر قروح کلیه	۲۷۴	فصل اندر قروح کلیه
۲۷۵	فصل اندر جرب کلیه	۲۸۸	قسم اول در بزرگ کردن قضیب	۲۷۵	فصل اندر جرب کلیه	۲۷۵	فصل اندر جرب کلیه
۲۷۶	فصل اندر دیابیطس	۲۸۹	قسم دوم در تندسیر و کیفیت جماع	۲۷۶	فصل اندر دیابیطس	۲۷۶	فصل اندر دیابیطس
۲۷۷	قسم اول آنکه سوز مزاج گرم مغز در گرد آید	۲۹۰	قسم سوم در تدارک مغز که از جماع پدید آید	۲۷۷	قسم اول آنکه سوز مزاج گرم مغز در گرد آید	۲۷۷	قسم اول آنکه سوز مزاج گرم مغز در گرد آید
۲۷۸	قسم دوم آنکه سوز مزاج بر تمام بدن یا بر گره نقطه حسوس	۲۹۱	فصل اندر سرعت انزال	۲۷۸	قسم دوم آنکه سوز مزاج بر تمام بدن یا بر گره نقطه حسوس	۲۷۸	قسم دوم آنکه سوز مزاج بر تمام بدن یا بر گره نقطه حسوس
۲۷۹	فصل اندر حصاة در محل	۲۹۲	فصل در کثرت شدت جماع	۲۷۹	فصل اندر حصاة در محل	۲۷۹	فصل اندر حصاة در محل
۲۸۰	فصل اندر اورام شانۀ	۲۹۳	فصل در کثرت ورود منی و دزدی و دوست	۲۸۰	فصل اندر اورام شانۀ	۲۸۰	فصل اندر اورام شانۀ
۲۸۱	قسم اول آنکه حار بود	۲۹۴	فصل اندر منی الدم	۲۸۱	قسم اول آنکه حار بود	۲۸۱	قسم اول آنکه حار بود
۲۸۲	قسم دوم آنکه ازاده بلغمی در محل عارض شود	۲۹۵	فصل اندر کثرت احتلام	۲۸۲	قسم دوم آنکه ازاده بلغمی در محل عارض شود	۲۸۲	قسم دوم آنکه ازاده بلغمی در محل عارض شود

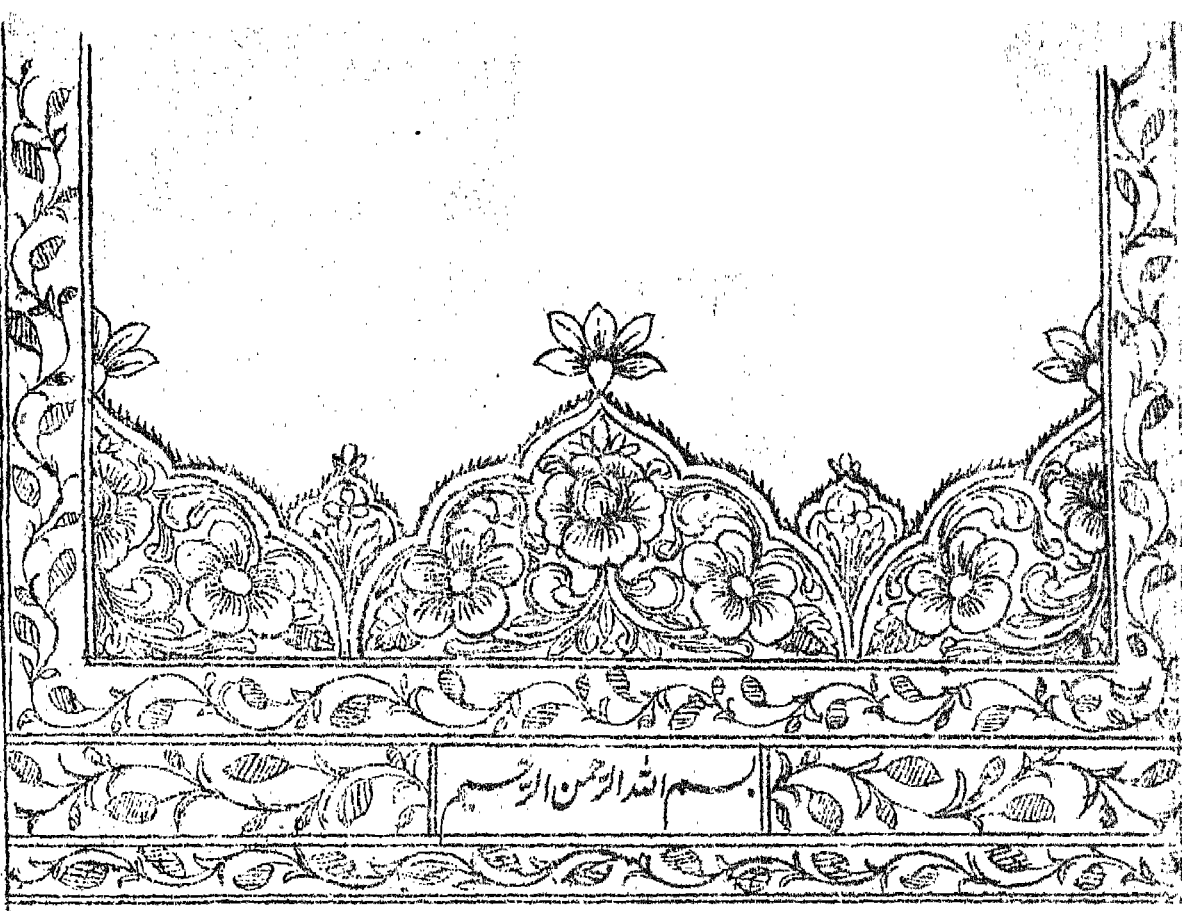
بہارِ حیات و سعادت و خلد و آسما

جلد اول

طالع البزق

قلم کا پتہ

در مطبخ می گرامی نشینی کوشش طبعین مطبوخ حجامان گروید



مجموع ترین کلامیکه شام ناطقه دانش آئین را که آئینه اوراک محسوسات و حقاقت است از کیم گذارش آن تقریر است و هم دست به این علم ازین و در کمال علم خود
که در کبر دانه برینیات و نظریات است از نسیم ادای آن زحمت و ادم حاصل آید سپاس شایسته حکیم علی الاطلاق مست که حکمت سر به نفس افلاک از حرارت کبابی
شوق درین است و به بلوریت استحقاق که از اجزای اجرام علوی و جسمانی منطقی معین انسانی از اختیارات بریت او جرات حکمت و عدلت کلمت
عالی ترین جوامع اصولیات صحت آفات والا ترین لاکل تحریات مستتر سمات تبار جبابه نور اویس انشا الله عز و جل و درگاه نبوت زیاب سیدی که توان
شنای علیمان صورت و معنی را حبیب و داروی جانست و به وجودیکه استعانت نام نامی و هم سامی وی در ظاهر و باطن چون این امان علیه السلام
افتخارها و من العقیات اکملها عافیه که در ترکیب کلمه طبیعه که معجون حیاسته فاصی نهاده که اگر بقدری مرض ضلالت بخاوس از اوت یکبار
زبان خود مواد فاسده شکر خنی و اخلاط و دیکه حلی بقیه بیرون جبهه و کمال فضل الله یوتیه من یشاء بارگاه رسالتش من اول الازل است
ابدال بار مورد اغوشه شمس رحمت بیکران و مطرح انوار و بر برکت بیابان باد من الله الماک و علی آله و اصحابه و الیک و لی و ای ارحم الراحمین
یکانه دولی سوزنل جلاله و پس از ابراز مراتب فدیت سید عالم افروز عم نواله طرا زنده این مقاصد شرف نگارنده این مطالب شکر و شرف
حکیم اکبر عرف محمد ازانی این میر حاکم همزه قیام چندین متدیر می نماید که این منزوی زادیه خول بعد از تصحیح عقائد و فیه و کتاب علم متدیر
یقینه چون از علم ابدان نیز بهره یافت و بر علو شان این سخن عالی که علیست پس شریف و فنیست پس لطیف و کلام شرافت به ازین باشد
که موضوعش برین انسان است که مصداق مصداق و قد و کلام که مناسبتی آدم و است آگاهی حاصل نموده شد نیز طبیعت در وساحت این منظر جلالت
نموده و خواست که درین درمخت است خالصه جامع افق و کمال ترتیب و هم بعد از خط کتب طبیعه و محقق حکمیه نظیر آنکه هر چند در مسائل معتبر
بدا الضن اسباب و علامات امراض مع الکلیات مذکور است لیکن چنانچه در کتاب فیض انساب شرح اسباب و علامات و معالجات مستوفی
مستوفی و در غیر آن نیست بناء طبعه و ظاهر غیر ریخت که آن مجموعه کثیر النفع که در کمال تسانن اعتبار است جبت عموم افاده و استخاد

و این کلامیکه شام ناطقه دانش آئین را که آئینه اوراک محسوسات و حقاقت است از کیم گذارش آن تقریر است و هم دست به این علم ازین و در کمال علم خود
که در کبر دانه برینیات و نظریات است از نسیم ادای آن زحمت و ادم حاصل آید سپاس شایسته حکیم علی الاطلاق مست که حکمت سر به نفس افلاک از حرارت کبابی
شوق درین است و به بلوریت استحقاق که از اجزای اجرام علوی و جسمانی منطقی معین انسانی از اختیارات بریت او جرات حکمت و عدلت کلمت
عالی ترین جوامع اصولیات صحت آفات والا ترین لاکل تحریات مستتر سمات تبار جبابه نور اویس انشا الله عز و جل و درگاه نبوت زیاب سیدی که توان
شنای علیمان صورت و معنی را حبیب و داروی جانست و به وجودیکه استعانت نام نامی و هم سامی وی در ظاهر و باطن چون این امان علیه السلام
افتخارها و من العقیات اکملها عافیه که در ترکیب کلمه طبیعه که معجون حیاسته فاصی نهاده که اگر بقدری مرض ضلالت بخاوس از اوت یکبار
زبان خود مواد فاسده شکر خنی و اخلاط و دیکه حلی بقیه بیرون جبهه و کمال فضل الله یوتیه من یشاء بارگاه رسالتش من اول الازل است
ابدال بار مورد اغوشه شمس رحمت بیکران و مطرح انوار و بر برکت بیابان باد من الله الماک و علی آله و اصحابه و الیک و لی و ای ارحم الراحمین
یکانه دولی سوزنل جلاله و پس از ابراز مراتب فدیت سید عالم افروز عم نواله طرا زنده این مقاصد شرف نگارنده این مطالب شکر و شرف
حکیم اکبر عرف محمد ازانی این میر حاکم همزه قیام چندین متدیر می نماید که این منزوی زادیه خول بعد از تصحیح عقائد و فیه و کتاب علم متدیر
یقینه چون از علم ابدان نیز بهره یافت و بر علو شان این سخن عالی که علیست پس شریف و فنیست پس لطیف و کلام شرافت به ازین باشد
که موضوعش برین انسان است که مصداق مصداق و قد و کلام که مناسبتی آدم و است آگاهی حاصل نموده شد نیز طبیعت در وساحت این منظر جلالت
نموده و خواست که درین درمخت است خالصه جامع افق و کمال ترتیب و هم بعد از خط کتب طبیعه و محقق حکمیه نظیر آنکه هر چند در مسائل معتبر
بدا الضن اسباب و علامات امراض مع الکلیات مذکور است لیکن چنانچه در کتاب فیض انساب شرح اسباب و علامات و معالجات مستوفی
مستوفی و در غیر آن نیست بناء طبعه و ظاهر غیر ریخت که آن مجموعه کثیر النفع که در کمال تسانن اعتبار است جبت عموم افاده و استخاد

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۱
 اگر باقی باشد من سره دوازده و نه
 سینه آن وقت استخوان و زردات و تراش جانور
 ۱۲
 سرده اول و تراردوم قلعه صفرا مساحت
 مساحت چهارده ۱۳ قوت اول آن از دوازده
 شش فرود هجده است جو هجده است که از آن از دوازده
 است سکر که باشد و در مشرب سکر که ۱۴
 قوت سکر که باشد و در مشرب سکر که ۱۵
 که بود قوت صفرا و قوت دوازده است که ۱۶
 هجده است مثال نیم است ۱۷

در سوز مزاج صافج خارگاه باشد که در حالت گرمی شکم تنگی هم بیشتر شود بواسطه استقبالی حرارت از دیگر علامات سوز مزاج ما
در امراض معدة مفصل ذکر یافته اند مطالعه نمایند علاج اصلاح حال و تبدیل مزاج معدة کنند بحسب حرارت و برودت
بجز برای کسی که در باب معدة مضبوط است و آنچه از اجتماع ماده بود علامتش نیز از نشان آن ماده بوده پوشیده نیست
مثلاً اگر صفرا در معدة گذرد آید علامتش عثیان است و زردی چشم و تلخی دهان و همیشه معدة و تشنگی و پس از قی صفراوی تشنگین
یا فتن علاج قی کنند بکنجبین و آب گرم نوشند و پس از آن در تقطیفه و تشنگین حرارت سرد معدة کوشند و اینها هر عضو را
مقبویات قوت دهند مقویات سرد صداع صفراوی بالا اندک ورشد و مقویات معدة ربوب قابضه است چون رب به و غوره
و انار و زعفران و اگر ترید و قبض بیشتر مطلوب باشد طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی باریک ساخته در ربوب آمیزند و ربوب است
از چیزی مانده کشند فقط و بچشانند بی امتزاج چیزی دیگر تا بچ آید و گاه باشد که چون نصف آید یا ربع همچنان قند
آمیزند و باز جوش دهند تا غلیظ شود و اگر بلغع در معدة مجتمع گردد علامتش نفخ معدة است و تقدم تخمه و کثرت لعاب تنوع
و پس از قی بلغمی راحت یافتن و آرد و غ ترش آمدن و آرد و غ را بتازی چشما گویند علاج قی کنند بطبیخ
شبت و فجل و اصل السوس و کنجبین عسلی و بهر اسمال حب یا بج تناول نمایند و پس از تقطیفه قوت دهند معدة را
به لطیف تدبیر و خوردن جوارشات گرم و اگر سودا در معدة جمع آید علامتش حرقت معدة است و کثرت اشتها و به قی
سوداوی خفت یافتن علاج نفخ ماده کنند افیتمون و مانند آن پس از نفخ تنقیه ماده نمایند بمنقیات سودا
صفت حبی که در اخراج سودا مخصوص است و کثیر النفع بلیله سیاه بسفنج اسطوخودوس افیتمون غارلقون چمر
لاجور و مغسول ستمونیا از هر یک مقدار مناسبه بگیرند و آب بادرنجبویه جها سازند و بحسب حال بدهند و ستمونیا که بسیار می خورد
گویند به اصلاح بکار برند اصلاً و اصلاحش آنست که بگیرند سیب یا سی و اندرون آن کاواک کنند و ستمونیا را در لخته کنان
بسته در وی گذارند و باقی کاواک از اجزاء مستخرج بر سازند پس آنرا در خمیر گیرند و در تنور نهند تا که خمیر سرخ شود
بعد بر آورده بکار برند و این بهر نیز مسهل است قوی و آب سی صلایه کردن و با یا بج فیکه را یا
کردن نیز از اصلاح است و اگر محموده را با بنفشه صلایه کنند کار مشوی کند و از دیگر اصلاح مستغنی سازد و طریق
اصلاحش بسیار است درین مختصر بحین قدر کفایت رفت و اگر ریاح در معدة متولد شود علامتش تقدم وجع معدة
و سنگون صداع میگون و وجع معدة و باطمة نفخ ضرر یافتن و در تنقل بودن و از تارک سرتبدار نمودن و درین
علامت اخیر در سائر اقسام صداع که بشکست معدة باشد یافته میشود لمخاوات الیا فوخ بالمعدة علاج تحلیل نفخ کنند
و ماده آنرا که بلغع است مستفرض سازند و معدة را تقویت دهند بهر استفراغ آنچه در بلغع گفته شد استعمال فرمایند و بهر تحلیل
و تقویت کمونی و قوتی و مانند آن تناول نمایند و بسیار باشد که تحلیل و تقویت از استفراغ به نیاند سازد و اگر ضمه
فهم معدة سبب صداع شود علامتش آنست که در شکم تنگی و پس از بیدار شدن از خواب شب صداع از یاد پذیرد و علاج
هر صبح نان در آب غوره یا ریاس یا ساق یا انار دانه تر کنند و لقمه چند بخورند و لا یخفی ان القوابضات المذكورة
تقوی معدة و تشنگی از خمره و تقیع الصفرا و هر گاه مزاج معدة با وجود ضعف سرد باشد نان پس از تر کردن حوضاً با میون بکوبند

[illegible]

بادوی معتزج باشد لاحق میگردد قوی و متعوی و دروشی مخور و قح علیه التوع ثم قد ف خلطاً و بال مثله ثم تشبه لسانه و قحه و با
 و آخر مازال تهوع حتی یبلغ لسانه و قحه ثم فرغ من رحمت علاج تاکه بقایای شراب از معده دور شود و پنجین و طبعی شبت نباشند
 کنند مره بعد مره و بهر استعمال چیزی که جامع بود در استفراغ بلغم و صفرا و ناول نمایند مثلاً محوری مزاج آب نارین قدری بنوشند
 یا کرده بکار بندد و در مزاج ایارج فقیر اسقمو یا تقویت داده استعمال نمایند و آنجا که از قی و اسهال نفی مترتب نشود بود فوراً
 فضل و تاب را بدن آن بتامه تعوی و غشیان مشتد گردد و قدری طعام ملائم بخورند پس از ساعتی قی کنند تا ماده ردیه طعام
 مختلط گشته بیرون آید و تقویت دهند معده را با شربه که مطفیه حرارت و مقویه معده و مقطعه بخارات باشند چون
 شراب انار و سیب و بهی و عوزه باب سرد مزاج ساخته و بهر این کار غذائی که از کشک شیر و قدری سنبل الطیب سازند
 بهترین چیز است خاصه اگر اندکی آب غوره یا لیمو و قدری نمک درین فغای آمیزند و بهر تقویت سرد را ابتدا سدر که و
 روغن گل و گلاب طلا نمایند و در انتها روغن بالونه و سوسن بنیگریم نمایند و بهر معده جذب بخارات از سرد و همه حال بالونه و
 قدری نمک بچوشانند و پاشویه سازند و بهر دو قدم را بهالند قال الرازی کان رجل یصلع فذکک جلا و یوما و لیساً و انما قبر
 قسم یازدهم در صداع ضربی و سقطی و موجب الم از ضرب و سقط یا مجرذ اذیت و نکابت است که لاحق شود و حجابی که
 بر قحف موقوف است یا ورم که عارض گردد و در جوهر دماغ یا در اعشیه یا انشقاق که حادث شود و در دماغ یا در حجب داخلی
 یا در غشائی که مجلل است از خارج یا کسره عارض گردد و در عظم سر و بدان سبب اعشیه تمدد گردند یا ترخع که لاحق شود و دماغ
 و سقطه و ضربه که موجب ترخع و دماغ گردد و در مملک است فی الاکثر علاج هر گاه ضربه یا سقطه بر سر رسد و بکسر و
 انشقاق نه انجامیده باشد و تیرسد که از شدت وجع ورم حادث خواهد شد بزودی رگ قیفال یا اکمل کشانید اگر
 نبود و بهر تشکین وجع و تبرید و تقویت سراطاف آس و آرد جو و گل ارمنی و امیثا و ارد عدس و حنظل و اقاقیا و صندل
 و آب لسان الحکل در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و روغن گل درین حالت بغایت مفید است مالیدن و در ضماد
 آمیختن زیر که مسکن وجع است و مقوی سر و اگر قدری سرکه بار و روغن گل آمیزند بهتر باشد زیرا که لطیف است تا داخل قحف
 سرایت می نماید اما در استعمال سرکه انگاه رخصت است که وجع شدید نبود و ایضا بطبع عناب خیار شنبلیله طبع ملائم کنند تا ماده
 از دماغ باز دارد و حقیقه لینه درین باب بغایت مفید است و هر گاه تب ظاهر شود و اختلاط عقل بدید آید نشان قی
 دماغ با درین حالت لازم است که اشیاء شدیده القیض ضاد نمایند چون طرفه پوست انار و جوز السرد و قاق و کندر و گل سرخ
 تا مانع از وید ورم گردد و در علاج سرسام توجه نمایند و هر گاه ضربه یا سقطه بانشقاق انجامد اگر شقاق در آن غشاء بود
 مجلل قحف است علاج جراحت بر اهرم کنند پس از تبدیل سو و مزاج و اگر شقاق در اعشیه داخلی بود علاج حش
 متعسر است خاصه اگر در حجابی باشد که مانعش نام دارد و اگر شقاق و رجوه دماغ افتد علاج اعسر است و علت
 اصعب و خطر عظیم و با کجمله طریق علاج همان است که ذکر یافته و علاج کسر عظم در آخر کتاب یاد کرده شود
 قسم دوازدهم در صداع بیضی و این صداع عیسیت عسر الانقلاع شدید الصعوبت که مانند بیضیه یعنی خود سلاح
 بر تمام اجزاء سر محیط باشد و لهذا بیضی و خودیه گویند و در ماهیت و حد این صداع حکما را اختلاف است و آنچه

[illegible]

سرد چون بنفشه و نیلوفر بوبیند و اگر حرارت مع الیه بوسه باشد و عن بنفشه و نیلوفر مانند آن استنشاق نمایند و آنچه
 از منتشات حاره حادث گردد و طیوبات که مضاد مزاج آن منقش باشد استعمال نمایند مثلاً اگر شش منقش یعنی بدبو یا بس و نیلوفر
 و بنفشه بوبیند و اگر رطب باشد کافور و صندل و کدک در استنشاق ادیان هر چه مضاد سبب بود و در تطیل آنچه صلاحیت
 داشته باشد بکار برند و تقویت دهند سر را بچیزهای موافقه که بارها ذکر یافته و آنچه از روائح مزابل و مستفحات حادث
 گردد علاجش آنست که استیام نمایند و آب نیکرم بسیار بر سر نیند و سرکه بوبیند و فیتله سیرکه تر کرده در بینی در آورند و
 روائح طیبهار و بار بوبیند چسب مال مناسب است خصوصاً اگر بسیار پیر بود به شستیدن اشیا گرم نفع یابد و جوان به
 عکس آن قانکده ضرر بوبیند و ادویه حاره طیبه بود یا منقش بجز و کیفیت است و ضرر آنچه مزابل و مستفحات و حیوانات
 منقشه بعبودت و غلظت ثقل مزاجه زیرا که آنچه که ازین اشیا منقصل میگردد در غایت غلظت و ثقل میباشد و چون در
 دماغ حامل میشوند ثقل خویش ثقل بسیارند دماغ را و گاه باشد که از شدت مزاجت مودی گردد تشنج دماغ و ثقل جانی که
 موضوع است بر دماغ و مستفحات عبارت است از جلوه و طبع منقشه و باغان قسم یا نزد هم در صداع سدی باید دانست
 گاه باشد که در آورده جوهر دماغ یا در شریان آن یا در آورده حجب که داخل بطون اند یا در شریان آن اخلاط غلیظه
 محتبس شود و باعث صداع گردد و علامتش امتداد ثقل و تهد و جبه و سرست و تقدم راحت و سکون کثرت اکل و ترک است
 و استیام شاید بودن علاج طبع زده فا و حاشا و لبغا و دافقیون و طنبین و سمیخته بنوشند تا که خلط غلیظه لطیف شود
 و تقطیع پذیرد بعد ایا رجات و شبیارات خوردند تا خلط مذکور مستفرغ گردد و هشتم ششاز و هم در صداع دوی و توله
 دو و در دماغ ناوار الوقوع است و محل تولدش مقدم دماغ است و بعضی اطباء میگویند که در نواحی سر قریب حجب
 دماغ بیشتر متولد میشوند و شیخ الرئیس این قول را جازن داشته و سبب تولد کرمان و رین محل کثرت اجتماع مواد غلیظه
 متعفن است درین جایگاه علامتش آنست که در دماغ خارش شدید پدید آید و از بینی بوی بد آید و چون مرض متحرک
 شود یا سرافقط حرکت دهد صداع زیاد شود زیرا که حرکت بجز حرکت می آرد و کرمان را و حرکت کرمان موجب اشتداد و تحریک
 علاج حجب منقیه و دماغ تناول کنند تا ماده متعفن که مبدئیدان است مستفرغ شود پس زان ایا ج فیه و دیگران
 که در قتل دیدان مخصوص اند چون عصا که برگ شقلا و حصاره بخنج توت و طبع افسنتین و شیخ ارمنی در بینی چکان
 و بعد منقیات دماغ استعمال نمایند و بعد از آن اگر بدبو بینی باقی باشد در اصلاح گوشه بد آنچه در منتن الالفت گفته آید
 قسم هفتم در صداع تر عزمی یعنی آنچه از تر عزم دماغ حادث شود و تر عزم بالزاد را مجتنب است که اگر گویند
 و تر عزم را و سبب است یکی بر لذت عظیم که از ملاجه حاصل شود زیرا که تر عزم دماغ را بجزکت می آرد و دوم آنکه تر
 بر سرسد که دماغ متحرک سازد چون ضرب و سقط و صدمه و تر عزم دماغ آنست که در انقصال اجزایش تفرق
 افتد و وضع بعض اجزاء متغیر شود و از جانی متهد و دماغ و از جانب دیگر مسترخ و گاه باشد که بسبب شدت
 تر عزم اغشیه گسسته شوند و بعض اجزاء دماغ متصدع گردند و درین صورت لایر حبی ان لعیش العلیل
 علامت تر عزم دماغ تقدم سبب است چون ملاجه و تقطیر و اعصاب عروق که در دماغ متصل اند متهد

که علاج دماغ است
 صداع سدی یا بدبو که در بینی
 و بعد از آن اگر بدبو بینی باقی باشد
 در اصلاح گوشه بد آنچه در منتن الالفت گفته آید
 قسم هفتم در صداع تر عزمی
 یعنی آنچه از تر عزم دماغ حادث شود
 و تر عزم بالزاد را مجتنب است
 که اگر گویند و تر عزم را و سبب
 است یکی بر لذت عظیم که از ملاجه
 حاصل شود زیرا که تر عزم دماغ را
 بجزکت می آرد و دوم آنکه تر
 بر سرسد که دماغ متحرک سازد
 چون ضرب و سقط و صدمه و تر
 عزم دماغ آنست که در انقصال
 اجزایش تفرق افتد و وضع بعض
 اجزاء متغیر شود و از جانی متهد
 و دماغ و از جانب دیگر مسترخ
 و گاه باشد که بسبب شدت تر
 عزم اغشیه گسسته شوند و بعض
 اجزاء دماغ متصدع گردند و درین
 صورت لایر حبی ان لعیش العلیل
 علامت تر عزم دماغ تقدم سبب
 است چون ملاجه و تقطیر و اعصاب
 عروق که در دماغ متصل اند متهد

پدید آمدن و حالتی مانند سدر لاحق شدن و باشد که سکه افتد و گاه باشد که همه بویها یک را آنکه مشهور گردند علاج بهر آنکه ماده
 رنگ با سلیم یا اکمل زنند و طبع را ملائم کنند عند الحی بنیاز شیر و شیرد کاسنی و بختنه لیمونه و عند عدم الحی بختنه حاده و قوی
 و پس از آن بر تعدیل و تقویت اگر تپ و درم باشد صندل و فوفل و گل ارمنی زرد و آوند و طحلب آرد و جو و آرد و با قلی ضماد کنند
 و اگر تپ نبود و درم نباشد گلاب و عدس و پوست انار و گل سرخ و آتش و قصبه لاریه و شنبلیله یا نی ضماد سازند و بوی
 و خوشبو بوسیدن و روغن گل و بنفشه با شیر زدن آن همیشه و قدری محض در آن حل کرده و بینی گوش چکانیدن
 مفید است و کثیر النفع قسمی هم در صداع که پس از خواب پدید آید و علاجهش تنقیه خلط غالب و خاکستر سیر که تر کرده
 بر پیشانی و هر دو صندل نماد آن سودمند و خاکستر چوب انجیر با سرکه و بی سرکه طلا کردن مفید قسمی نیز و حکم در صداع
 که آنرا شقیقه گویند شقیقه که با سم محد و این و جی است که بیک شق نیز عارض میشود و در طول این را د و سبب است یکی آنکه
 بخارات از تنج بدن یا از عضوی بر تفع شوند و در شق سبب ضعف آن شق جمع شوند دوم آنکه اخلاط یا ریح حاصل شود
 در آن شق و اخلاط عام است حاره بوند یا بارده و ماده این مرض اکثر در شراغین بود و علاجهش ظاهر است لزوم وی در یک
 شق و ضربان شراغین از خواص علامات نیست و آنکه اگر شراغین را از دست منقطع سازند بزودی که از جمیدن پاشیده
 و جمع ساکن شود و علاجهش هر چه در صداع مطلق گفته شد از تنقیه و تعدیل بحسب خلط استعمال نمایند و آنجا که ماده حاره بود نیلوفر
 و بنفشه و برگ ختمی و کامو و گل سرخ بچوشانند و بر شق علیل ریزند و حکم کامو و گل سرخ و پوست بچ نقاح و انیون و مانند آن
 طلا کنند و آنجا که ماده بارده باشد بنفشه و شیخ و صندل و شنبلیله و حناباب نمک امیخته و شافیا یعنی صمغ سدر
 بری و پوست بچ کبر و غنصل و فرقیون بشار یا ریانی یا کرده طلا سازند و عند شدت الحاجة بر شراغین جنده
 لازم انیون بچپانند تا آنرا از ضربان که موجب وجع است بازدارد و صفت آن دوم الاغین زعفران
 صمغ عربی انیون در سفید میوه سرشته و بر کاغذ نماده بر شراغین جنده صدغین بچپانند نوع دیگر تخم
 کامو و تخم بچ و مر و انیون و کثیرا با سرکه آمیخته بطریق مذکور بچپانند و نسخه دیگر در شقیقه عین گفته خواهد شد
 و در استعمال محذرات مهمی که در شقیقه بالا گفته شده است و هر گاه در شکیں وجع بچ تدبیر میسوزند
 نگردان آن دور که بر صدغین و خلف او غین واقع اند هر کدام از اینها که سخت جنده بود و منتفع باشد آنرا قطع
 نمایند که مسلک بخار همان است و پس از قطع داغ دهند تا خون بائیتد زیرا که جراحت شراغین متعذر الالتماس است باید دانست
 که قطع رگهای پس گوش منع ناسل میکند چنانچه در باب در کیفیت تولید می گفته آید فصل در شش سام و آن
 عبارت است از توهم نفس و داغ یا آن دو حجاب که داخل تحت اند سمنی بصلب و لین خواهد ورم در یک رخشا بود
 یا در هر دو و خواه در بعضی هر واحد باشد یا در بعضی هر دو لیکن در اکثر حجب مذکور از انجام متورم گردند که مقدم
 و داغ متصل است یا از آنجا که میل بتوسط دارد و تمام است که ورم گرم بود یا سرد اما بعضی سرسام را بوزم گرم حجب
 مخصوص ساخته اند و قومی بر آنند که جرم داغ قبول ورم نمیکند و حجت این قوم مع جوابی که شیخ در روانیسا
 گفته در مطلوبات مذکور است و سرسام همی است مرکب از لفظ فارسی که سر است و از کلمه یونانی که سام است بمعنی

و شقیقه عین گفته خواهد شد
 و در استعمال محذرات مهمی که در شقیقه بالا گفته شده است و هر گاه در شکیں وجع بچ تدبیر میسوزند
 نگردان آن دور که بر صدغین و خلف او غین واقع اند هر کدام از اینها که سخت جنده بود و منتفع باشد آنرا قطع
 نمایند که مسلک بخار همان است و پس از قطع داغ دهند تا خون بائیتد زیرا که جراحت شراغین متعذر الالتماس است باید دانست
 که قطع رگهای پس گوش منع ناسل میکند چنانچه در باب در کیفیت تولید می گفته آید فصل در شش سام و آن
 عبارت است از توهم نفس و داغ یا آن دو حجاب که داخل تحت اند سمنی بصلب و لین خواهد ورم در یک رخشا بود
 یا در هر دو و خواه در بعضی هر واحد باشد یا در بعضی هر دو لیکن در اکثر حجب مذکور از انجام متورم گردند که مقدم
 و داغ متصل است یا از آنجا که میل بتوسط دارد و تمام است که ورم گرم بود یا سرد اما بعضی سرسام را بوزم گرم حجب
 مخصوص ساخته اند و قومی بر آنند که جرم داغ قبول ورم نمیکند و حجت این قوم مع جوابی که شیخ در روانیسا
 گفته در مطلوبات مذکور است و سرسام همی است مرکب از لفظ فارسی که سر است و از کلمه یونانی که سام است بمعنی

که سپیده بطنه مرغ بار و عن گل بهم برزند و سرد کرده بر تارک سرگزارند و هر ساعت که گرم شود بردارند و دیگر نهند و آب بگ
 خرقه و کشیز و آب که در فشار ده و آب کاهو بار و عن گل همچنین برزند و عیسیت از سرسام که آنرا فلغونی گویند و این آماس بیشتر
 از خون سیاه واقع شود و بسیار باشد که از صعوبت آماس در زبانی سر از هم باز شود و شبکه و ماغ اندر کشیده گردد و علامتش نیست
 که چشم و روی بغایت سرخ بود و در صعب باشد بهنجی که گویای می شگافند و باشد که کمتر از تولد کند یا غشیان بدید آید علاج
 این همان است که در حمزه گفته شد هر یک از فلغونی و حمزه و استقا فوس در باب و ارام بمقاله مستقلة گفته آید سرسام حقیقی همان
 است که در وی ورم در دماغ یا در اغشیه عارض شود و غیر حقیقی آنست که در وی ورم نباشد و در دماغ لیکن اعراض همچون
 اعراض ورم بدید آید چنانچه در برسام و جمیات و جز آن میشود و لهذا برسام را در امراض جنب ضبط نمودیم فصل در ماسترا
 لفظ سریانی است و فی الحقیقه شمی است از فلغونی که هرگاه در اجزای خارجیه سر و در جنبه الف و حوالی عیون هم حادث گردد
 بدین نام خوانند و باشد که ورم بزرگ شود و در اعضا داخلیه سر چون دماغ و حجب داخلیه تحت متعده گردد و باشد که
 فرو آید ورم تاسینه و باز و شتمل شود و بحسب عموم ورم در اعضا و اخیه سر اعراض نیز اشتداد می یزید و از غایت تعدد
 کار بد آنجا میرسد که سر نشکافد و علامتش چون علاج سرسام و موی است و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر گریستن بر
 اشیاء سرخ سفید و باقی علامات و علاج مع فوائد دیگر در باب و ارام گفته شود و ماده ماسترا خون حادث است که با صغیر
 مختلط باشد و گفته اند که قریب بجزه خالص فصل در سرد و سرد در بفتح سین و سکون دال مهمه ظلمت و تاریکی
 که عارض شود بعبادت را اینکام بر خاستن و باشد که همیا شود و علیل بر سقوط و نادر باشد که ساقط شود و احساس ثقل عظیم و بر
 و حدوث طنین و سرد و گوش نیز از نشان نیست و گاه باشد که بزرگ و ال عقل انجامد و معنی سرد بخرست است اما اسم لازم
 مسمی گشته لان التخییر لازم فیه و هو مقدمه الدوار و دوار آنست که آدمی خود را و دماغ خود را و جلد اشیاء را تمایل کند
 که در دور و گشت است پس نتواند ثابت ماند استاده یا نشسته بکلی ساقط شود و بقیه و قلت و کثرت و لزوم و سرعت و تفاوت
 این حالت بحسب کمی و بیشی سبب است از آن است که عند ضعف ماده دوار نیز خفیف میباشد و تا حدی که قوی نیفتد عارض
 نمی گردد و کما به ظاهر من احوالکم اکنون بدانکه جالینوس در دوار و سرد و فرق نمی کند و رازی میگوید که چون دوار شد شود
 بنوعی که به سقوط انجامد و سرد گویند و باید دانست که سرد و دوار چون مزمن شود خاصه در سر و خونی است که صرع یا سکه آر دوگاه
 باشد که چون صداع زائل شود و دوار افتد و بالعکس از آنکه سرد علی الاصح مقدمه دوار است و کروی قبل از دوار
 باین فقیر البق نموده و این فصل را بدو قسم نهادیم اول در سرد و سبب کلی سرد آنست که روح نفسانی در اعمیه
 و ماغ و در گمایدی بر مجری طبعی نماند نتواند پس بالضرر و دماغ سرد شود و محذور گردد و سبب امتناع نفوذ روح و دماغ
 از مسلک طبعی آن بهنجی که سرد آرد و دست یکی آنکه خلط بارد غلیظ محتبس شود و بعضی منافذ روح پس هرگاه از اسباب
 مسخه چون ملاقات آفتاب آتش و پوشیدن سر بجامه های پنبه دار و مانند آن گرم شود و خلط مذکور نیز سخونت می گیرد
 و بعضی اجزاء مستعد و مستحیل میشود به بخار و باعث این مرض میگردد و در این نوع می است بسد خدری است
 پیغمه من الحذر و علامات اجتماع خلط بارد در دماغ و بهجت صداع و غیر آن مفصل مذکور است و هیچ فرق نیست

فصل در دماغ و دماغ
 از دماغ سرسام
 است گاهی بسیار و دماغ
 تیز میشود و چنانچه
 در تباه است و دماغ
 آن میشود و بیشتر وقت
 شدت من اشتغال
 در دماغ می افتد
 و بهجت است و چنانچه
 و این حالت را سرسام
 حقیقی میگویند زیرا که
 دماغ را در دماغ لازم
 میباشد تا انقباض
 آن و علاج این سرسام
 ۱۹
 که عارضی از سر
 تیز و دماغ است
 و بهجت دماغ کوخیزان
 میزان طب
 است و کله لان التخییر
 است که بر آنکه تخییر
 لازم دماغ است
 و آن مقدمه دوار
 است و کله
 المایه الا آخره
 از باب آنکه نفس
 آدمی آید حذر

در اخلاط غلیظه و رقیقه من حیث العلامات آنکه کثرت ثقل از لوازم خلط غلیظه است علاج نخستین تنقیه تمام بدن کنند علی
 سبیل التدریج بحقیقتهای قویه و مطبوعهای منقیه بلغم و حکم بتدریج بر آنست که تا غشی نیفتد و قوت زرد و پس از تنقیه عام
 بهر تنقیه عضو خاص که دماغ است ایاریات و جوب و غاغر و عطوسات و شموحات و نطولات که در پیش غش مذکور است
 استعمال نمایند و دم آنکه ضربه یا سقطه بر سر رسد و حدوث سدر از ضربه و سقطه که باعث امتناع نفوذ روح تواند شد نیز
 برود و جاست یکی آنکه حبابهای دماغ متالم شوند و بدان سبب قوی دماغیه منقبض گردند و از تصرف بازماند پس آدمی
 سبوت شود و تا بقای آن کیفیت حس و حرکت از وی مندرم گردد و دم آنکه در آن جایگاه سده افتد و وقوع سده از سقطه
 ضربه پنجمی که سدر آرد نیز بر دو قسم است یکی آنکه دماغ از خوف ایذا و الم فرار جوید و در ذات خود منقبض شود و دم آنکه طبیعت بر دفع
 الم متوجه آنجا نباشد شود و اخلاط نیز به تبع وی بر انصبوب میل کند خواه بوزن آنجا میانه و هر چه نیک باشد بواسطه انسداد بعضی
 روح نفسانی سدر می افتد و بهر انواع منحنی است بسدر موطن و علامت هر سبب بارها ذکر یافته و در درازنیز تفصیل گفته شود
 علاج منجذب سازند ماده را از دماغ بجنب مخالفت بقتل و حجامت و اسهال بحسب احتیاج و بهر تقویت عضو دفع
 و تحلیل ماده روغن گل گرم کنند و بر سر زنند بنوعی که در صداع گفته شد اگر شمع را در روغن گل بگازارند و بر سر زنند و با باشد
 و باید که سر را از آفتاب غبار و مانند آن محفوظ دارند تا عطسه نیفتد زیرا که عطسه دماغ را حرکت می آرد و حرکت دماغ باین کیفیت
 درین حالت موجب غشی است از شدت الم فائده سدر که از صداع بار دیا حار افتد سببش نیز ایلا بحسب دماغ است و این
 سدر منحنی افتد مگر ضعیف الدماغ را علاجش همان است که مفعول صداع مناسب بود و باید دانست که سدر از جهت سقوط و از جهت
 سکون افعال را دایه دماغیه مشابه میشود و صرح اما فرق آنست که در سدر تشنج نمیشد و ایضا از حرکات مضطربه چنانچه در صرع عیال
 معطای بود و قسم دوم در دوا سبب کلی دوار آنست که روح اندر تجارلف و گذرهای رگهای و شریانهای دماغ به سبب
 از اسباب بجنبید و بگردد و موج کند و هرگاه روح با صره اندر محدن خود بگردد و چنان نماید که عالم گردد و او میگردد و اما اسباب جمیع
 بسیار است یکی آنکه از اخلاط رقیقه بارده یا حاره و رطوبون دماغ یا در رگهای وی حاصل شود علی سبیل الاستقرار پس چنانگاه
 پس بی خلط مذکور متحرک شود بجهت غیر طبیعی روح نفسانی نیز در مقابل وی بهر متقاومت متحرک میگردد و بجهت طبیعیه که مضطرب
 حرکت خلطیه است پس بواسطه وقوع معلقه فتنه فیما بین الحکمتین المتماثلتین لاحق میشود حرکت دوریه در روح فقط از
 الروح لطافه تر تفعیل مستدیرا کانه یلقوی علی نفسه و باشد که اگر چه خلط بر جای خود متکون بود اما بموجبی بخار از وی جدا شود
 و پنجمی که در ریج گفته آید دوار آرد و دم آنکه ریح غلیظه یا کثیره علی سبیل السخ در بطون یا عروق دماغ گردد آید و هنگام
 حرکتش چنانچه گفته شد بالا در روح متکون است افتد پس هر دو متحرک شوند بجهت دوریه لان الريح الضیاء للطافه
 تر تفعیل ملو یا علی نفسا مثل الروح بخلاف الخلط سوم آنکه اخلاط غلیظه علی سبیل الاستقرار حاصل شود در عروق مستدیر
 که گردد و دماغ است و بدان سبب روح بر سبک طبیعیه نافذ نشود و بدینجا رسیده باز گردد و در زنده و مثال این نیست که
 با در آنکه دیوار یا جای دیگر پیش آید در وی حرکت دوریه افتد و باشد که با عشی بخار ازین اخلاط منبعث شود و دوار
 آرد و ظاهر است که هرگاه چیز در دماغ دور کند روح فقط بود یا مع الريح بسبب بر روح نسبتی که فیما بین با صره و

کونی غلیظه و رقیقه من حیث العلامات آنکه کثرت ثقل از لوازم خلط غلیظه است علاج نخستین تنقیه تمام بدن کنند علی
 سبیل التدریج بحقیقتهای قویه و مطبوعهای منقیه بلغم و حکم بتدریج بر آنست که تا غشی نیفتد و قوت زرد و پس از تنقیه عام
 بهر تنقیه عضو خاص که دماغ است ایاریات و جوب و غاغر و عطوسات و شموحات و نطولات که در پیش غش مذکور است
 استعمال نمایند و دم آنکه ضربه یا سقطه بر سر رسد و حدوث سدر از ضربه و سقطه که باعث امتناع نفوذ روح تواند شد نیز
 برود و جاست یکی آنکه حبابهای دماغ متالم شوند و بدان سبب قوی دماغیه منقبض گردند و از تصرف بازماند پس آدمی
 سبوت شود و تا بقای آن کیفیت حس و حرکت از وی مندرم گردد و دم آنکه در آن جایگاه سده افتد و وقوع سده از سقطه
 ضربه پنجمی که سدر آرد نیز بر دو قسم است یکی آنکه دماغ از خوف ایذا و الم فرار جوید و در ذات خود منقبض شود و دم آنکه طبیعت بر دفع
 الم متوجه آنجا نباشد شود و اخلاط نیز به تبع وی بر انصبوب میل کند خواه بوزن آنجا میانه و هر چه نیک باشد بواسطه انسداد بعضی
 روح نفسانی سدر می افتد و بهر انواع منحنی است بسدر موطن و علامت هر سبب بارها ذکر یافته و در درازنیز تفصیل گفته شود
 علاج منجذب سازند ماده را از دماغ بجنب مخالفت بقتل و حجامت و اسهال بحسب احتیاج و بهر تقویت عضو دفع
 و تحلیل ماده روغن گل گرم کنند و بر سر زنند بنوعی که در صداع گفته شد اگر شمع را در روغن گل بگازارند و بر سر زنند و با باشد
 و باید که سر را از آفتاب غبار و مانند آن محفوظ دارند تا عطسه نیفتد زیرا که عطسه دماغ را حرکت می آرد و حرکت دماغ باین کیفیت
 درین حالت موجب غشی است از شدت الم فائده سدر که از صداع بار دیا حار افتد سببش نیز ایلا بحسب دماغ است و این
 سدر منحنی افتد مگر ضعیف الدماغ را علاجش همان است که مفعول صداع مناسب بود و باید دانست که سدر از جهت سقوط و از جهت
 سکون افعال را دایه دماغیه مشابه میشود و صرح اما فرق آنست که در سدر تشنج نمیشد و ایضا از حرکات مضطربه چنانچه در صرع عیال
 معطای بود و قسم دوم در دوا سبب کلی دوار آنست که روح اندر تجارلف و گذرهای رگهای و شریانهای دماغ به سبب
 از اسباب بجنبید و بگردد و موج کند و هرگاه روح با صره اندر محدن خود بگردد و چنان نماید که عالم گردد و او میگردد و اما اسباب جمیع
 بسیار است یکی آنکه از اخلاط رقیقه بارده یا حاره و رطوبون دماغ یا در رگهای وی حاصل شود علی سبیل الاستقرار پس چنانگاه
 پس بی خلط مذکور متحرک شود بجهت غیر طبیعی روح نفسانی نیز در مقابل وی بهر متقاومت متحرک میگردد و بجهت طبیعیه که مضطرب
 حرکت خلطیه است پس بواسطه وقوع معلقه فتنه فیما بین الحکمتین المتماثلتین لاحق میشود حرکت دوریه در روح فقط از
 الروح لطافه تر تفعیل مستدیرا کانه یلقوی علی نفسه و باشد که اگر چه خلط بر جای خود متکون بود اما بموجبی بخار از وی جدا شود
 و پنجمی که در ریج گفته آید دوار آرد و دم آنکه ریح غلیظه یا کثیره علی سبیل السخ در بطون یا عروق دماغ گردد آید و هنگام
 حرکتش چنانچه گفته شد بالا در روح متکون است افتد پس هر دو متحرک شوند بجهت دوریه لان الريح الضیاء للطافه
 تر تفعیل ملو یا علی نفسا مثل الروح بخلاف الخلط سوم آنکه اخلاط غلیظه علی سبیل الاستقرار حاصل شود در عروق مستدیر
 که گردد و دماغ است و بدان سبب روح بر سبک طبیعیه نافذ نشود و بدینجا رسیده باز گردد و در زنده و مثال این نیست که
 با در آنکه دیوار یا جای دیگر پیش آید در وی حرکت دوریه افتد و باشد که با عشی بخار ازین اخلاط منبعث شود و دوار
 آرد و ظاهر است که هرگاه چیز در دماغ دور کند روح فقط بود یا مع الريح بسبب بر روح نسبتی که فیما بین با صره و

[illegible][illegible]

یا فوج رسد و باشد که اگر ماده کثیر بود تا موخر سر متجاوز گردد و باقی علامات نوعاً نواحاً از آنچه در سوراخ معده ذکر خواهد یافت
و بالانیز ذکر یافته پوشیده نیست علاج بلبله کابل و انیسون و سیج بادیان و سیج کرفس و تربد و قنطاریون و فیتق و سنا و شیش
خاقت هر شبست دوازده بار بکشد و هر چه کوفتی است بکوبند و جله را بچشانند و صاف نمایند و مغز حب قرطم و شکم سرخ و روغن بیدانجر
و صبر سقوی درین طبع میفزایند و حقه کنند و کذک بحسب احتیاج و رقی و شرب مطبوعات مسهله بپوشند و پس از
تفتیه تقویت دهند معده را با یاجات و بهر تجوید هضم بخار برند اطریفیات و جوارشات حار و دم آنکه ریاح بارده متولد شوند
در معده از اخلاط بارده و علامتش علامات آن اخلاط است و باشد که تنوع آید ولیکن انفضول هیچ بر نمی آید زیرا که مواد سبب
مستقر بودن در معده مستخرج نمی شود و بالقدر و باشد که وضع تمدی عارض شود اما این انگاه است که مقدار ریخ نسبت از فضا
چون معده افزون بود علاج این علاج اخلاط بارده است لیکن از آنکه اخلاط ریخی است در منقیات و مقویات و اجبت که چیزها
با دشمن بار کنند و نافع ترین اشیا در کسر سیج شراب است که در وی کمون و صغر جویشده باشند و سوم آنکه اخلاط حار و در
جمع آیند در معده و علامتش سیمان دوازده است و شکم تهی و سکون آن در سیری و سائر علامت با صغراوی که در معده گفته شود پیدا
بودن علاج سکنجبین آب گرم بنوشند و قی کنند طبع بلبله یا مار الحبن یا فلتیح اکو و آب نارین که با هم وی باشند طبع را ملائم نمایند
صفت طبع بلبله بلبله زرد آلودیشقوق سپستان تهر بندی تخم کاسنی شیرش دار و بپزند و صاف نمایند و سکنجبین
پوشند و اگر سقمونیاب هر تقویت مطبوخ سردار و سازند بهتر عمل کنند و سردار دانست که چیزی بالاس مطبوخ یا فتوح
یا جلاب بیامیزند و بنوشند و صفت مار الحبن بر قول رازی آنست که شیر بز سرخ جوان صبح که چهل روز از آنیدن
گذشته باشد و بعد از ولادت نیز نباشد و او را روزی چند خیار و کشنیز تر و برگ کامو و برگ سیبغول بچرانند و قوت
شام شیر او بدوشند و در دیگ سنگین یا گلین سبک بجوشند پس ز آتش فرو گیرند و بر سر دودل شیر تلث رطل سکنجبین صاف
الحموضت یا آب غوره انگور ریزند و بچوب تر درخت انجیر که پوستش کنده باشند و سرش کوفته بخوشاخذ تا که بیند
و در کرپاس صفت اندازند و بیاویزند و تا آب صاف از آن چکد پس انگاه این آب را بجوشند تا کف آرد و کف
بر گیرند پس چون کف منقطع شود صاف سازند و با سکنجبین یا با سکنجبین بپاشانند و بر قول امین الدوله ابن التلمیذ
صفتش آنست که هر روز پنج رطل شیر بز موصوف بگیرند تا زده پس گرم کنند و یک درم پیرمایه در آن حل نمایند و بگذرانند
تا که بسته شود پس از کار و خطوط کنند طویلاً و عرضاً و دو درم نمک اندرانی بار یک ساخته بر آن پاشند چون
بگذارد و در کرپاس آویزند تا آب از آن روان شود پس کتان باز بنیل برگ خرما صاف سازند و یک رطل و نیم
از آن بستانند و یکا و قیه سکنجبین در آن اندازند و با آتش نرم بپزند و کف میگیرند تا که آب فقط بی جنبیه بماند پس
صاف ساخته بنوشند و طریق نوشیدن آنست که سه کثرت بنوشند و در هر یک مرتبه یک ساعت فاصله دهند و بعد
هر خوردن صد قدم بگردند و بعضی گویند که در یک و نیم ساعت سه کثرت کرد و بنوشند و بعضی تخم یک بچوب انجیر لازم
دانند و باید دانست که اگر بز بهم نرسد گا و بدل آن باشد از شیر گا و مار الحبن توان ساخت و از دیگر شیرها نیز لیکن بهتر
شیر بز است لان لبن الماخر اکثر ماته و او فرط و بهینه و هو المقصود و التحریک خشب النین یعنی فی التلمیذ

[illegible]

چهارم آنکه بر یخ اخلاط حاره متولد شوند در معده و علامتش علامات اخلاط حاره است و ظهور خارش و روده و رجات
 بخارج یخ خواهد باروغ بود خواه بانقلاب احت یا فتن علاج تنقیه معده کند با مطبوخ بلبله مذکوره بی آنکه سقمونیای و روی
 آمیزند صنف دوم در آنکه فضل در شریان کبر جد غنین اند یا در شریان کس گوش اند یا در لسان که سمنی بسبب آید جمع شود
 و از آنجا صعود نماید و دوار آرد و علامتش تهر و استلار و انتفاخ و ضربان عروق مذکوره چون عروق مذکوره از دست منفضا
 سازند یا دوار فالص بر آنش اظهار نمایند و دوار ساکن شود پس اگر منبع آن فضل دل یا جگر یا سپر نبود و با وجود بده علامات
 آفت عضوی ازین اعضا باشد حال وی است و هر یک در جایگاه خود مذکور است بدان رجوع نمایند علاج نخست بدانست که
 ماده بخار کدام خلط است پس با استفراغ آن خلط مشغول شوند و آنجا که ماده در جگر بود نقصان افعال و بی الم و آفت
 حوالی وی آنچه در باب بی گفته شود گواهی دهد اگر ماده بجانب معده بود با استفراغ گوشتند اگر ماده بطرف معده باشد و بار را توجه
 نمایند و علامت میل ماده بجای ازین دو جانب در باب جگر به تفصیل مذکور است و آنجا که ماده در دل بود پس از استفراغ شرب
 مسخرات دهند و آنجا که ماده در سپر نبود درگ اسیم زنده از دست چپ اخذده محله سپر زنند و بمعالجه هر عضو موقوف متوجه گردند
 پس از تنقیه خواه ماده درین اعضا بوده باشد خواه در عروق فقط اگر دوار زائل شد فهو المقصود و اگر باقی باشد نقص کنند تا
 فضل که در رگ است و آن از استفراغ و شدت ضربان وی توان دانست پس اگر مسکیت در عروق صد غنین یا عروق خلف
 اذنین متحقق شود قطع کنند این رگها را هر کدام که منتفع شود و بعد از قطع داغ دهند چنانچه در صراع مکرر ذکر یافته مع علت داغ
 بیان قطع عروق اذنین که مودی میشود قطع تناسل و اگر مسکیت در عروق سبب تنقیه یا بدست از قطع و داغ کوتاه دارند
 و عروق سبب آن دو شریان خائرا اند که مانند و داجین یکی از همین حلق و دیگری از لیسارش صاعد شده است سبب آن ازان
 گویند که هرگاه رطوبت غریبه توسط رگهای مذکوره متصاعد میشود و داغ سبب یعنی خواب می آید صنف سوم در آنکه اصل
 شود فضل در دوا جین و موجب دوار شود و علامتش آنست که نخستین و داجین منتفع شوند و ممتد گردند پس از حادث و داجین
 آن دو رگ ورید به اند که هر دو طرف حلق اند متصل بگردن علاج رگهای مذکوره را فصد کنند و پس ازان
 اگر زائل نشود و ماده وی در جگر باشد به تنقیه جگر گوشتند بنحی که بالا ذکر یافته صنف چهارم از آنکه مستقر
 ماده رحم یا مثانه یا کلیتین یا جلین یا ساقین یا فخذین یا مرق باشد علامتش آنست که نخستین در عضوی از اعضا مذکور
 آفت پیدا آید و پس ازان دوار عارض گردد و ایضا در یا بد بیمار که از موضعی ازین مواضع چیزی متحرک شده صاعد
 میگردد پس دوار افتد و علامات آفت هر عضو در جایگاه خویش مذکور است و انقلاب طمث و اختناق رحم باعث میشود
 بر دوار و باید دانست که ماده رحم و مثانه و کلیتین و مرق گرم میباشد در اکثر امراض و ماده جلین سرد بعد جماع منبوع الحاره
 علاج بمعالجه عضو موقوف توجه کنند و از عضو مذکور جذب مواد نمایند بطرف مخالف سبب فصد و اسهال
 و حقنه و داک و غیر آن بر حسب اجاب و تقویت دهند سرد داغ را تا قبول نه کنند فضل را و گاه باشد
 که ضربه و سقط بر سر و بدان سبب روح نفسانی متحرک شود و دوار افتد و حرکت روح نفسانی از وقوع سقط یا
 ضربه بحرکت آب میماند که هرگاه چیزی گران در آب می افتد یا چیزی بسنجی در آب نهد آن آب متحرک می شود و

۲۳
 طایفه چهارم اول

[illegible]

این قول که سیاحت بجهان اول
 و خروج با پای بود صدد دولت و ثواب است
 شایسته و توانمند در دولت و ثواب است
 و از بارین که بجهت کار و عمل و در راه
 است لطیف و مغفوری دل در راه
 جهان را می افشانی و زینا پاکد کند
 فزون در افق صفت و طریق
 پیوسته گوید است که اگر گوشت شتر
 زباید چلی چکر در آب شست
 بنوده مهره بپزند در آب
 جبری که آب یکسان و بدین
 غلطی که در پس از شتر و بدین
 عرفی کشنده باقی و در شتر و بدین
 باینکه اندر بارین یادی و در شتر و بدین
 ملاطفت و نسیب و بکار بند و بدین
 قول که چکاره که اندر و بدین
 چرا که اندر و بدین و بدین
 و حساب است پس اگر چنانکه با حساب
 سر داشتند و بدین و بدین
 و اندر و بدین و بدین
 و قول که سر بزرگ و بدین
 یعنی بیدار و در و بدین
 چنانکه و بدین و بدین
 طبعی است و بدین و بدین
 نامند و بدین و بدین
 و اندر و بدین و بدین
 و بدین و بدین و بدین

علاج نما میر طبع که در یابس ساقی ذکر یافته با مبروات امتزاج نموده استعمال نمایند سوم سوزنای یا بس سوداوی عارض شود
 و باغ چهارم سوزنای یا بس صفراوی که لاحق گردد و بدین علامت علاج هر واحد بار با ذکر یافته پس از تنقیه سودا یا صفرا در تدریج کوب
 پنجمی که گذشت پنجم بقوت بورق که حاصل شود و باغ و این طبعی است که حرارت در آن اثر کرده باشد اثری نا طبعی بر سبیل نفیج
 پس پیدا شدن در آن رطوبت نوعی از احتراق و مرادیت و عفونت علاتش آنست که در منخرین و در عینین طبعی تری مریض حرکت
 ظاهر باشد و در سینه کی ثقل محسوس شود و علیل از خواب سستی بیدار گردد و جند هر جزو علاج هر صبح در طبع پنج بادیان پنج شک و گاران
 و کافور باریک کرده نبوشند تا که نفیج پدید آید و پس از نفیج تمام مستفیع سازند خلط را با یابج و حب شبنم و بعد از تنقیه روغن با بون
 و اقوان بر بیدارند و سبک طراحتی و اما کیان فریب و گوشت بزغال که شود با طریقی نخبه باشند اسفناخ و کدو آمیخته تناول کنند و از چیزهای
 طبعی و شور اجتناب نمایند ششم جمیع ابتلائی تن از اخلاط با سوزنای یا بس یا غما و الما و فکرهای مشوشه که بسیار بجا و علامت هر یک خود سبب و علاج
 از آن سبب تذکره مابقی است بمبذلات مناسبه ششم آس سوداوی چون سرطان مانند آن که اندر حوالی و باغ پدید آید ششم طفا حصار
 با و انگیز که بخار برسد و بدان سبب لهای شوریده بیند و اندر خواب تیرسد پس بیدار شود و از آنکه در نوم خوف لاحق گشته باشد میل خواب
 و علا و علاج هر یک سبب است مثلاً در آنچه سببش طبعه فقاخه بود تبدیل غذا کنند و ایا ره و فقاخه و حب بسیار بکار برند و در آنچه سببش
 طران بود کار شکل سبب تدریس سرطان سائر اورام ذکر یافته است از آنجا جویند و نگاه باشد که سبب بود و این ادو و جوی شود
 رطوبت پیران دوم آنکه گوشت پیران بقیاس گوشت و باغ جوانان خشک باشد و علاتش انتفاخات و دیگر اقسام و علاتش متعسر
 فی الجمله بسیار بکار و طبع با بون و کشک جو بر سر ریزند و روغن با بون و روغن اقوان در پیشی کشند و اندر طفا مهای وی قدر کار
 یا تخم ادخل کنند و در بیان جیاد که همه سوزنای را مضطرب است وقت شب طران بیمار بر بندند و بی تکیه بنشانند و چراغ مقابل
 وی دارند و جماع بسیار حاضر آید و کاتیداد افسانه در میان آرند و علیل را پیکانی زن ندینند تا که عاجز آید پس کی بازگی جراح بر
 کنند و مردم کنار دگریند و کف دست و پای وی را بر روغن مناسبه بمالند و هر چه مانع خواب باشد چون آنار و حرکت دور دارند و اگر در
 مکان بیدار بماند و مفید آید و این فصل در سبب سوزی و سوزنای و این مرضی همی است با سبب سوزنای از زمین زیر که معنی سبب خواب
 سستی سر بیداری بیداری را در این نیز گویند و مرض مذکور از ترکیب صفرا و بلغم حادث میگردد و آنجا که بلغم غالب باشد سبب است گویند و آنجا که
 غالب بود سبب سبب خوانند قال اقرشی بود اتم لورم و باغی من بلغم و صفرا بر تقدیر علامت سبب سوزی آنست که گاهی خواب طبعی باشد
 گاهی بیداری طبعی و از زمان خواب طبعی بود و بیداری جو و ثقل کسل سائر اعراض پیشتر نشان نیست و علا سبب سبب
 آنست که گاهی بیداری مفرط باشد و گاهی خواب طبعی از زمان بیداری غالب الطول بود و بر زمان خواب طبعی و غلبه طبعی و این طبعی و این
 از نشان نیست و بدانکه بعضی مردم باشند که در تن ایشان خلطی بد باشد لیکن بسیار نوشند مانند آن خلط آید و بیدار بود و هرگاه متعسر و قصور
 خواب حرارت غریزی از اندرون تن بهضم و پراختن اخلاط متوجه شود لیکن فوت حرارت بدان کار وفاته نماید جز آنکه خلط را بجنباند و بخار
 بر انگیزد و آنکه مذکور باغ بر آید و آدمی زود بیدار شود و هر چند قصد خواب کند و خواب نشود و از غنودن راحت نیابد و این هم نوعی است
 سبب سبب و کیفیت کوفه خشک اجان بیشتر اندر بیان علامات ردیه این و در مرض بر پشت افتاده مانند خوردن آب طعام و سوزش کردن
 سنگا مشرب آب نفیج و این پنجمی که قدری آب در تنقه نشانی آمده و فراتر آید و باقی که در فضای خلق مانند باغ از راه بینی بر آید این علامت است

و این علامت است که در یابس ساقی ذکر یافته با مبروات امتزاج نموده استعمال نمایند سوم سوزنای یا بس سوداوی عارض شود
 و باغ چهارم سوزنای یا بس صفراوی که لاحق گردد و بدین علامت علاج هر واحد بار با ذکر یافته پس از تنقیه سودا یا صفرا در تدریج کوب
 پنجمی که گذشت پنجم بقوت بورق که حاصل شود و باغ و این طبعی است که حرارت در آن اثر کرده باشد اثری نا طبعی بر سبیل نفیج
 پس پیدا شدن در آن رطوبت نوعی از احتراق و مرادیت و عفونت علاتش آنست که در منخرین و در عینین طبعی تری مریض حرکت
 ظاهر باشد و در سینه کی ثقل محسوس شود و علیل از خواب سستی بیدار گردد و جند هر جزو علاج هر صبح در طبع پنج بادیان پنج شک و گاران
 و کافور باریک کرده نبوشند تا که نفیج پدید آید و پس از نفیج تمام مستفیع سازند خلط را با یابج و حب شبنم و بعد از تنقیه روغن با بون
 و اقوان بر بیدارند و سبک طراحتی و اما کیان فریب و گوشت بزغال که شود با طریقی نخبه باشند اسفناخ و کدو آمیخته تناول کنند و از چیزهای
 طبعی و شور اجتناب نمایند ششم جمیع ابتلائی تن از اخلاط با سوزنای یا بس یا غما و الما و فکرهای مشوشه که بسیار بجا و علامت هر یک خود سبب و علاج
 از آن سبب تذکره مابقی است بمبذلات مناسبه ششم آس سوداوی چون سرطان مانند آن که اندر حوالی و باغ پدید آید ششم طفا حصار
 با و انگیز که بخار برسد و بدان سبب لهای شوریده بیند و اندر خواب تیرسد پس بیدار شود و از آنکه در نوم خوف لاحق گشته باشد میل خواب
 و علا و علاج هر یک سبب است مثلاً در آنچه سببش طبعه فقاخه بود تبدیل غذا کنند و ایا ره و فقاخه و حب بسیار بکار برند و در آنچه سببش
 طران بود کار شکل سبب تدریس سرطان سائر اورام ذکر یافته است از آنجا جویند و نگاه باشد که سبب بود و این ادو و جوی شود
 رطوبت پیران دوم آنکه گوشت پیران بقیاس گوشت و باغ جوانان خشک باشد و علاتش انتفاخات و دیگر اقسام و علاتش متعسر
 فی الجمله بسیار بکار و طبع با بون و کشک جو بر سر ریزند و روغن با بون و روغن اقوان در پیشی کشند و اندر طفا مهای وی قدر کار
 یا تخم ادخل کنند و در بیان جیاد که همه سوزنای را مضطرب است وقت شب طران بیمار بر بندند و بی تکیه بنشانند و چراغ مقابل
 وی دارند و جماع بسیار حاضر آید و کاتیداد افسانه در میان آرند و علیل را پیکانی زن ندینند تا که عاجز آید پس کی بازگی جراح بر
 کنند و مردم کنار دگریند و کف دست و پای وی را بر روغن مناسبه بمالند و هر چه مانع خواب باشد چون آنار و حرکت دور دارند و اگر در
 مکان بیدار بماند و مفید آید و این فصل در سبب سوزی و سوزنای و این مرضی همی است با سبب سوزنای از زمین زیر که معنی سبب خواب
 سستی سر بیداری بیداری را در این نیز گویند و مرض مذکور از ترکیب صفرا و بلغم حادث میگردد و آنجا که بلغم غالب باشد سبب است گویند و آنجا که
 غالب بود سبب سبب خوانند قال اقرشی بود اتم لورم و باغی من بلغم و صفرا بر تقدیر علامت سبب سوزی آنست که گاهی خواب طبعی باشد
 گاهی بیداری طبعی و از زمان خواب طبعی بود و بیداری جو و ثقل کسل سائر اعراض پیشتر نشان نیست و علا سبب سبب
 آنست که گاهی بیداری مفرط باشد و گاهی خواب طبعی از زمان بیداری غالب الطول بود و بر زمان خواب طبعی و غلبه طبعی و این طبعی و این
 از نشان نیست و بدانکه بعضی مردم باشند که در تن ایشان خلطی بد باشد لیکن بسیار نوشند مانند آن خلط آید و بیدار بود و هرگاه متعسر و قصور
 خواب حرارت غریزی از اندرون تن بهضم و پراختن اخلاط متوجه شود لیکن فوت حرارت بدان کار وفاته نماید جز آنکه خلط را بجنباند و بخار
 بر انگیزد و آنکه مذکور باغ بر آید و آدمی زود بیدار شود و هر چند قصد خواب کند و خواب نشود و از غنودن راحت نیابد و این هم نوعی است
 سبب سبب و کیفیت کوفه خشک اجان بیشتر اندر بیان علامات ردیه این و در مرض بر پشت افتاده مانند خوردن آب طعام و سوزش کردن
 سنگا مشرب آب نفیج و این پنجمی که قدری آب در تنقه نشانی آمده و فراتر آید و باقی که در فضای خلق مانند باغ از راه بینی بر آید این علامت است

[illegible]

۲۶

[illegible][illegible]

نسخ از مقدمات فاسفه و امتیاز مسائل انطوئی بکفر فاسد نتوان نمود بطریق مجاز در اقسام نشیانی نمود و مجبور فساد فکر در تمام
منزل اهل اخلاق و مانیاسها باشد متفق گویند آنچه در علوم و مسائل و قیقه بود بلاوت ناسند قسم سوم در فساد تخیل و آن بر دو وجه یکی آنکه
خاوت شود نقصان و ضعف در امور تخیل دوم آنکه باطل شود خیال بالکل و امور تخیلیه یعنی فعل خیال آنست که ضبط و نگاه دارد و در
محسوسه اگر حس مشترک درک کرده باشد و آن صورت در حس مذکور مجتمع گشته باشد و ایضا چون محسوسات از حواس غائب شوند
استحضار معروضات با همان کیفیت نوازند نمود اما علامت نقصان فعل خیال آنست که آدمی خواب که بتنازی رویا گویند کمتر بیند اگر
ببیند چون بیدار شود کمتر یاد ماند و کذا که در ضبط صور محسوسات قاصد باشد و علامت بطلان آنست که خواب هرگز وید نشود و خیال
اگر وید نشود هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجزر و غیبت فراموش کند مثلاً سخن میکند و همین که از ذهن بر آید فراموش میکند که چه
و کذا لک چیزهای می بیند و همین که از نظر غائب شد فراموش میکند که چه دیدیم **فانکده** در ابتدا نظر فرق در حافظه و خیال کمتر میشود
میگرد و بنا علیه تصریح می نماید که کار حافظه آنست که حفظ کند معنی جزئی محسوسات را که متادی شده است بسوی و از و هم یاد تخیل
نخلان صور آن محسوسات و معانی کلیه آن زیرا که خزینه معانی کلیه عقل فعال است و نفس ناطقه در آن معانی است و کار خیال ضابط صور
محسوسات است کما مضی اسباب علامات و علاج این قسم همان است که در نقصان ذکر گفته شد مگر آنکه فساد تخیل اکثر از بیعت واقع میشود
و فساد ذکر اکثر از طوبی افتد و وضع اطمینان استعمال بر و خات و نظرات و غیر آن بر موضع علت باید کرد که مقدم است و نوعیت
فساد تخیل که خیال کند انسان چیزی را که موجود نباشد یا بنید چیز را که وجود ندارد در خارج مثلاً تصور کند صورتی که نقصان انسان است
و نمیه باقی فرس یا اثبات کند آدمی را که بیست یا دو سر دارد و مثل علی بابا و این فساد از بطلان و نقصان نیست بلکه از قبیل تشویش است
و سببش آنست که سوء مزاج حار سافج یا صفا و مستوی شود بر مقدم و ماغ از آنست که مقدم سرگرم بنماند و منخیزین خشک میشوند
و الوان و نیران متخیل میگرد و فرق در سافج و مادی بار با ذکر یافته **علاج** در سافج هر صباح برای تبدیل مزاج شربت بنفشه
و نیلوفر در گلاب و عرق سید **آب** سرد یا کرده بنوشند و اطمینان و نظرات که در سرسام صفا و دی گفته شد بکار بندند بر مقدم
و در مادی نخستین تنقیه بجهت لینه و مطلوب خلیله و مانند آن و پس از تنقیه بر تبدیل کوشند **فانکده** قوت فشنائی از دماغ نبض
مشغول و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر می گردد و افاضت حس و حرکت می کند باذن الله تعالی و این قوت بر دو قسم است مدر که محرک
قسم اول در مدر که آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه مدر که امور ظاهر باشد و آنرا حواس ظاهر گویند و وی پنج قسم است با صرته نشانه **دائمه**
سامعه لاسنه و قوم مدر که امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و وی هم پنج قسم است و در اینجا مقصود بیان همین پنج حواس است اصلا
و تفصیل حواس ظاهری که چندان اخفا هم ندارد و نیز داخا بدانکه قوت اول از حواس باطنه حس مشترک است و آن قوتی است که بر همه
در حواس خمس ظاهر مدر که مشغول در وی منطبق می گردد و از این جهت حس مشترک گویند و محل و مقدم بطین اول دماغ است قوت
دوم خیال و او خزانه حس مشترک است زیرا که هر چه در یابد به و سپارد و محل او موخر بطین اول حاصل آنکه بر دو قوت در بین قسم
و فعل خیال در امور تخیلیه ضبط یافت و قوت سوم تخیلیه است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصور میکنند و صور محسوسه که در خیال
موجود است و این تصرف یا ترکیب بود همچون تصور انسانی و در سطره تفصیل جدا کردن باشد چون تصور انسانی بے سر
چنانچه در نوعی از فساد تخیل گفته شد و این تصرفات باعتبار استفاده و هم است مردی را در صور معانی جزئیه متخیل زیرا که اگر تصرف

[illegible]

در مصنف که در قریب اربعین قادیان را در آن زمان فرمود
 اینست بدست خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 یکصد و ده درم است خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 هفت درم است خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 در نیم پانزده درم است خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 را از آنرا در آن زمان فرمود خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 صد و شصت و پنج درم است خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 آنرا در آن زمان فرمود خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 فانی و یایح که یکصد و ده درم است خطی که به دست خطی دیگر در کتب
 ششاد در آن زمان فرمود خطی که به دست خطی دیگر در کتب

این قوت با حاجت عقل باشد با شش ام نفس ناطقه و این قوت را آنرا مفکره گویند و شش ام نفس ناطقه قوت مذکور را تصور نمیشود مگر در انسان
این فکر و نباشد مگر در انسان و معنی فکر در فضا گفته شد و موضع این قوت مابین موضع و هم و خیال است قوت چهارم و هم است و آن قوتی است که
ادراک معانی جزئی کند که به محسوسات متعلق است مثل صداقت صدیق و عداوت عداوت از آنست که بر محجور دیدن گرگ میگیرند و در موباشات می آیند
و محمل او از طریق اوسط است قوت پنجم حافظه است و آن قوتیست که معانی که متوجه میباشند یا مستفاد از ادراک کرده باشد نگه دارد و آنرا است که نیز گویند
با اعتبار آنکه چیزهای فراموش شده یاد آرد و او خزانه تحلیله و ستودم است و محمل و طین موزون و طبع است و مذکور بطون و طبع در ابتدا باب تشریح
گفته شد و قسم دوم و در محله که آن نیز بر دو قسم است با عده و دفاع و تحسین و غرضی ششوی آنست که باعث شود تحریک حبه نافع در
غضبی آنست که باعث شود بر تحریک حبه دفع سفرتی و این منفعت و مضرت اعم است که فی الواقع بود یا بحسب ظن باشد اما فاعله
توتیست که در غصه نفوذ کند تا بواسطه او عضل منشیج منشیج شود و به قبض و بسط و آن اعضا را متحرک گرد و وفا علیه مطیع و تابع با عده است
فصل در مانیو و آن آنست که طنون و افکار بر محرک طبیعی مانند و این علت نمی شود مگر و سوداوی مزاج و باید دانست که
بعضی طبیبان نام این مرض مانیو می گویند با ثبات خون بعد از ام اول اما شهر بسیار است و یونانیان خداوند این علت را مانیو میگویند
و بدانکه سبب کلی این مرض آنست که آفت در و طبع لاحق میشود و بدان سبب فعال قوتهای و طبعی باطل شود و یا ناقص گردد یا مضطرب
بحسب ضعف و قوت سبب اسباب جزئی سودا است یا مریه سودا و آن سودا را طبیعی است که از احتراق هر خط پیدا شود و اکنون بدانکه مانیو
بحسب محل سبب منقسم میشود به قسمت کلی به قسم ششم اول آنکه از مریه سودا یا سودا را طبیعی تمام بدن متغلی باشد مگر سر پس بخارات منظمه
از بدن اسبوی و طبع متعده عد شوند و باعث مرض گردند و مردار از طبیعی آنست که محترق نباشد و الا باعتبار آنکه زائد بر آنست که میباشد و آن
طبیعی گفت ظاهر آنست که تا زائد بر مقدار طبیعی نباشد هر خطی که بود موجب مرض نمیکرد و عللاست این قسم کلیه که از نجافت بدست
و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا چون نمک شور و سکا تلح و باد و بخار و مانند آن و ایضا صلابت و اختلال غرض و دفع که موجب از
نشان آنست و باشد که لون بدن نیز مائل بسببی کند و قادر و صاف بر آید و صفائی قار و دره قبل از نفیج است اما پس نفیج لا یخلو عن السواد
و این قسم اتم ترین اقسام است ادم خصوصیه الماده و بعضو و احدا ملامات جزئی بحسب سبب مثل اختلاط و همین و خنده و فرج و سر
چشمها و استلار و رگها و عظم و سرعت نبض و بودن رنگ بدن که مائل بحمر از نشان سودا و مویست و باد وجود این اگر علیل چون
باشد و در استفراغات خون مقیاد انقطاع افتد و تقدم تدبیر سخنة مرطبه گواهی دهد تا کید می کند بر احتراق خون و هم فکر و ترش فرج
و گریه و تخیلات ریه و حب حریت از نشان سودا است که از احتراق سودا طبیعی حاصل شود و قید احتراق بسودا طبیعی از آن نمود که احتراق
سودا را طبیعی بخون می انجامد و حدت شدید و سور خلق و میزبان و فوره با و اضطراب و بیداری و قلت سکون و کثرت غصه و حرارت
ملسین و صفرت لون مگر سیتن مانند و رنگان و دفع خون از نشان سودا است که از احتراق صفر حاصل شود و تقدم تدبیر حاره
یا بسبب از نشو و نه نیست قائده چون که درین محل واقع است عبارتست از اختلاط و مریه مع التوثب و توثب جریستن از پهلوی به پشت
گویند کسل و کون و قلت حرارت ملسین نشان سودا است که از احتراق بلغم حاصل شود و مردار از احتراق اختلاط آنست که در ذات آن خلط سخت
افتد پس بخون لطیف است تحلیل و در پی کثیف است باقی ماند سودا را غیر طبیعی است اگر چه خلط محترق سودا باشد که تا لوکل خلط محترق
بسیار سودا را غیر طبیعی علاج در موی فصد اکسل و با سلیق کنند و اگر احتباس طبع سبب مانیو یا موی باشد رگ صاف نیز نه

قول با شش ام نفس ناطقه و این قوت را آنرا مفکره گویند و شش ام نفس ناطقه قوت مذکور را تصور نمیشود مگر در انسان
این فکر و نباشد مگر در انسان و معنی فکر در فضا گفته شد و موضع این قوت مابین موضع و هم و خیال است قوت چهارم و هم است و آن قوتی است که
ادراک معانی جزئی کند که به محسوسات متعلق است مثل صداقت صدیق و عداوت عداوت از آنست که بر محجور دیدن گرگ میگیرند و در موباشات می آیند
و محمل او از طریق اوسط است قوت پنجم حافظه است و آن قوتیست که معانی که متوجه میباشند یا مستفاد از ادراک کرده باشد نگه دارد و آنرا است که نیز گویند
با اعتبار آنکه چیزهای فراموش شده یاد آرد و او خزانه تحلیله و ستودم است و محمل و طین موزون و طبع است و مذکور بطون و طبع در ابتدا باب تشریح
گفته شد و قسم دوم و در محله که آن نیز بر دو قسم است با عده و دفاع و تحسین و غرضی ششوی آنست که باعث شود تحریک حبه نافع در
غضبی آنست که باعث شود بر تحریک حبه دفع سفرتی و این منفعت و مضرت اعم است که فی الواقع بود یا بحسب ظن باشد اما فاعله
توتیست که در غصه نفوذ کند تا بواسطه او عضل منشیج منشیج شود و به قبض و بسط و آن اعضا را متحرک گرد و وفا علیه مطیع و تابع با عده است
فصل در مانیو و آن آنست که طنون و افکار بر محرک طبیعی مانند و این علت نمی شود مگر و سوداوی مزاج و باید دانست که
بعضی طبیبان نام این مرض مانیو می گویند با ثبات خون بعد از ام اول اما شهر بسیار است و یونانیان خداوند این علت را مانیو میگویند
و بدانکه سبب کلی این مرض آنست که آفت در و طبع لاحق میشود و بدان سبب فعال قوتهای و طبعی باطل شود و یا ناقص گردد یا مضطرب
بحسب ضعف و قوت سبب اسباب جزئی سودا است یا مریه سودا و آن سودا را طبیعی است که از احتراق هر خط پیدا شود و اکنون بدانکه مانیو
بحسب محل سبب منقسم میشود به قسمت کلی به قسم ششم اول آنکه از مریه سودا یا سودا را طبیعی تمام بدن متغلی باشد مگر سر پس بخارات منظمه
از بدن اسبوی و طبع متعده عد شوند و باعث مرض گردند و مردار از طبیعی آنست که محترق نباشد و الا باعتبار آنکه زائد بر آنست که میباشد و آن
طبیعی گفت ظاهر آنست که تا زائد بر مقدار طبیعی نباشد هر خطی که بود موجب مرض نمیکرد و عللاست این قسم کلیه که از نجافت بدست
و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا چون نمک شور و سکا تلح و باد و بخار و مانند آن و ایضا صلابت و اختلال غرض و دفع که موجب از
نشان آنست و باشد که لون بدن نیز مائل بسببی کند و قادر و صاف بر آید و صفائی قار و دره قبل از نفیج است اما پس نفیج لا یخلو عن السواد
و این قسم اتم ترین اقسام است ادم خصوصیه الماده و بعضو و احدا ملامات جزئی بحسب سبب مثل اختلاط و همین و خنده و فرج و سر
چشمها و استلار و رگها و عظم و سرعت نبض و بودن رنگ بدن که مائل بحمر از نشان سودا و مویست و باد وجود این اگر علیل چون
باشد و در استفراغات خون مقیاد انقطاع افتد و تقدم تدبیر سخنة مرطبه گواهی دهد تا کید می کند بر احتراق خون و هم فکر و ترش فرج
و گریه و تخیلات ریه و حب حریت از نشان سودا است که از احتراق سودا طبیعی حاصل شود و قید احتراق بسودا طبیعی از آن نمود که احتراق
سودا را طبیعی بخون می انجامد و حدت شدید و سور خلق و میزبان و فوره با و اضطراب و بیداری و قلت سکون و کثرت غصه و حرارت
ملسین و صفرت لون مگر سیتن مانند و رنگان و دفع خون از نشان سودا است که از احتراق صفر حاصل شود و تقدم تدبیر حاره
یا بسبب از نشو و نه نیست قائده چون که درین محل واقع است عبارتست از اختلاط و مریه مع التوثب و توثب جریستن از پهلوی به پشت
گویند کسل و کون و قلت حرارت ملسین نشان سودا است که از احتراق بلغم حاصل شود و مردار از احتراق اختلاط آنست که در ذات آن خلط سخت
افتد پس بخون لطیف است تحلیل و در پی کثیف است باقی ماند سودا را غیر طبیعی است اگر چه خلط محترق سودا باشد که تا لوکل خلط محترق
بسیار سودا را غیر طبیعی علاج در موی فصد اکسل و با سلیق کنند و اگر احتباس طبع سبب مانیو یا موی باشد رگ صاف نیز نه

و بر سر و زجلا بی از بنفشه و نیلوفر و گاو زبان هر یک درم غناب هفت دانه پستان سبب دانه نبات ده درم تناول کنند و پس از نفخ و
 تا طبع غلظت مستغرق سازند ماده را طبع اقیون و پس از تنقیه تمام قوتش نماید در افندیه و شراب و فواکه مطبوخه و تقاضا بر حمام طبیب شیرین بر سر و نشین
 و طبع بنفشه و نیلوفر و برگ کاه و شیر نیم کوفته و پوست خشکیش و درود با بونه آبن ساختن و در سخن بنفشه و نیلوفر و کاه و اما نازان و زنجی
 کشیدن و بریدن و لیدن سودمند است و غلظت را با کاه از افندیه گشت فرایج و اما کیان فریاد غلظت و اما سفلیا و در سخن بام و غلظت می مانند آن چه بنفشه
 بحسب احتیاج بکار برند و بالکل در تناول طعامهای چرب شیرین یا نفه و لذیذ را خب با باشند و نان سیده که تباژی خبر سمید گویند مفید است و از شراب
 فالودجا و نفه با در سخن بام و شکریه آمیخته موافق است و کدک کش کاه و در افندیه کاه و طبع هندی و خیار دراز و انگور شیرین و سیب شیرین و خربزه
 مناسب است و نیکوترین تدبیر ترک ریاضات و دعوت و سکون در زمین صفت مطبوخ اقیون و بلبله کاهلی اسطوخودوس منقعی یعنی از
 دانه پاک کرده از هر یک ده درم شاهره بسفنج سنا از هر یک پنج درم آنچه کوفتی است بگویند پس در سه رطل آب بجوشانند چون نیم
 آرد فرو آورند و بعد از آن ساعت که فرو آورند ده درم اقیون بپزند و بگذارند تا سرد شود پس سیالانند و یک درم غلظت و درم
 باریک ساخته و روی آمیزند و بشکر شیرین ساخته بنوشند و در صغری و خشکین بهر تطبیق و شراب و طبع دهند و پس از حصول تطبیق
 مستغرق سازند ماده را باین طبع و باین طبع که ذکر میاید و سایر تدابیر مطبوخه که بار ذکر یافته از افندیه و نشین و استحمام و تنج
 بکار برند و بعد از تنقیه تمام تبدیل مزاج نمایند بچربیهای مبر و مطرب و ترک ریاضت گیرند و راحت و سکون و استماع غلظت لازم دارند
 صفت مطبوخ مذکور بلبله در دانه هندی شاهره از هر یک ده درم آلویست عدد پستان پنجاه عدد و گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج درم
 آنچه کوفتی است بگویند و در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس و در آن درونی افورده درم اقیون و روی آمیزند و بگذارند تا سرد شود
 پس سیالانند و یک درم کفصول و یک درم تربت قوی و دانه و شست درم تربت جبین یا شیر خشک یا نبات شیرین ساخته
 بنوشند و طبع شستن جگر که در صبر سقوطی یک رطل و بگویند و از غریبال به پزیزند پس فستقین روی مثل الطیب قصبه ریزه و در چینی
 سلیز و عود و بلبلان و حب بلبلان و افور و اسار و رن و مصطکی از هر یک سه درم بپزند و در و رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس سیالانند
 و صبر را در باون سنگین با طبع مذکور صلایه کنند تا باریک شود و در ظرفی بپزند که آب صافی شود و اجزاء و رشت جدا سازند و بار دیگر بطبع مذکور
 صلایه کنند و هر چند صلایه بیشتر کنند بهتر باشد زیرا که قوت طبع خوب ترکیب خواهد کرد پس باز در ظرف نهند که راسب و صبر یعنی نشین
 گردد و آب وی آهسته آهسته بیرون اندازند تا صبر بماند پس صبر را خشک سازند سه درم زعفران سائیده با وی آمیزند و بگذارند
 و عن الحاجة بقدر احتیاج در او وی آمیزند و منقول نسبت بغیر منقول الفتح سده والا اگر غیر منقول بکار برند سهال بیشتر کنند و در بودا و
 هر روز مارا اصول دهند یا جلا بی که از گاو زبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم با انگور و درم گلشن و ده مثقال ساخته باشند بنوشند تا کثرت
 پیدا آید و اگر غلظت زیادتی باشد و صدمه مقدم دارد و پس از ظهور نفخ مستغرق سازند ماده را به مطبوخ اقیون و
 ایاریات و بان حب که در استفراغ سودا مخصوص است و در صدام شرکی ضبط یافته اما درین مرض با اجزاء مذکوره ایاریات فیتق
 و اسطوخودوس نیز آمیزند و باید که استفراغ بد فواید و بر فن کنند تا هم ماده متصل شود و هم قوت ضعیف نگردد و زیرا که ماده سودا
 بسبب قوت دفع میگرد و کما هو ظاهر من ارضیتها و در استعمال ایاریات ابتدا به ضعف العمل کنند مثلاً نخستین
 ایاریج فقیر بکار برند و پس از آن بحسب احتیاج ایاریج جالینوس و ایاریج روفس و ایاریج لوغاز یا صفت مارا اصول که در پنجا

طی اکبر جلاول

بکار آید پنج راز یا پنج کاستی پنج نمک بسفنج کاذوبان باد رنجوبه بایله کابل از هر یک بقدر احتیاج بگیرند و بچونانند چنانچه گفته شد پس
آورد بطریق مذکور آفتیون آمیزند و بر تخمین شیرین ساخته بوشند و بعد از تنقیه در ترکیب کوشند با غذیه مطبوعه استحام و تریخ و تطیل و شیرین
و مایه الجبن بغایت مفیدست و باید که پس از تنقیه تقویت و سبب دل و دماغ را بمفرجات موافقه تقویت دماغ بر آنست که قبول نکند بخارات مضره اگر
بخارات از مایه باقی متصاعد بشوند و تقویت دل بر آنست که مایه یونانی نمک تر قلیه میشود قال الشیخ لا عجب ان چون مبادی المایه یونانی است
و امکان استحکام فی الدماغ فانه یسکن ان لیسف فراج القلب لا فی تبعة الدماغ اولی فی تبعة القلب لیسف فراج روجه فیفسد
ما یفید من الدماغ و این علی فساد لان الروح الدماغی منقلب بالروح القلبی و من جوهره پس لازمست که در سایر اصناف خصوصاً درین
قلب و دماغ کوشند تا خون و ذریع و غم زایل شود پس اگر فراج گرم بود بر تقویت هر چه در خفقان گرم گفته شود بکار برند و اگر فراج سرد باشد
الوش دار و دوار المسک بهند صفت انوش دارد که رازی وضع کرده بمفرج مسکی است گل سرخ شش درم سعدیخ درم قرقر
مصطکی سنبل الطیب رول از هر یک درم قرفه زرب عفران از هر یک درم قاقله بسیار شده زبوا از هر یک یکم آمه یک طلال ملایه در فیه طلال جوشان
بایسته طلال بدین میالیند و نصف رطل غسل دروی آمیزند و باز بچونانند تا غلیظ شود پس و آزند و ادویه باریک ساخته در آن بریزند و بچوبید عسل
آزند تا مختلط شود و بعد از دو ماه استعمال نمایند و دوا بر فیر و کسین اللون و یجود الهنم و طبی بالشیب باید داد که عسل ریزن کبب بمن میال
ست و پس مابقی اطباء قند و عسل بالمناصفه یا قند صرف یا عسل صرف بحسب تقاضا و رطل می آمیزند بر از دیا و لذت لیکن سحر قند
در قرا بادرین خود هم نصف رطل فرموده است صفت دوار المسک زربا و درونج عقرنی مر و ارید ناسفته کمر با از هر یک ده درم
ا بر شیم نام بهمن سنبل ساق قاقله از هر یک پنج درم اشنه و ارفضل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک دو درم کوفته حبه و شیره مجنون کنند
صفت مایه الجبن شیرین رطلی بچونانند و در حالت جوشانیدن فرگیرند و یک و قیه سکنجبین ساده یا آفتیمونی بزودی بریزند و برهم
پس صافی کنند و بنوشند و در دوار معضل مذکور شده طریقه مایه الجبن و در مغنی پس از شربت منفضات و ظهور نفیج مستفرغ سازند فاده ابان
مطبوع بایله کابل شاهره از هر یک ده درم سنا هفت درم بسفنج و بانگوا از هر یک سه درم جله را بچونانند و بطریق معهوده درم
آفتیمون دروی آمیزند و پس از سرد شدن میالیند و یک درم ترب و یک درم خار لقیون باریک ساخته دروی آمیزند و بشکر شیرین سیاه
و بقدر احتیاج و حسب مشاهد حسب اصطخون بلع کنند و بالای وی مطبوع مذکور بوشند و بر استحام مداومت نمایند و روغن نار درین روغن
زیتق بر بدن مالند و گوشت چوزده مرغ و پیو و پیچ پیش یکساله و نخود آب با شیره لب لقر طم تناول فرمایند و پس از تنقیه تام این مسخ نافع
مسخ نافع المایه یونانی لیسف صفت آن بانگوا پوست ترنج قرقر فصلی قرفه و ارچینی جوز بوا
قاقله مار مشک بهمن سنج بهمن سفید زربا و درونج زعفران تخم باد رنج و زنجبیل از هر یک دو درم مشک طالعن انکی مجموع
سخن کنند و بیدیه کابل خیل عدد و آله سی عدد و نیم کوفته در سه رطل آب جوشانند تا بر طلی آید پس صافی کنند و بیک رطل عسل بقوام
آزند و از آتش فرو دارند و ادویه مسحوقه آمیزند و گاه گاه موازنه یک مثقال تناول نمایند و بعضی پوست بایله چاه درم و آله مقشقه
و پنج درم گفته اند و بجای عسل ترنجبین قسم دوم قره سودا و در سه مثکن باشد فقط بدون آنکه در تمام بدن منتشر بود
لیکن می توانند که با وجود مثکن بودن دماغ چیزی از آن در بعض بدن نیز تعلق گیرد و این قسم مایه یونانی بدترین اصناف
دور اکثر مردم دقیق الفکر که اسل و نهار در حل مسائل غریبه و دیبا شند مارض میشود و لهذا قال روش قد عرض هذا المرض لکثیر

[illegible]

من الغالبه كالافلاطون ونظرائه وقال البطري قد رايته جاعا الا فاضل لغزو ابائهم وتركوا الاشتغال بغير العلم ولزموا ما بهتوا به ان
ما حترقت اخلاطهم وحدث بهم المايلون اليها منهم الغالبون وغيره كثير من الناس علامت من قهقشه انهم انما مفرط الفكر واما الوسواس وادوية لطيف
منه برشي واحدة نكرسيه باشد و سرور و لاغوب و باقی جسد معتدل اللحم باشد و چشمها فرواندر شده باشد و فیض لطیفی صغیر صلب و مختلف
بود و قاروره رقیق و صاف و قبل از حدوث مرض بیداری و افراطی که در آفتاب گشتن مخصوصا سر برهنه و اغذیه حاره ضاره و ماغ چون سیر
پیازد کند تا بسیار خوردن اتفاق باشد علاج اگر در خون اشتداد یابند نخستین رگ قیضال زنند پس بگردند که خون سیاه صرفست یا
مائل بسفیدی یا سخی صرف آنجا که سیاه باشد بنزد کنند تا که رنگ خون متغیر نگردد و یا ترسند که صنعت خواهد افتاد و خون مذکور دالالت میکند که رگ
ماده محرکه با وجود آن بودن در و ماغ منبسط شده است در بدن هم و آنجا که سیاه مائل بسفیدی بود بقدر اعتدال بیرون آرند و افزون کنند
و آنجا که خون رخی و صاف برآید توان داشت که ماده در مرق و ماغ مخصوص چیزی از آن در بدن منبسط نگشته پس عیض قیضال رگ پشانی زنند تا
ماده زدنش عضو بطریق اصل منبسط گردد و در حد فاضل و از حد قیضال است در آنجا که استفرغ مع الاماله مطلوب بود خاصه در نساء اگر احتباس طمث است
باشد باید که بعد از دفعه سفید کنند و غالباً با طبعها و جهتها که در دوران خلط بود و در قسم اول مفصل فرمایند لیکن تا ترتیب ماغ و خلط نگردد باشند
مسلم نمیند زیرا که ماده بسبب نخواستن برآمد اما بعد بر طریقی است که سفید با جات که از گوشت ماکیان فربه و بزغال و بده و سمک رضا ضی
ساخته باشند و فالود جات که از نشاسته و شکر و خشتیاش و روغن بادام ترتیب داده باشند تناول کنند و تفریق سرد نمایند بر و غدها مرطوب
نمایند و طریق و در حد گفته شد رعایت شد بر طریقی است که در سوراخ بینی تری ظاهر شود و ایضا طبعی شیعیه مقشور و بنفشه و نیلوفر و برگ کاه و بوی
و مغز تخم کدو و شیرو تخم بطیخ هندی و زهر نیلوفر و بنفشه با شیر و خزان یا کرده بر سر خاد کنند و اشربه مرطوبه که بارها ذکر یافته بنوشند و آب شیرین
در حمام معتدل غسل کنند و در مواضع سرد تر بنشینند و ریاحین بار در طب کلاب بسیار بویند و خواب بیشتر نمایند و بهر حلیه نیک که مسیر آید
و هر چه ضرر باشد چون ریاضت و فکر و جماع و مانند آن ترک فرمایند و پس از تقیه باز در تربط کوشند تا زایل شود از و ماغ بیست که از
استفرغ لاحق گشته باشد قسم سوم در مایه نیا و مرقی و آن آنست که خلط حاد و سوداوی جمع شود در معده یا در ماسار یقا یا در مرق
یا در طحال پس متعاده شوند بخارات مایه از هر عضوی که محل ماده باشد و بدماغ رسند و محدث این مرض گردند و از آنکه ماده مذکور در
عضو از اعصار مذکور که تکلن میگردد و در مرق واجب میکند بلفظ مرق منسوب است و به جهت لزوم نفخ مایه نیا و نافه و نفخه مراقیه نیز گویند
مراق به تشدید القاف غشائین را گویند که از خارج بروی احشاکشیده شده است و گاهی لفظ مرق بر پوست شکم اطلاق کنند چنانچه
در امراض صفای گفته آید و احتیاج اعصار اندرون شکم را گویند چون معده و کبد و ماسار یقا و طحال و امعاء و این قسم بحسب نقل ماده
با عصاره متوجع میشود چهار نوع یکی آنکه ماده در معده باشد و ماده مذکور در اکثر پیدا میکند ورم در قعر معده خصوصا ورم بارد و مقلانی که در
اجتماع این ماده واقع است مابین الاطباء از خوف اطناب بیان نکرده و دوم آنکه ماده در ماسار یقا حاصل شود و موجب سبک گردد و سوم آنکه در طحال حاصل
شود و پیدا کند در طحال ورم یا سده چهارم آنکه در مرق جمع شود و بواسطه حرارت باطن متراکم گردد و بسوزد و خواهد نمود ماسار مرق را باید به تنهایی
شوند از وی بخارات سیاه و بدماغ رسیده تا یک ماسار در مرق نشانی را و بدین سبب نفع و غم بفرمایند و بالا گفته شد که ماده در عضو نیکو که تکلن
بخارات مایه از آنجا بسو و ماغ مرغ میگردند و محدث مرض میشوند اکنون بدانکه علل این قسم آنست که از روغ ترش و سوخته بسیار آید
باشد که بسبب غلظتی با در روغ نیاید و با وجود کثرت اکل بدن بهر فکر رسد و در معده و مرق و مع و حرقت و تمدد و با هر دو وسینه نگی کند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ترش رود و متأسف و زرد رنگ زبان خشک و مفرط الحرارة میباشد و باشد که بر مردم حمله کنند و در صحرای چار یا یا هر چار دست
و یا گرد و گاهی بهر و وسایق اخیر فی سبب شش تر چیده میشود که اندمال نیگردد و پایا بواسطه شب گردی تمام خواشیده میشود از ملاقات غایب
و سنگ اکنون بدانکه در وجه تمییز فیض طهارا اختلافی است شیخ میفرماید که قطب انور نیست خرد همچون پشه که بر سر آب میرود و حرکتناز و دمی کند
راش و چپا و پس پیش بی ترتیبی معنی و بهر ساعت غوطه میزند پس ظاهر میشود و چون که مبتلا باین علت بهین سان حرکات متحرک میباشد
مرض مذکور بقطر سبی شده و گفته اند قطرب ذیاب معطر را گویند یعنی اگر گر ریزنده موی را و از آنکه صاحب این علت بر مردم حمله میکند و سبب
چار پایا میگرد و چون گرگان آواز میدهند بدین نام سبی گشت از آنست که ذیاب عاله الذیاب نیزش گویند و در وجه تمییز چیزی دیگر هم گفته اند
و در غیا بهین قدر بسند افتاد علاج خون بر کنند اگر واجب باشد بعد از تمام نفع مستقر غ سازند ماده را بطبوح افسیون و مانند آن
و پس از تنقیه بعد از فراغ نمایند بطولات او بان میرود و مرطوب دیگر تر اسیر برود و رطوبت افزا که یافته و باید که در ترطیب مبالغه کنند
و از اخذ بهر چه لطیف و مناسب باشد تناول نمایند و بهر الفطاع فکر شکوفه خوابیدن و حیلها دافع الفکر بکار بستن واجب است و
شیخ رحمة الله میگوید هرگاه هیچ علاج سودمند نباشد باید که بر سر و روی وی بزنند و در تارک سرداغ دهند که این عمل تنقیه بسیار از قوت نفسانی
و بهوش می آرد و علیل را قسم و هم در مانیا و مانیا در لغت یونانیان جنون سبی را گویند و آز میگویند که بعضی متأخرین ترجمه مانیا
بجنون برگ کرده اند و علامتش آنست که مانند دوگان باشد هر چه پیشکش برود و همیشه قصد آن کند که اندر مردم افتد نظر او بطرف
آدمیان نماند بلکه مشابه بنظر دوگان باشد قسم سوم و در او الکلب این نوع عیست از مانیا که چون خداوند مانیا گاهی بدخوشی کند
و گاهی حیرانی نماید و چا پلوسی کند مانند سگان بدین نام خوانند و وجه تمییز بار الکلب بر آنست که چون مریض مذکور کسی را بگیرد و قتل
میراند مانند سنگ روانه و باید دانست که ماده علت مانیا بخار صفرا سوخته باشد که اندر دماغ گردد آید یا بخار سودا سوخته آنچه از احتراق سودا
بود نشان وی آنست که صاحبش متفکر و خاموش باشد و حیانا اگر به سخن آید چندان بگوید که سامع را از وی خلاصی ممکن نبود و چون به
آید و میفروشند و بدین لاغر شود و رنگ آن بسیار گریز و آنچه از احتراق صفرا بود نشان وی آنست که مفرط الاضطراب باشد و
بسرعت بهر ارات آید و همچنان باز سرعت شرارت زائل میگردد و غم و غم و صخر از نشان نیست و صخر قلق را گویند که از غم واقع می شود
فرق درین مرض و در ورم دماغ آنست که در ورم دماغ لزوم جمعی شرط است بخلاف آنکه بی بی میباشد علاج بعد از نفج و
ترطیب تنقیه بدن کنند بحسب سبب بعد از تنقیه نیز دست از مرطوبات باز ندارند و اگر و غدا و پس از تنقیه لازم است که تقویت
و نهنگ را بمفرط مناسبه اخذ نمایند و فی سبب چهارم در صبار او این لفظ سریانی است معنی جنون مفرط و بدان بنیاید که گویا مانیا با قرا انطیس
مرکب است و علامتش آنست که ابتدا آید بآسیداری مفرط و علیل مضطرب الحال و سرسیمه باشد و از خوف ترسیده بیدار شود و نفس متواتر
بود و جواب مطابق سوال میگوید و فراموشکار باشد و در چشم سرخی و گرافانی محسوس شود و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده است
و اشک بی اراده بیرون آید و قار و ره سپید و رفیق باشد و گاه باشد که بول باز گرفته شود و دست اندازنده باز زند و بالادان
بمعقله تواند گفت که چه میباشد و گاه باشد که بر اندام سازنده افتد علاج بهر جذب ماده از سر و بوا سبب منع
تصادف انجبره هر چه در سر سام صفراوی مذکور است بکار برند کن در ترطیب خنثیتر کنند و بستن اطراف واجب دانند و نفع
بستن اطراف بسیار است یکی آنکه از اضطراب که باعث از دیاد سبب محفوظ ماند دوم آنکه ماده از دماغ منع پذیرد و سوم آنکه خود را

[illegible]

یادگیری را با پاک سازد و قال الطبری رایت حلی بن ساج الفسها و رجالاتها و لسانها و بطرستان و انکه لم یعلقون انفسهم من الاثر و فصل اختلاط العقل
 و المذیان قسمی از ما بخوبی است و آن آنست که حادث شود در افعال مگر بحسب تغییر و تشویش نه بر سبیل اطلاق و نقصان نه الا لیکون الامر
 و این فصل موافق مبدع علت منقسم میشود به قسم اول آنکه سبب علت دماغ باشد و این بخش نوعی است که آنکه اخبار دماغ خاصه بن او
 که محل فکر است محتلی شود از مزه سودا و علامتش آنست که علیل معنوم بود و فاسد لطف چنانچه در المذیون یا ذکر یافته دوم آنکه محتلی شود از سودا و صفرا
 و علامتش سببه است که اقدام به خوردن گوشت یعنی شجاعت مفرط شود آنکه محتلی شود دماغ از سودا و رموی و علامتش طبع ضعیف است و انتفاخ
 رگها چهارم آنکه محتلی شود دماغ از مزه صفرا و علامتش اشتیاق و اضطراب و در دوسر و خنجر و حرارت ظاهر شدن و رنگ بدن زرد بودن
 پنجم آنکه محتلی شود از مزه عفن و علامتش اختلاط مع الرزاقه است و آنکه علیل بهر لحظه ابروی خود را از دست بالا کند و سر گران باشد
 ششم آنکه حرارت و بیست سافج در دماغ افتد و محدث اختلاط و نه زبان نشود و علامتش خشکی و سکی دماغ است و لزوم بیداری و علامت
 مواد نابودن قسم دوم آنکه سبب علت دماغ نبود بلکه معده یا مرق یا رحم یا ادعیه منی یا غیر آن باشد علی سبیل الخصوصیه پس متاگی شود ضرر
 از عضو این اعضا بسوی دماغ و موجب اختلاط گردد و باعث مضرت یا مجر و ایصال کیفیت ردیست از عضو ما و ن دماغ یا تصامعه و
 حاره و علامت این قسم تقدم آنست که در عضو پس اختلاط عارض گشتن و علامتش آن عضو است سوم آنکه نجات حاده از تمام بدن باشد
 شوند و در دماغ حادث گشته اختلاط از در چنانچه در جمیات لازم بدیدی آید و علامتش تقدم حمی و علامتش علاج حمی فصل در رعوت و حمی
 که نوعی از المذیون است و آن آنست که افعال فکریه در اشیا و عملیه چون تدبیر منزل و اختلاط مردم و مانند آن باطل شود یا ناقص
 از آنست که خداوند این علت کارها میکند بجا صل مانند کودکان و تخلیش در اشیا و متعارف و آسان سلیم میباشد و در غایات پیوده و انحراف
 و سبب یکی آنکه بر دود تنایا مع السیس عارض شود و لطف و وسط دماغ که محل فکر است دوم آنکه ماده بلغم حال شود و در تجا و لطف ادعیه لطف که در چنانچه
 یا بر مع السیس باشد علامتش خشکی معنی است و خوابی و باستقامت و بر خنجر آب گرم بر سر نفع یافتن و تقدم اسباب و پس شاید بودن علاج
 بهر تخمین و بر طبیب گوشت ماکیان فربه و سفید با جات بد صینی و فو لجان خوشبو ساخته تناول کنند و حلویات معتدله و فالودجا بر عن
 با و ام آمیخته بغایت معتدله و عن خیری و با بوند بر وسط سر مالیدن و طبع خشکیش رطب را رختن سودمند و آنچه از بلغم بود و علامت
 علامتش چون علامت و علاج نسیان است که بش فساد فکر باشد و موجب فکر بود بلغم بود فصل در عیش و آن مشتق است که از عشقه که
 نوعیست و بسیار از نشان و یست که چون بر درخت بچاید آنرا خشک گرداند و از آنکه انحراف نیز خداوند خود را خشک میکند باین نام بخوانند
 این خصیست که مردم از آن بر خوشیست میکنند و پس از استحکام مشابه میشود به المذیون یا از مردم غم و حب و حدت و سکوت و قلات مباهرت اعمال و معنی
 بر خوشیست کشیدن آنست که آدمی بر استخوان بعضی صورتها بسیار کند و خود را بر دیدن وی مائل سازد و خواه معشوق و نفس را از مزه یا
 یاد و گاه باشد که از یاد شغوت باعث کثرت فکر جماع و دیدن صاحب جمال شود و هر چو که باشد هر گاه که دائم الفکر ماند خون می سوزد
 و سودا میگیرد و سبب استحکام می گیرد و علامت عشق آنست که آدمی خاموش و سرنگون ماند و هر چه پیش بود یا میند فراموش کند
 چشمها غار بوند و حرکت بسیار کنند و خشک باشند مگر تنه گام که سیت و چنان نماید که گویا پیوسته بجانب چیزی لایذی نگردد
 از غایت حب و از صحبت مردم متنفر بود و تنهایی دوست دارد و اختلاط مغض و نفس صعدا نیز از نشان نیست خاصه اگر محبوب
 بنده بطلیم وی شود و کمی و شبی آثار سبب و ضعف سبب و نفس معده نفس عدد در گوشت علاج در طبیب مزاج و بدن کوششند

و قال الطبری
 و فصل اختلاط العقل
 و المذیان قسمی از ما بخوبی است و آن آنست که حادث شود در افعال مگر بحسب تغییر و تشویش نه بر سبیل اطلاق و نقصان نه الا لیکون الامر
 و این فصل موافق مبدع علت منقسم میشود به قسم اول آنکه سبب علت دماغ باشد و این بخش نوعی است که آنکه اخبار دماغ خاصه بن او
 که محل فکر است محتلی شود از مزه سودا و علامتش آنست که علیل معنوم بود و فاسد لطف چنانچه در المذیون یا ذکر یافته دوم آنکه محتلی شود از سودا و صفرا
 و علامتش سببه است که اقدام به خوردن گوشت یعنی شجاعت مفرط شود آنکه محتلی شود دماغ از سودا و رموی و علامتش طبع ضعیف است و انتفاخ
 رگها چهارم آنکه محتلی شود دماغ از مزه صفرا و علامتش اشتیاق و اضطراب و در دوسر و خنجر و حرارت ظاهر شدن و رنگ بدن زرد بودن
 پنجم آنکه محتلی شود از مزه عفن و علامتش اختلاط مع الرزاقه است و آنکه علیل بهر لحظه ابروی خود را از دست بالا کند و سر گران باشد
 ششم آنکه حرارت و بیست سافج در دماغ افتد و محدث اختلاط و نه زبان نشود و علامتش خشکی و سکی دماغ است و لزوم بیداری و علامت
 مواد نابودن قسم دوم آنکه سبب علت دماغ نبود بلکه معده یا مرق یا رحم یا ادعیه منی یا غیر آن باشد علی سبیل الخصوصیه پس متاگی شود ضرر
 از عضو این اعضا بسوی دماغ و موجب اختلاط گردد و باعث مضرت یا مجر و ایصال کیفیت ردیست از عضو ما و ن دماغ یا تصامعه و
 حاره و علامت این قسم تقدم آنست که در عضو پس اختلاط عارض گشتن و علامتش آن عضو است سوم آنکه نجات حاده از تمام بدن باشد
 شوند و در دماغ حادث گشته اختلاط از در چنانچه در جمیات لازم بدیدی آید و علامتش تقدم حمی و علامتش علاج حمی فصل در رعوت و حمی
 که نوعی از المذیون است و آن آنست که افعال فکریه در اشیا و عملیه چون تدبیر منزل و اختلاط مردم و مانند آن باطل شود یا ناقص
 از آنست که خداوند این علت کارها میکند بجا صل مانند کودکان و تخلیش در اشیا و متعارف و آسان سلیم میباشد و در غایات پیوده و انحراف
 و سبب یکی آنکه بر دود تنایا مع السیس عارض شود و لطف و وسط دماغ که محل فکر است دوم آنکه ماده بلغم حال شود و در تجا و لطف ادعیه لطف که در چنانچه
 یا بر مع السیس باشد علامتش خشکی معنی است و خوابی و باستقامت و بر خنجر آب گرم بر سر نفع یافتن و تقدم اسباب و پس شاید بودن علاج
 بهر تخمین و بر طبیب گوشت ماکیان فربه و سفید با جات بد صینی و فو لجان خوشبو ساخته تناول کنند و حلویات معتدله و فالودجا بر عن
 با و ام آمیخته بغایت معتدله و عن خیری و با بوند بر وسط سر مالیدن و طبع خشکیش رطب را رختن سودمند و آنچه از بلغم بود و علامت
 علامتش چون علامت و علاج نسیان است که بش فساد فکر باشد و موجب فکر بود بلغم بود فصل در عیش و آن مشتق است که از عشقه که
 نوعیست و بسیار از نشان و یست که چون بر درخت بچاید آنرا خشک گرداند و از آنکه انحراف نیز خداوند خود را خشک میکند باین نام بخوانند
 این خصیست که مردم از آن بر خوشیست میکنند و پس از استحکام مشابه میشود به المذیون یا از مردم غم و حب و حدت و سکوت و قلات مباهرت اعمال و معنی
 بر خوشیست کشیدن آنست که آدمی بر استخوان بعضی صورتها بسیار کند و خود را بر دیدن وی مائل سازد و خواه معشوق و نفس را از مزه یا
 یاد و گاه باشد که از یاد شغوت باعث کثرت فکر جماع و دیدن صاحب جمال شود و هر چو که باشد هر گاه که دائم الفکر ماند خون می سوزد
 و سودا میگیرد و سبب استحکام می گیرد و علامت عشق آنست که آدمی خاموش و سرنگون ماند و هر چه پیش بود یا میند فراموش کند
 چشمها غار بوند و حرکت بسیار کنند و خشک باشند مگر تنه گام که سیت و چنان نماید که گویا پیوسته بجانب چیزی لایذی نگردد
 از غایت حب و از صحبت مردم متنفر بود و تنهایی دوست دارد و اختلاط مغض و نفس صعدا نیز از نشان نیست خاصه اگر محبوب
 بنده بطلیم وی شود و کمی و شبی آثار سبب و ضعف سبب و نفس معده نفس عدد در گوشت علاج در طبیب مزاج و بدن کوششند

و فصل اختلاط العقل

[illegible][illegible]

13

وجد العبد المذنب
 محمد بن علي غفر له
 ملك قول الله عز وجل
 المائدة ١٠٢
 حب الابرار نعيم
 دودم دوست ليدرد
 سقيا كرمي كرمي
 دلت مستان گلشن
 آب روان يا حب
 دودم جبارم
 سقيا دل آب
 ١٢

٥٠

[illegible][illegible]

بکیت اوین قبل خوابیده که در وی علامه ذاتی دخل ندارد و کما یظهر من لفظها و اما از آنست که صرع و خراوی نادر افتد اکنون آنکه علامه
 از هر نوع صرع لازم باشد و است یکی آنکه زبان صرع زرد بود و رنگهای زرد زبان سبز بود آنکه هر وقت کدل تنگ شد و داند کشمی بدید یا بدید سرگرا
 گرد و نسوم آنکه هنگام قربانوی زبان گران تر شود و چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار نماید نیم آنکه فراموشی و بدولی از هر چیز رسیدن عرض گردد
 ششم آنکه کف در زمین یا بر نیم اندیشهای فاسد همچون خواب و غوالتی یا ششم یکی آنکه بیست و ششم آنکه برای حیرت و شگفتی بنای حیرت و شگفتی پس آنچه
 مخصوص بصرع و ماغیست گفته شد و آنچه بحسب نفعان ماده و دهم دیگر مخصوص گفته شود اما علامات که بصرع مادی مخصوص است شش یکی آنکه
 و خفان معدوم و دوم لزوم لزغ و رعنیه در معدوم خاصه هنگام که سنگی سوم هنگام توبت و دوجین متحد گردند و مخیرین تنگی شوند و چنان باشد
 که گویا گویای وی خفه میشود و باشد که خفه زنده و باشد که باز یا بول یا سنی بیرون آید چهارم آنکه پس از صرع سبک شود و پنجم آنکه استهلا تنگی باشد
 از و یا جمع شود مثلا شدت آرد یا پیش از توبت آرد و اما دیر دار اما این علامات وقتی متحقق میشود که خلطی که در معدوم است مختص بصرع بود
 نبود بلکه بکثرت کیفیت باشد زیرا که در آنجا که خلط ردی محدث صرع بردات بود اکثر است که در خواب که سنگی صرع می فراید و ظاهر است که در حالت
 تنگی کیفیت روی بطریق اسهل بیان میرسد بوجهی نقدان مانعی از آنست که اگر بر استهلا کل بیم اتفاق افتد کمتر مضرت کند ششم آنکه بسیار باشد
 که در معدوم احتمال غلبه صفات استیصال صرع مستغنی سازد از دیگر دوا و این خواص علامه آنست که خلط فاعل محدث صرع بود است
 نه کیفیت و دیگر علامات که بر نوعیت خلط فاعل مشاهده بود بار بار ذکر یافته علاج اگر مشاهده واجب کند نخستین فصلی که در اسهلین زنده
 نقد صرع کلی است و بحسب نوع ماده در تنقیه وی کوشند یعنی در حال اما فی در صرع معدوم بغایت موثر است اکنون بدانکه جمعا و طبو خواصی
 عبارت مذکور شده بحسب آن هر چه مناسب نوع خلط بود بکار برند اما تهرتی اگر خلط بلغمی بود آب پیشت و سکنجبین و سکنجبین عسلی استیمیه بنوشند و تهرتی
 و اگر سوداوی بود ترب را بشکافند خربق سیاه در وی بپزند پس آن ترب محشو الحرقین را در وی بپزند و آن ترب بخورند و سکنجبین عسلی
 آب پیشت یا بپزند و در عقب می بنوشند و در دکنند که فی شود و اگر صفراوی بود آب تخم شربت و آب بزه و تخم خبازی استاند و اندکی نمک و می آمیزند و آب
 آمیزه بنوشند و فی کنند و اگر آب گرم نیز داخل نمایند بهتر باشد و بعد از حصول تنقیه تقویت دهند و بعد از آن با ناز قبول کنند ماده را تقویت هر خلط
 مثلا در بلغمی گل سرخ مصطکی قنار کنند یعنی اجزاء صفا کنند و عود و میندی و سبیل الطیب هر چه دار در بار یک سخته در گلاب آمیزند و بجهه خواص
 و تریاق اربعه و بپزند و اگر کرم و کفکند بنورند و بنجات و گوشت طیور مناسبه با دار صینی خوشبو ساخته تناول نمایند و در سوداوی در گلاب بپزند و آنچه
 برای بلغمی گفته شد نیز میندیست و گوشت بره شیر غوار و چو زبوی مرغ با ماش و مغز بادام و اسفناخ پخته تناول کنند و در صفراوی بپزند
 خرفه و اطراف بید در کتر پخته ضاد نمایند و رب سبب طباشیر و کشنیز خشک یا کرده بنوشند و نان در آب ناز تر کرده و گوشت بزغال به تر میندی شش
 و کشنیز خشک خوشبو کرده تناول کنند و صرع معدوم که شردا است کیفیت اخلاط بود گفته شد که در شش می شنود و میکند علامش همان که در صرع
 خوابی یعنی سببی ذکر یافته نوع دوم در صرع طحال و علامتش نفخ و صلابت و وجع طحال است نوع سوم در صرع مری و علامش آروغ زدن
 و نفخ شکم و وقوع سوزش و اضطراب مری و بر آمدن طعام غیر منصفه در قی نوع چهارم در صرع که ماده اش در ادعیه مری با جم بود و شش حبس
 طمس و حبس است زیرا که هرگاه فصول طبعیه یا منویله بر جم یا در ادعیه مری جمع شود کیفیت رویه استیصال و بپزند و آب پیشت و در ادعیه مری
 صرع می آید و علامتش احتباس حوض است و مدلی بجماع و متفرع اتفاق نیفتد و آن اندر ز بار و پیوسته ای را اندر کرده و پشت جمع و نقل
 احساس نمودن و صرع رحمی زنان طبعیه بسیار افتد پس از دفع حمل کشاید علاج هر چه فصل مری طحال در رانچو طحال مری و در احتباس اگر جم

[illegible]

فوق العاده
و لا اصول احد ندارد
کجاست که شش را در او در یک دم دم
تجاذف و تضاد از یکدیگر که کاملاً با طبیعت
متضاد است و در یک دم خافیه اخفستین گل منی
بسیار که یکبار در دم یکبار یک سده انچه
تلاطمی پیدا دارد و پوست هیچ کس که یک بار در دم
زند و دانه مویرق متغیی بسته در دم در دم
چو خفاخه تپانند که صاف کرده و اعلاخ الاثر
با یک دم به حق چنانچه پوششده و بالیوس
شش و قاع را با یکدیگر از در و صاف و
گفت که سینه و کوی را با یکدیگر در دم
پس بغیره آن ایستاده و در دم
صعود و جودش کند و در دم شش
گفت باین خود و در دم شکست و در دم
انگشت باین خود و در دم شکست و در دم

[illegible]

در مرغی که ماده دی مضروب دیگر باشد چون شدین و عسلین مانند آن علائش از آنکه گفته شد پوشیده نیست قسم سوم در مرغ که بیش است مضروب
و زبور بود یا قوت منافع باشد و این قسم بر دو نوع است نوع اول در مرغ لسی و علائش حدود مرغ است عقب نوع لسی علاج
هر چه در دفع مضرت حیوانات لاسه گفته شود بکار بندد و اینها اگر در دو رم تخم یا دیان و ده درم گلکند بچو شتاند و صافی بخانید و بکشتال
از بعد روی حل کرده بدین سو دو در صفت تریاق اربعه جنبی یا در روی حب لغار مکی زراوند طویل هر چهار مساوی بشتاند و کوفته و بخیل
بپوشند نوع دوم در مرغ قوت منافع با بیدار داشت بسیار باشد که شخصی را حسن و باغی قوی و تیز باشد و بدان سبب کیفیتهای بد زد و در ریاد و سخت نگه
شود و خوشین را منقبض سازد پس تشنج و صرع پیدا یابد و علائش از صداع قوت منافع می تواند یافتن علاج شراب غشاش و طعاهای لزج
کنند چون کله پاچه و گوشت گوساله و ماهی تازه تناول کنند و اند طعاهای او تخم غشاش و تخم کاهور و انگشت اکنون بدانکه نوعیست از صرع
که آنرا ابو نایمان ابلهیا گویند و میگوید تشنج منافع صرع حرکت است و این بدترین و قاتل ترین اصناف است و علائش است که حادث
از تشنج جمیع اعضا بدان علامات باقی افتاد که آنرا تشنج تنابع صرع علاج غلط فاعل این مرض یا تخم بود یا سودا و کجاستی در از الیه آن
کوشند و در از تشنج منوعی که در بابی آنکه توجه نمایند و نوعیست از صرع که آنرا حبیبانی نامیدند و حبیبان ریح حبیبان ام حبیبان و طبع
حبیبان گویند بدانکه اظهار او در تحقیق لفظ و تعریف ام حبیبان اختلاف است رازی میگوید صرع است که با تشنج هم محروقه یا تشنجیه عارض شود
در دلول سید و باشد و بعضی بگویند که نوعیست از صرع که چون کبودکان لاحق شود بدین اسامی خوانند و حکیم ابو الفرج مفتاح مینویسد که ام حبیبان
مطلق صرع را گویند و از آنکه وقوع وی در حبیبان بدیشتر است بدین نام می گشته و سبب کثرت وقوع صرع حبیبان نا بالغ آنست که در دماغ
ایشان رطوبت بسیار باشد در اصل خلقت پس گاه باشد که هم در رحم پاک شود و گاه باشد که از ولادت بقروح راس او ارام پاک گردد پس اگر تشنجیه این
رطوبات فغلبه خلقیه در رحم اتفاق افتد و بعد از ولادت بخرج او ارام و قروح در سر ضرورت است که صرع واقع شود و همچنین صرع بسیار باشد که بی
برسیدن وقت بلوغ خود بخود داخل شود بشرطیکه سورت بدیر زنده باشد از آنست که بعضی گفته اند که صرع شیر غوار را علاج نکنند تا اگر حادث
در تشنجیه آن رطوبت جدا کنند می شاید بخیزی که در خور وی بود و ظاهر است که با نظر این هنگام بلوغ کودک را در مرض داشتن غلظان در است
لیکن چندین نوقت ضرورت است زیرا که بسیار باشد که آن رطوبت واجب تشنجیه در رحم یا بعد از ولادت بسبب قروح و او را تشنجیه پذیرفته باشد
و اندکی از آنکه باقی مانده باشد صرع آرد و در اندک مدت بکلی رطوبت مالمقی خود بخود منقضی شود و باید دانست که صاحب سبب علائش تشنجیه
است که ام حبیبان کبودکان را عارض نمیشود مگر باغی و حرارت مزاج و زائل میشود با استعمال مبردات و اندک آنرا در صرع صفراوی نموده و
علاج واحد بیان کرده اکنون بجا که هر مرغی که کبودکان افتد بدین نام خوانند و لازم نیست که کبودکان این صرع صفراوی دیگر تشنجیه زیرا که بعضی
جهال همین ظن که صرع کبودکان همان حبیبان میسلی است و علاج این تشنجیه بعلامه صفرا سوخته و چسبیده دیگر استعمال نمیکند و بجا که
بسیارند این معنی خطا محض است بلکه باید که استدلال با عراض کنند و بحسب سبب در معالجه وی کوشند مثلاً اگر تشنجیه صفراوی بود
در قسم اول در صرع صفراوی مذکور است بکار بندد و اینها نیز بای سرد تر و تریشی بچکانند و شیر تر و دوشند و شیر مادر را نهایت نیک و در جایگاه
شیر مادر اندا اگر علامات بلغمی ظاهر شود و این بسیار افتد و نیز در صرع بلغمی است استعمال نمایند و هر چه که باشد دایر این و در معالجه شریک سازند
از سبب تشنجیه باغی میزبانند و هر چه مضروب و چون آواز و دقت گفت مانند آن کودک را از استعمال آن محفوظ دارند و کند که صرع پاک دیگر که موجب
غلیان صرع بوده باشد قیاده قیاد ایرافلسا در مرض کاهنی نیز از اسما صرع است و صرع حبیبانی آنرا قاذون نیز گویند معنی قیاد بطلان

[illegible]

حس حرکت سینه و ایر قفسه مشفق است از انکه بر نفس و مخاشش ام العصبان است و در وجه تسمیه صریح بکافی اظهاری اختلاف است قال افری
 و ابو الفرج الان من المهر و عین بن یحیی و بنجر با کائنات کالکمان و قال الفاضل لعل امتی بملان الکنته کانو لعل جوده بالکلیا ناد
 هو الذکر من عود العصب و حتی قاذون کسلی شبت سیان تدیر جماع النفع که در سائر اصناف بکار برنده هنگام نوبت باید دانست که هر
 زبان می خاید پس باید که گروخته و خسته باشد اگر پاس ندم و پند اندران نهاده هرگاه صریح بدید آید آن که دهنه را اندر دهان با و نه نازبان
 او خائده نشود و دهانش کشاده ماند و اینها انگور و جند بید تر نرم بیاورد و بنشیند علی بپوشند و در طلق او بچکانند و هیضاکش غریب
 سپیده و تخم قطن و عصاره کثا را همارد و پیل و شونیز و زنجبیل و در و فرفیون و جند بید تر نرم هر چه از این دارد و به هم رسد بیاورد و بپاشد و در بینی
 مالند و عود و فادین و دکنند و اگر بپاشند و در بینی و مسترد و باشد و این همه پراکنست که زود در باقالت آید و عود فادینا که عود ابله است بپاشد
 یار و بسین مفید است سار و صبر و عیان را فاضله اگر تر به هم رسد و بپاشد در حالت صریح و بیرون آن مفید است و کنگر یک چیز برای آن
 در صداع بارد ذکر یافته است بکیده سر کردن موجب فاقه است فی اندر بعضی طبیبان گفته اند که اگر عاقر قرحا بپاشد و در بینی مصرع دهند اگر
 عطسه کند اسید بر شدن توان داشت و بعضی گفته اند که مصرعی که پس از رسیدن آدی بپاشد و پنج سال بدید آید و شونیز را نعل شود فاضله اگر مزاج
 دماغ بد باشد باجماع مصرعی است نرم و سجاد جمیع مسلمانان را در حفظ خود دارد و از جمیع فایسیان چیز پاک و در همه انواع صریح مضر است
 اندر چیزهای سیرج الحریکه و بران دگردان نگرستین و بر جای بلند بر آندن فاندگر ماب و مسبط باد مقام کردن و سوسا سرد و گرمای گرم و جامع
 بسیار و خواندن بسیار و دیدن و اسباب تاخلف و شیرینیهای سخت شیرین و طعمهای سخت چرب شرابین و نوشی و آواز برق در عدد
 و طعمهای غلیظ و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرب و گند و تریب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جلد تر با زبان دارد و جز پودنه اما که نفس را
 خاصیتی است که صریح را بچکانند و غسل کردن با آب گرم دماغ را سست کند و ماده را بچکانند آب سرد و اخلاط بپاشد و در همه میوه های تر و شیر
 همه جانوران و هر چه از شیر سازند و افی است و هر چه بخار انگیزد و چون پیل و خردل و ان کاست و اخلاط بد باغ بر آرد اما در صحتی فایسیون و کرب و یا
 مفید است اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها با در بیرون آرد و بوی گوگرد و قیر و قطران و بوی سوخته نامناسب است و فتن برود سخت بد باشد
 خاصه اگر بسیار خشد و بر استلا خسپیدن و بخوابی مفرط نیز مضر است و اگر باز زدنش مصرع دو کند صریح بچکانند و اگر گوشت بز بسیار بپزند
 آن باشد که صریح نوا کنند و اگر پوست بز بخوبی بشین اندر کشند و در آب بشود صریح بچکانند و چیزهای خشم آور و عظم آور خصوصاً اگر بپاشند
 ضرر دارد و بعضی اظهاری که بود کشنیز رخصت داده اند اما شام میگوید و انالا احمد بن فضل و آن علتی است که ناگاه افتد و بیکبار را از دست
 حس حرکت که از دماغ بانداها آید بسته شود و سائر بدن بر یکا نشود و احساسی جلگی باطل گردد و از حرکات جز حرکت دم زدن و جگر نماند و بیان
 پشت باز افتاده بوده باشد که حرکت دم زدن نیز محسوس نشود و سکوت مشابه شود و در فرق در سکوت دوتی با خراین فصل تفصیل گفته آید
 دان که سکوت لازم این مرض است بیکه کسی گشته و باید دانست که سبب کلی این علت آنست که یکبارگی در یکی بطون شریقه دماغ
 سده اختلال تمام و کامل و مراد از بطون شریقه فتنانی است که داخل مخ است و پوشیده نماند فضا نمیکند داخل تحف است و فضا نمیکند داخل
 جانیست به هر دو حد این فضا از لفظا بطون اطلاق میکنند اما انفار و فعل مخی که با این تمام نشود دماغ است مخصوص بطون کینه و موجبات سده و سکوت
 یکی آنکه دماغ و تجا و لیف و منافذ وی متعلق شود از ماده بلغم یا خون یا سودا اما صفا بدون تمام سبب دماغ عصبیه است که آرد هرگز نمیتواند شدید
 دوم آنکه دماغ منقبض گردد و در رسیدن سرمای شدید بر ازاله و در حقیقت و ضرب غیر متورم یا از بخار فاسد یا از کیفیت رویه شایع صریح بکار

در دماغ و عصبان است و در وجه تسمیه صریح بکافی اظهاری اختلاف است قال افری
 و ابو الفرج الان من المهر و عین بن یحیی و بنجر با کائنات کالکمان و قال الفاضل لعل امتی بملان الکنته کانو لعل جوده بالکلیا ناد
 هو الذکر من عود العصب و حتی قاذون کسلی شبت سیان تدیر جماع النفع که در سائر اصناف بکار برنده هنگام نوبت باید دانست که هر
 زبان می خاید پس باید که گروخته و خسته باشد اگر پاس ندم و پند اندران نهاده هرگاه صریح بدید آید آن که دهنه را اندر دهان با و نه نازبان
 او خائده نشود و دهانش کشاده ماند و اینها انگور و جند بید تر نرم بیاورد و بنشیند علی بپوشند و در طلق او بچکانند و هیضاکش غریب
 سپیده و تخم قطن و عصاره کثا را همارد و پیل و شونیز و زنجبیل و در و فرفیون و جند بید تر نرم هر چه از این دارد و به هم رسد بیاورد و بپاشد و در بینی
 مالند و عود و فادین و دکنند و اگر بپاشند و در بینی و مسترد و باشد و این همه پراکنست که زود در باقالت آید و عود فادینا که عود ابله است بپاشد
 یار و بسین مفید است سار و صبر و عیان را فاضله اگر تر به هم رسد و بپاشد در حالت صریح و بیرون آن مفید است و کنگر یک چیز برای آن
 در صداع بارد ذکر یافته است بکیده سر کردن موجب فاقه است فی اندر بعضی طبیبان گفته اند که اگر عاقر قرحا بپاشد و در بینی مصرع دهند اگر
 عطسه کند اسید بر شدن توان داشت و بعضی گفته اند که مصرعی که پس از رسیدن آدی بپاشد و پنج سال بدید آید و شونیز را نعل شود فاضله اگر مزاج
 دماغ بد باشد باجماع مصرعی است نرم و سجاد جمیع مسلمانان را در حفظ خود دارد و از جمیع فایسیان چیز پاک و در همه انواع صریح مضر است
 اندر چیزهای سیرج الحریکه و بران دگردان نگرستین و بر جای بلند بر آندن فاندگر ماب و مسبط باد مقام کردن و سوسا سرد و گرمای گرم و جامع
 بسیار و خواندن بسیار و دیدن و اسباب تاخلف و شیرینیهای سخت شیرین و طعمهای سخت چرب شرابین و نوشی و آواز برق در عدد
 و طعمهای غلیظ و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرب و گند و تریب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جلد تر با زبان دارد و جز پودنه اما که نفس را
 خاصیتی است که صریح را بچکانند و غسل کردن با آب گرم دماغ را سست کند و ماده را بچکانند آب سرد و اخلاط بپاشد و در همه میوه های تر و شیر
 همه جانوران و هر چه از شیر سازند و افی است و هر چه بخار انگیزد و چون پیل و خردل و ان کاست و اخلاط بد باغ بر آرد اما در صحتی فایسیون و کرب و یا
 مفید است اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها با در بیرون آرد و بوی گوگرد و قیر و قطران و بوی سوخته نامناسب است و فتن برود سخت بد باشد
 خاصه اگر بسیار خشد و بر استلا خسپیدن و بخوابی مفرط نیز مضر است و اگر باز زدنش مصرع دو کند صریح بچکانند و اگر گوشت بز بسیار بپزند
 آن باشد که صریح نوا کنند و اگر پوست بز بخوبی بشین اندر کشند و در آب بشود صریح بچکانند و چیزهای خشم آور و عظم آور خصوصاً اگر بپاشند
 ضرر دارد و بعضی اظهاری که بود کشنیز رخصت داده اند اما شام میگوید و انالا احمد بن فضل و آن علتی است که ناگاه افتد و بیکبار را از دست
 حس حرکت که از دماغ بانداها آید بسته شود و سائر بدن بر یکا نشود و احساسی جلگی باطل گردد و از حرکات جز حرکت دم زدن و جگر نماند و بیان
 پشت باز افتاده بوده باشد که حرکت دم زدن نیز محسوس نشود و سکوت مشابه شود و در فرق در سکوت دوتی با خراین فصل تفصیل گفته آید
 دان که سکوت لازم این مرض است بیکه کسی گشته و باید دانست که سبب کلی این علت آنست که یکبارگی در یکی بطون شریقه دماغ
 سده اختلال تمام و کامل و مراد از بطون شریقه فتنانی است که داخل مخ است و پوشیده نماند فضا نمیکند داخل تحف است و فضا نمیکند داخل
 جانیست به هر دو حد این فضا از لفظا بطون اطلاق میکنند اما انفار و فعل مخی که با این تمام نشود دماغ است مخصوص بطون کینه و موجبات سده و سکوت
 یکی آنکه دماغ و تجا و لیف و منافذ وی متعلق شود از ماده بلغم یا خون یا سودا اما صفا بدون تمام سبب دماغ عصبیه است که آرد هرگز نمیتواند شدید
 دوم آنکه دماغ منقبض گردد و در رسیدن سرمای شدید بر ازاله و در حقیقت و ضرب غیر متورم یا از بخار فاسد یا از کیفیت رویه شایع صریح بکار

و انقباض باطن که مودی بکسته شود انقباض کامل است که از شدت فراهم شدن دماغ مجاری روح بتجاوید و شود و کند که استلزام از یکا که رسیده ناقص بودی بکسته نینفکادی و سولت و اجتنابی بجنبش و قوت سبب بقراط میگوید آنستکه اذاکانت قوتی لم تزد اذاکانت غصیفه لم یسبل و کرمها هم نشان صعبی و سولت آن و شوری و آسانی و دم زدن است اما پدید آمدن کف در دهن علامت عاجزی قوت باشد و از اگر علت صعب تر بود کف آرد منخر خرن کند و دم زدن و شری که کبلج او ریزند از بینی بیرون شود و زود و ملال گردد و جالینوس گفته نه هر یک بقصد حسن حرکت او باطل شود اندر سکه باشد بلکه ممکن است که اندر سبات بود و فرق در سکه و سبات در سبات و سکه و جود در جود و مریوط است و الاضیا تقدم آنا سکه که در او را طین و خربز است شامه حال و نیست دهر که در تمام بدن اختلاف افتد پس در سکه زود و ملال شود که آن سکه را بحسب سبب جنسیه دو است بدو قسم بیان کنم مستطیل و انقباضی قسم اول در سکه استلانی و این بر سرفه است نوع اول آنکه آما س دماغ نبسته بخار بود و یا جار و علامت و علاج این از تفصل سرسام باید جیت و باید دانست که در سکه در می ناگاه می افتد نخستین اعراض سرسام غلبه روحی آیند بجهت سکه می افتد مثلاً قرطین و شریخ و غش شود و سکه باشد که بسبب سرفه یا ضرب باشد و یا بجهت سرفه و در می بی شریخی باشد و تقدم سرسام یا سقط و ضربه مؤثر شامه حال نسبت نوع دوم ناگیا و بسیار غلیظ اندر تجویف و منفذهای دماغ افتد و اگر چه آما س کند اما راه فرو آمدن قوت حسن حرکت میند و این از ملغمه کثرت است و از اول نوع سوم آنکه خون در بدن غالب باشد و گما شریانیهای همین پر شوند و تجاویف و شریان دماغ محتلی گردد و نهیمی که راه بر آمدن قوت روح حیوانی از دل مودی دماغ و راه فرو آمدن قوت روح انسانی از دماغ بهیله اندامها بسته شود و حرکت شریانها فرو آید و دم زدن باطل گردد و سرفه اندام شود و سکه افتد و بعضی این را خفان قلبی گویند تباه که اگر چه علامات و علاج بحسب سبب بارها ذکر یافته اما در اینجا نیز گفته می آید مثلاً اگر ماده غلیظ علامتش تزلزل بدن و بیاض و کثرت بزاق اما بودن غلیظ یعنی خره نشان صعبی و غش است و علاج این بدو وجه یکی آنکه در انوقت که سینه دوم آنکه بعد از افاقت بکار برند اما آنچه در انوقت کنند آنست که نخستین ماده را بشیافات و حقه منخیز باز نویس از اگر گرمی رسانند گاه باشد که قبل از مقدمه بر تلطیف و تلطیف مطلق شود و بعد بر تلطیف دماغ آنست که سداب قرقرل بپوشند و کشتن و فلفل و چند بیدستر بار یکسانیده در ربی و منقو و فلفل و ناله سبب محال نمایند و کما یبایس باطل بکار برند اگر موی سر بسترند و چند بیدستر و فلفل و بایسند و با سکه گرم کرده حلال کنند دماغ را گرم کنند و بیکو تین یا بایس آنست که قطعه گرم کرده یا خشت گرم کرده بر سرشند یا کلاه مذهبوشانند و خنک آهنگ گرم کرده بالای گاه گذارند و در تخمین و تخمین بیشتر کوشند و معیبات فی استعمال نمایند یعنی پر مرغ بروغن چرب کنند و در ایایج فیهقه الاوده بخلین اندر تاقی آید اگر چه فی نیای نیز خالی از افش نخواهد بود و تا که روغن سوسن پیسراید پر مرغ روغن و دیگر چرب که کنند که بغایت مفید و قوی است و سکه بلغمی سودمند است اشیا است خاصه اگر در فم معده استلا بود و در غنمای حاره چون روغن سداب سوسن مانند آن که با بوم کسب یافته باشد که اگر هم بر سره با گردن و سره های پشت ببالند و تریاق کبر و مشرد و دیوس در حلق ریزند با مارا عمل مزوج ساخته بهر حلیه که تواند و اگر تریاق و مشرد و دیوس حاضر نباشد در بلخ را زیاده و انیسون و مکون بجنبش حل کنند و در حلق ریزند صدقه حقه حقه عا شاد و شبت و برنجاسف و قنطور ریون سداب یا بل یا بخیر نیمه کوفته و تخم کرفس حله را بچوشانند و صافی نمایند پس شکر سرخ و مرغی و روغن زیت یا میزند و نقل و ترید و بود و ارغنی و تخم خطل و تخم نیاسر دار و منوده حقه کنند اما تا بر پس از افاقت آنست که تار و ز چارم یا سفتم یا چهار دم گذارند و بجنبش و قوت مایه هرگز در زنده نباشد لیکن بهر نفع هر روز جلای از انیسون و زانیا و گاو زبان هر یک سدوم و گلکسین دم توان در غذا خورد آب یا یکبار یا سه بار یا بیشتر زبیره و دار چینی مانند آن یا زرده محمد که یا میگوید جلیست را اندر سکه و فلفل و قنطور سخت سودمند یافتیم با داد و

[illegible]

五

[illegible][illegible]

این کتاب را در اختیار خانان و در اختیار
ولایت سرخ خانان و در اختیار
گرجیان و ارام حاجت بنفیدار

۴۵

در دین نمایند و طریق استنادی است
که در دین غایب است و در این کتاب
حکومت حسن و نام تمام باطن خواهد شد و در صورت منفی
و قسب سبب نقصان آن هر دو را بر او نگذارند و در صورت منفی
که در دین منفی است و در این کتاب
علاج بنام خود و در این کتاب
باید دانست که اگر خضیا باشد به شدن آن مشکلی
نگردد و اندک فصل بهار نیز سبب اشتداد و حسرت
نمیباشد و خلاصه و شمر است جز به سبب اشتداد و حسرت
و به سبب این دفع زلاله می باشد و عادت شود
در وقت ۱۱

گویم زانی شود مثل روح
 سطر در حق سحاب در حق
 شکر شکر در حق زنجیر
 صفت در حق سطر بگرند
 قد چار منقل سطر فلفل
 عاقر قرخان زنون از هر یک
 سطر منقل بند سطر
 در منقل هم در انبار سطر
 در یک پیا آت بخوانند
 تا بنده آید صاف کنند
 ششده منقل کنند
 پیا در حق کن خدا خوانند
 باز بخوانند تا در حق جانند
 و بعضی بماند بعضی چند سطر

۴۶

۱۷۱ احمد حسن

والا اعتقاد در حقین حل نمایند
صفت بر حقین از کجیل
کجایش از کجیل
نیزه بنید در حقین
سیاه یک سیاه در حقین
س از افادت
یک گورم در حقین
فرصت از حقین
از و سیاه در حقین

[illegible]

卷之六

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۵۳
طیبه خداداد

از عصبه آرد و این انگاره است که در یو پوست و پوست فضلیه بود زیرا که هرگاه از حرارت عصبه شمع آن طبعیت بگردد و از آن جاگاه ببردن آید و عصبه را بر
 عصبه بدید و عصبه که بعضی جوانان را در هنگام تربیت جمیع اقدار این قبیل است علی شمع آنچه از پس بیاورند پس از آنکه کتبیت دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اقدار تربیتش ترک جمیع است خاصه بر امتلا پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باه تدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه اقدار
 تربیتش است که بر چشکین ازان حاصل آید بحال بر بد بگوئی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اقدار تربیتش شقیه خاطر فردنی است شمع دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سوء مزاج بار و عارض شود بحدی که سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خام غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعضا را جذب می تواند کرد و با علی ما یصعب بکار آمدن
 و است پس آن عضو منقبض بشقیه طبیعی میگردد و بالفور در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت منقبضه عضو واقع میشود و حرکت متضاده هر قشره بخلاف نایج که
 شتر خام تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضا قدرت ندارد و در عصبه بدیدنی آید تا که قوت بر جذب اعضا قادر نباشد مع ضعفها عن الامساك از قبیل
 سوء مزاج بار و دست ر عصبه که بران و مشامخان را افتد و در عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 از غیر وقت است که در حالت ناشتایا بر یا ضمت یا بعد جام خامه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و عصبه که از بسیاری شرب شراب حادث گردد و حال رخ
 الاسباب لعلابات الاكثر من بل من جمیع اغذیه حارة کانت اذ باره بید مزاج باطفا را حرارة الغریزیه و اجساد و اغراض با کما یطرب اکثر علی لئلا التقلیل
 فی ضعف العصب والروح والقوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشة والاسترخاء و غیرهما من لعل البارودة و در حد
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن التقلیل منبسط آن نه شود و آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام در یا ضمت تا کردن از عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت حرکت که تمام نافذ شود قدری که نفوذ کند عصب را با الاکتله و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالفور و عصبه ثقیل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در اینجا ممکن است پیوسته مائل بفعل بود و ازین دو حرکت متضاده عصبه بدید و علائق سوء مزاج
 بار دوسده اعصاب و قبال و کما یقته است علی مزاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین بار الاصول و دهند بعد حب شمع
 و بعد ایا رجات و تدبیر رفیق استغرق در امراض ماسبق منبج مستقیم گفته شده است بهر تقدیر احراز از او و به قویه و استغرق قویه ضروری است
 کما قالوا بحسب الاثر فی الرعشة عن لاد و تیه و الا متفرغ القوی لان کل هذه تحلیل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشة و این حکم و در سایر امراض
 عصبیه چنانکه بالا بار ذکر یافته و بالمیدن روغن قسط و روغن زیت و در طنج صنایع یعنی کفتاران و اگر اغلب یعنی خرگوشها شستن و در طنج بکار
 است نیز که گویند خاک کردن و بمیاه جات غسل نمودن و عصبه را بچش کردن و بالمیدن بهر مقصد است فان نه کما یطرب اکثر علی لئلا التقلیل
 الیه الحکمة و حتی سیاه حیات در صنایع ساغ گفته شد آنچه از سوء مزاج بار و بدو بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار بند مگر تفکیک این نوع محتاج بان
 نیست مخلوطه عن لاد و اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سه مرتبه
 اغذیه بهر چه چون را غلیظه کنند تا اول کند چون که نب عذری مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سود دارد و سوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 بود النسب در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب محضه است و لا غری فی تفتش عضله وی شاد بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بزودی خشک شود و باد جو آن دران عصبه گریز بخش اما توان دانست که ناشکی بنایت در جو بود موجب عصبه شکند و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 البقان عالی یعیش الا انما علی مزاج در طنج کوشند بدانچه در شمع یا پس کوبت نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت اقدار و این
 چنان باشد که عصب متاثری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون بر دشتید و افتادن زخم یا گزیدن حیوان زهر دار و در عصبه عضله و غلیظه

و عصبه که بعضی جوانان را در هنگام تربیت جمیع اقدار این قبیل است علی شمع آنچه از پس بیاورند پس از آنکه کتبیت دل و دماغ مشغول شوند و آنچه از
 از پس جمیع اقدار تربیتش ترک جمیع است خاصه بر امتلا پس از آن بر تقویت هر چه در باب قوت باه تدار که ضعف گفته شود بکار بر بند و آنچه از اعراض نفسیه اقدار
 تربیتش است که بر چشکین ازان حاصل آید بحال بر بد بگوئی و امید واری و تحقیر و مانند آن هر چه شایسته آن سبب باشد و آنچه هنگام قرب جمیع
 اقدار تربیتش شقیه خاطر فردنی است شمع دوم آنکه از ضعف آله حرکت آمد و این بر سه گونه است یکی آنکه سوء مزاج بار و عارض شود بحدی که سبب عصب
 از روح متاثر نشود چنانچه باید و مسترخی گردد و عصب با شتر خام غیر تام زیرا که درین صورت قوت محرکه اعضا را جذب می تواند کرد و با علی ما یصعب بکار آمدن
 و است پس آن عضو منقبض بشقیه طبیعی میگردد و بالفور در حرکت جاذبه قوت محرکه و در حرکت منقبضه عضو واقع میشود و حرکت متضاده هر قشره بخلاف نایج که
 شتر خام تمام است و قوت محرکه بر جذب اعضا قدرت ندارد و در عصبه بدیدنی آید تا که قوت بر جذب اعضا قادر نباشد مع ضعفها عن الامساك از قبیل
 سوء مزاج بار و دست ر عصبه که بران و مشامخان را افتد و در عصبه که از افراط نوشیدن آب بنایت سرد و از نوشیدن در غیر وقت واقع شود و نشین
 از غیر وقت است که در حالت ناشتایا بر یا ضمت یا بعد جام خامه اگر شکم می باشد اتفاق افتد و عصبه که از بسیاری شرب شراب حادث گردد و حال رخ
 الاسباب لعلابات الاكثر من بل من جمیع اغذیه حارة کانت اذ باره بید مزاج باطفا را حرارة الغریزیه و اجساد و اغراض با کما یطرب اکثر علی لئلا التقلیل
 فی ضعف العصب والروح والقوة عن تحریک الاعضاء علی المجرى الطبیعی و يحدث الرعشة والاسترخاء و غیرهما من لعل البارودة و در حد
 این امراض از شرب شراب کثیر و جوهر دیگر نیز بیان کرده و خونی عن التقلیل منبسط آن نه شود و آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام در یا ضمت تا کردن از عصب
 افتد غیر تام از اخلاط غلیظه لزوجه و بد نسبت حرکت که تمام نافذ شود قدری که نفوذ کند عصب را با الاکتله و از آنکه قلیل المقدار باشد نتواند حفظ نمود
 بالفور و عصبه ثقیل طبیعی خود و ثقل خلط غلیظه که در اینجا ممکن است پیوسته مائل بفعل بود و ازین دو حرکت متضاده عصبه بدید و علائق سوء مزاج
 بار دوسده اعصاب و قبال و کما یقته است علی مزاج آنچه سبب خلط بود مستغرق سازند ماده را بتدریج و رفیق مثلاً نخستین بار الاصول و دهند بعد حب شمع
 و بعد ایا رجات و تدبیر رفیق استغرق در امراض ماسبق منبج مستقیم گفته شده است بهر تقدیر احراز از او و به قویه و استغرق قویه ضروری است
 کما قالوا بحسب الاثر فی الرعشة عن لاد و تیه و الا متفرغ القوی لان کل هذه تحلیل القوة و یضعفها و یزید فی الرعشة و این حکم و در سایر امراض
 عصبیه چنانکه بالا بار ذکر یافته و بالمیدن روغن قسط و روغن زیت و در طنج صنایع یعنی کفتاران و اگر اغلب یعنی خرگوشها شستن و در طنج بکار
 است نیز که گویند خاک کردن و بمیاه جات غسل نمودن و عصبه را بچش کردن و بالمیدن بهر مقصد است فان نه کما یطرب اکثر علی لئلا التقلیل
 الیه الحکمة و حتی سیاه حیات در صنایع ساغ گفته شد آنچه از سوء مزاج بار و بدو بهر تبدیل مزاج هر چه در مادی است بکار بند مگر تفکیک این نوع محتاج بان
 نیست مخلوطه عن لاد و اما آنچه از شراب بود تدبیرش است که یکبارگی دست از خوردن باز دارند و روغن گل یا مورو یا اندکی سرکه آمیخته بهر سه مرتبه
 اغذیه بهر چه چون را غلیظه کنند تا اول کند چون که نب عذری مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سود دارد و سوم آنکه خشکی غلبه کند بر عصب
 بود النسب در حرکت فرمانبرداری نکند چنانچه باید و علامت این تقدم اسباب محضه است و لا غری فی تفتش عضله وی شاد بودن و اینها از نشان این قسم
 است که بزودی خشک شود و باد جو آن دران عصبه گریز بخش اما توان دانست که ناشکی بنایت در جو بود موجب عصبه شکند و بدلیل ان المدقوق مع غلبه
 البقان عالی یعیش الا انما علی مزاج در طنج کوشند بدانچه در شمع یا پس کوبت نوع سوم آنکه از ضعف قوت و از ضعف آلت اقدار و این
 چنان باشد که عصب متاثری شود از اسباب خارجی یا داخلی خارجی چون بر دشتید و افتادن زخم یا گزیدن حیوان زهر دار و در عصبه عضله و غلیظه

[illegible][illegible]

[illegible]

٥٩

و از اندر میز خود آب شکر با کمی شکر که بر روی بوی باشد آن که با صغیر و داغینی در زیره و کر و یا پنجه باشد تناول کنند و آب یا گرم و نهاده انداخته نمیکند و آن مفید
 و اگر آب دریا باشد نمک بجای آب باشد و اگر ازین دریا بریزد نخل نشود بمسماهی بکتر که در آب قلی بود که است علاج کند و چنانکه یا میگوید آن موضع را بخورد و در آن نمک
 روغن جوز را که انداختن را نسل شود باید دانست که اگر شصتین باشد به علاج دو سگید و دو باشد که منفره و تنجین بود فصل در فنجیج که تبارزی الموی نیز گویند و آن
 باشد که آدمی خود را هیچی باز و مطلق و نهاده کسب کند که دی چشم سحر گردد و سبب است که شخصی چند روز شراب طعام زیاده خورد و یا سکر کند و بعد از
 استیلا شود و بادها و بخارها اندر رگها و عضلهای جمع آید پس اندر غشیتن اعیان دانگی باید و فنجیج لفظ تازی است معرب گویانی باوی گردانیده علاج بزودی داد
 خونی و صفراوی را استخراج سازند و اندر بیشتر حالها مودری علاج را آب سردا سالیس و پادین مثل اثر را بود یا غسل بر آنکه آب سرد داخل را از جوشیدن فرود آید
 کشته بر خشک کشته باشد که صفون کردن بهر فعل کشته آنجا که ماده بخار با دیار با بیشتر و غلیظه تر باشد و علاج سرد بود و جیج پرورده و دما پرورده خوردن در در و باد با آب
 کند و گرفتن رگها سببی بنوعی که سبب غشی آرد و فنجیج این مرض است بهر آنکه ازین رگها گذرد و جیج است هرگاه آنرا بگذرد و جیج شود و چون بکشاید روح یکبارگی حله
 آرد و بخارها که بطایع نهاده باشد تحلیل کند و طریق گرفتن این رگها همان و فنجیج میان میداند لیکن این عمل خالی از خطر نیست لهذا گفته اند اگر بگذرد بر
 رگ ویرانشاید داشت و زرد و تر از آنکه مردم طایقت حسن نفس داشته باشد و گذاردند و الا خطر بزرگ باشد فصل در زکام و نزله بدانکه عند الحیوه ماده که از دوطبق مقدم
 است یعنی فرو داده می است بزکام و آنچه جو خلق اندر موسوم است به نزله و بعضی اهل انزله مخصوص شده اند به ماده که بسوی صدر و رییزد و بعضی آنرا که بجانب
 بینی فرو آید و رقیق بود و منغذ یعنی را بگذرد زکام گویند و باقی بهر انزله خوانند و از آنکه بعد از علت و استیلا منقبض مختلف بود و با هم مشترک اند و نسبت این علت
 و باغ چون نسبت آب است زیرا که بخی آنکه در زیر و بضع معدنه اند که گوار و در او با نسبت طوبی که در معده گردد و آید و قسوت دافعه معده آنرا دفع کند همان پنج برگاه
 بسیار با غلظت و باغ آنرا نوازند که بیدوت دافعه و باغ آنرا نوازند که دفع کند و اسباب جزئیة این مرض پنج است یکی از خارج حرارتی فزونی در باغ رسد
 و طوبی که اندر وی باشد بگذارد و بیدانند و فنجیج و خلق فرو آید و این چنان باشد که در آفتاب یا در گرما یا نزد یک تن قوی افتد یا در فصل تابستان
 در خانه گرم که بهای بیرونی در وی گذاردند شود یا چیزی گرم چون مشک چند بهر سروز عفران و مانند آن بومند و روغنهای گرم بر سرالند تا بدین
 اسباب محتملها بجنبند و بیینی یا خلق فرو آید و ظاهر است که هرگاه سرگرم شود و طوبات که در دیست تحلیل یابد و مستغرق گردد و بحسب ضرورت خلل در بدن
 افتد و دیگر از بدن بسوی دی منقبض میشود که آنچه بدین الی ان و علامت این قسم تقدم سبب و حد و سرخی در هر دو چشم و نارزش و سوزش در بینی و هر زکام
 که اگر گرمی باشد چون آب آید افزون تر گردد علاج فصد کنند و مسهل دهند اگر بدن مستحلی بوده تا ماده بدن بجلب از متعاده شدن بازماند و بحسب کین
 خارش و دفع و بحسب آنکه تحلیل و طوبات جلد را کثیف کنند و مسام را بسته سازد و بدین نسبت کام بفرایند تا تمام نمایند آب نگاریم و در آب بترکین کل و در باغ
 روغنهای سرد چون روغن بنفشه و نیلوفر و که دستنشان فرمایند و آنجا که مرض بر کشند در مرغ سیلان بکشند و بنجیر کافور و بنجیر خار که در کمر کرده باشند
 و طریق تخیر کافور آنست که آب بکین بر افکندند و کافور را بکین باشند و بخار وی در بینی کشند و از آنکه کافور غرض است از بنجیر است بنجیر و طوبات خار را خشک میکنند و
 افشوده بسیار و بدین نسبت سیلان باز میماند و گذارک نخل مستغرق فی النخل که بر جبهه نهند و بخار وی در بینی کشند همین عمل کنند و ماده جلیله که در جیج
 احتیاج زکام بیا و باید داشت که اصل اندر علاج زکام گرم بود یا سرد آنست که ماده را بر پزند و خنق داده آنست که قوام او اعتدال گیرد یعنی آنچه گرم و
 رقیق بود و اگر نشود با اعتدال رسد و آنچه سرد و غلیظه بود رقیق شود با اعتدال باز آید مثلاً در زکام گرم و رقیق آتش جو بهند عذاب و سبستان و بنفشه
 و گشنهم خشک در وی بنجید و شراب خشکاش بنجایت مفید است و از روی تخم تادیت سرد و زنجبیل و شراب نهند بجز کشتاب که با کافور
 شده و از زکام نخل نشود و از خوردن گوشت محتر باید بود و بر مزوره که از ماش معشور و اسفناخ و حریره که از آب سبوس کنند و آرد با قلی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible]

بجمله دیگر بیان نماید از چهار جنب یکی سود نراج مزاج است دوم بالاد و سوم تفرق الاقبال چون جماعت در شیا و اما سها چارم باریا که ترکیب خراشیم از شش
طریقی چون چشم مانند آن علاج نیز بر چهار جنب است یکی تبدیل مزاج ساده دوم تنقیه سوم تدبیر تفرق الاقبال چهارم اصلاح جمیع چشم و ازل کردن آنست
که در ترکیب جزا ششم انتقال تبدیل مزاج مزاج برادر و کند که مزاج غریب و غلظت اگر گرم بود آب غلبه شل آب کاسنی قاب کاه بود و کلاب سپیده تخم مرغ و نان
آنست که نماند و اگر سرد بود و مشک نماند و وج و فلفل نماند آن بکار برسد اگر تر بود و علاج وی به قویا و قلیما و مانند آن کنند و اگر خشک و تند روی بشیر و مغز باد
سوده و سپیده تخم مرغ و کلاب سفید و مانند آن نماند و در اخذ از شر بنیز بحسب سببین رعایت معنی از در فاعله بدانکه استغراق ماده چشم بر حسب
وجود آن کرد و یکی آنکه طعام و شراب کمتر و بیشتر و سوده و تر و سده و از اشیا و مکرر و غایت بخار انگیز بر هر چند و دوم آنکه اگر تن مجتملی باشد نخست تن را از خلط پاک
سوم آنکه دماغ را با دود بنوعیه پاک نماند و حجامت کردن و رگ تیغال و دیگرها که اندر سرست کشادن اندرین باب مفید است چهارم آنکه ماده را از رگ
فرگشتن بعضی آورده آن را از چشم باز کرد و بهر آنکه نزدیک ترین راه نیست و بدانکه اگر چه استعمال عطوسات در تنقیه چشم اثر تمام دارد اما تا آنست که تن پاک
نکند و تا ماده فرا گیرد برین علاج مشغول نباشد که منفرست نچ آنکه رگ گوشه چشم بکشاید ششم آنکه بخیرای مرغ یعنی اشک و ماده را از چشم فرو بیاورند و در
استعمال محلات و فاعله چشم نیز تقدم تنقیه شرط است تا از ضرر ایمن باشد اما آنجا که بدن پاک باشد هیچ ضرر ندارد تنقیه آنکه اگر ماده از عضو چشم بی آید آن عضو را
از آن ماده پاک کنند و بهر آن عضو مشغول گردند علاج تفرق الاقبال برادر و کند که تری کمتر و خشکی صعب بغیر آید و سوزاننده نباشد چون شش
از عمران و قویا و اسفیداج و شادنج حدی و صبر و مانند آن و بهر آنکه سرد و آنکه نراج او بهر نراج چشم سخت مانند است چشم را زیان دارد و هر چند که مخالف
است از این نوع است که یاد کرده آید سود دار و زیرا که نراج چشم گرم در دست بدین سبب بیشتر حال دارد و وی نری فرا چشم را زیان دارد و هر دوئی که لغتی تری تری
کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت و بهر عضو وی که قوت یابد ماده بیماری را قبول نکنند و سواستند این مصلی نیز گشت اکثر علل اجامی چشم بکار یابد و شش
مقدار علاج آوردن نیست چشم و ازل کردن آنست که در ترکیب جزا ششم از غلبه بعضی استغراق بود و بعضی با انواع حیلها که هر یک در جایگاه خویش یاد کرد
آید فاعله قانون علاج چشم آنست که نخستین نکر کنند تا فاعله چشم هیچ آماسی یا صدمه ای نیست یا نه اگر آماس یا صدمه باشد نگاه کنند تا ماده وی
کدام است و علاقه های کدام خلط ظاهر است و ایضا بنگرند تا ماده اندر تمام بدن است یا در سرست فقط پس اگر اندر تن باشد نخست استغراق عام کنند
بجسب طایس استغراق خاص که تنقیه دماغ است متوجه شوند بعد از تنقیه عفتو حاصل الناحیه که چشم است مشغول شوند و هیچ وجهش از استغراق کلی
دست چشم نبرند و در محل جبر چشم مشغول نه کنند آنجا که آماس یا صدمه صعب یابد و با در چشم و اگر چنین نکند هیچ زیادت شود و حاکمی بزرگ حاکم
آید و تدبیر بحسب سبب هر یک به تفصیل گفته خواهد شد لیکن در اینجا نیز اجابا گفته می آید مثلاً آنجا که ماده در چشم طوبی غلیظ یا ماده بلاناک باشد نخستین تنقیه
عام کنند بمسکات مناسب آنال بحسب یاریج و خوب صبر و وجب قویا یا دماغ را پاک سازند بعد به باقی از بالا فروکشند و چشم را با جلد بشیر تازه بشویند و چون
بنید که تن پاک شد ماده نخستین آغازید و در وی سوانقه در چشم کشند و اگر بار بار که ماده طوبی قوی با خون یا به صفرا آمیخته بود نخستین نکر کنند هرگز
بر اگر مشایده واجب بکنند بعد از آنکه از آن سر فروکشند آنجا که ماده ریجی بود و گریه و چیزی را می تحمل سود دارد و آنجا که ماده خونی بود فاعله کفایت کند و باشد که خون
غلظت تر بود و اگر گاه چشم روی متغلی گردند و اگر چه نکرده شما باری رگها بر حال خود باشد و در چنین محل استخوان نمدون و عقب آن طعام لطیف خوردن نیست
و ایا به فقیرا وجب قویا یا نمدون سودمند و شیان اگر کشید و فاعله نمدان فاعله را رقیق کند و کسی که بر شش با خون و غلبه با بدانکه اگر مقدار
شراب بنوشند فاعله عقب حمام دماغ را گرم کنند و سده با بکنند و دغون را لطیف کند اما روح را غلیظ سازد و نورانیته وی ظلمانیته مبدل گرداند و
باید دانست گاه باشد که چشم آماس ظاهر باشد لیکن با ششانیو سده و چشم کمی آید و فاعله علاج ظاهر نشود درین صورت واجب فاعله نکرند تا ماده از سر برد

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

1

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

بر چشم سرد و تر بنفشه او و به متوسطه الحار است بر آن گزیند که شدید الحار است حدت ما و ده می افزاید و اشیار بار در اجزاء چشم را منقبض می سازد و روح با جود و کشف
و غلبه میگرداند هر چه متوسطه الحار است درین مرض سود میدهد بلا ضرر فائده و به ضعف با هر درین معنی است که جلید میباید و مستوی صفا مخلوق شده
تا که شبنم و نبات که به معنی منطبع گردد پس هرگاه این رطوبت از اوصاف مذکوره بگذرد و خشونت یعنی اجزای روی منقبض گردند و بعضی گیر و تفش و شل
بافرو آفت می افتد و با کفر و ضعف میشود فوج سوم آنکه واقع شود تغییر طبیعت و شکل این طوط بسبب عصاره مجاوره مثلاً نخستین حالتی که یاد شد چشم در
پدید می آید یعنی آن مکان که در دم واجب بکشد جلید به تمامه بفضل خواروی بحسب دم مجاوره منقبض گردد و بعضی اجزای ریش بعضی منتظم شود نوعی که بسیار ازین
آگاهی باید ازین سر گذرانند و علامتش آنست که بیمار در جلید به وجه شدیده ضاغط محسوس و نتواند چشم را حرکت دهد و چشم بر هر چه در پاشان و عکاش چون
علاج در چشم چشمه در درخت آید انشاء الله تعالی و گاه باشد که جلید به تفرق شود و بواسطه تفرق الانقباض که در زجاجیه افتد از ماده حاده که بر درین کشید فوج چهارم
آنکه واقع میشود تغییر در کیفیت این طوط این بر دو وجه است یکی آنکه جلید به از مقدار خود بزرگ تر شود و بعضی مثلاً زجاجیه او و عکاش آنست که سایر ریه مجاوره
آنچه هستند بنظر او آید و جوش آنست که هرگاه جلید به بزرگ شود روح با هر تفرق میگرد و در وی پوشیده میشود بواسطه غلبه اجزای ریش رطوبت پنهان و محسوس نزدین
از این روح بر جوی می افتد و آید بر عکاش تقلیل غذا و تنفیه وجود و سبب دوم آنکه جلید به جزو گردد از مقدار خود و علامتش آنست که ریه بزرگ تر از مقدار نماید و جوش
عند تغییر این طوط روح مجتمع میگردد و بقوت برودن میشود و بدان سبب هر ریه را بیشتر از مقدار وی می بیند لیکن هرگاه طوط به طور نفایث خورد شود و اجکت ضعف
قسم دوم در رخی که مخصوص به جلید است و این آنست که درین طوط جفاف و بیست واقع شود فقط بواسطه که در رت است و واجب بکشد شلای منقطع میشود و چنانکه باید و
باید است که این طوط بدان وجه نیست که در خشونت گردد و از آنجا خشونت درین مرض بیخ غلیظ گردد و مقدار که در تطبیع شلای فتوی افتد و این را
در سبب یکی آنکه در هر بدن خشکی واقع شود بواسطه کثرت نسیم یا کثرت استفرغ و علاج وی تطبیع مزاج و بدن بواسطه تغذیه و استعمال شراب و مروجات و حمام
و ترک ریاضت و جمیع و جمیع مجمل بود و دوم آنکه حاصل شود خشکی در چشم فقط بواسطه سفر کردن در گرما و ملاقات غبار و آلودگی و علاج وی تطبیع و
چشم است خاصه مثلاً العبد البان و ربی چشم بچکانند و بنفشه و نیل و فریبند و بر سر و پیشانی روغنهای مرطوب کنند و دیگر تدابیر مرطوب بکار بریزند و در علاج
طبقه عکاش و این فیه اگر کثرت شکلیه منته است و شاتهای باریک از طبقه عکاش باین طبقه آید است و طبقه مذکور میان رطوبت جلید به و عکاش حار است و عکاش
بر آن گویند که از فرط رقت منسج عکاش به بینا بد فائده و فتنش آنکه مانع بصارت نشود زیرا که عکاش به نصف ظاهر جلید به یا پوشیده است اگر کثیف الحکم بود
بصارت مانع نمیدارد و بعضی اطباء این طبقه را از اجزای شکلی می شمارند و طبقه عکاش و حساب نمیدارند و شکلیه نیز درین طبقه و تطبیع با دیا ریه این طبقه
بر دو قسم است یکی آنکه مشارکت دیگر طبقات بود و دوم آنکه مخصوص همین طبقه باشد اول در بیان مرضی عارض شود درین طبقه و در سایر طبقات به مشارکت
آن درم که درین طبقه افتد و دیگر طبقات را نیز متورم سازد و علامت تورم این طبقه غایت رقت بصرت و ضعف آن نشان آنکه طبقات دیگر در دم مشارکت اند
که بصارت منقطع شود و در ریش شلای چنانست پیش روی بیشتر بنید و چنان پندارد که پلکهای چشم با شل کشیده میگردد و علاج استفراغ ماده کنند
و تحلیل و نرم نمایند بدانچه در فصل مذکور است و در بیماری که مخصوص همین طبقه افتد بی مشارکت دیگر و آن تشنج و تقلص که درین طبقه
افتد و علامتش آنست که بصارت منعیف شود و چشم اختلاج کند و در یاد بسیار در چشم که گویا خانه منجید یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت
گرنگی و در ریشی افتاد در وقت نیم روز نقصان گیرد و عقب خوردن غذا و بر مواضع سایه دار و سنگک شب فوت پذیرد و علاج اگر تشنج از ریش
بود بر رطوبت مزاج شیر و خمر و روغن بنفشه در روغن که در ربی چکانند و بر میاه مرطوبه مرصیه چون آب بنفشه و دیگر خفگی و برگ که در
و برگ کنجد انکباب کنند و سایر تدابیر مرطوبه که بار باد که یافته محل آید و محل آید و در تشنج از امتلا و دایا رجات خوردن و غرغره منجمعه استعمال کنند

[illegible]

پس از تحقیق که محل دفعه بی شرک زنده در شمع باشند فصل در احلال طوبت بر غیبه تا این طوبت مشایبه بیدار یعنی النوا و عطا و نوا و النوا به غیبه می باشد و منقبت خلقت

این طوبی که ای جلید که نیست که در دنیا بیاید به تدریج واقع شوند بر جلید و از اذیت و سب و انوائی و بیو اکرم محفوظ و اندان طوبی یا سبب مرض می افتد بی زیادی

عجم دوم نقصان آن قوم که در غفلت این بر سر بسته میان کتم قسم اول درازد یاد جم حضرت افروزی این طاعت است که اگر چه نزدنی اندک بود اما بوسیله تقال

شفافیت که خطم انفرادی یکیند در انطباع اشباح بر عینیه مقصودی می افتد و در بریدن ع بر مجری طبیعی نقوری راه میابد چه جا آنکه از رویا و حجم بیشتر باشد که در

است و بهار طبل میشود و ظلمت را رد میکند و حیالت نیما بین اسرار و حلیه یه شبانه باب عبوس است که بالغ بهار است و علامت افزونی این طوبی است

که ملقب چون سرخسبانه در پیش روی خود خیال کند که دریا ایستاده آرد در حالت پری معده و عقب خواضعف در بصارت غالب و در هنگام سرگی و در

انفک و ضعف بسیار اینها ابتلا باین مرض خیر برای عبید است باشیا تر حیرت می گنجند و دوش است که روح بسبب این طوبت کثیف می شود و بد است و در

حرکت نکنند غلطت وی تلخیص و قوام وی اعتدال غنیگر و دوست آنست که بر نیافرید به بالا استفساری تواند دید زیرا که در اینجا محسوس و فیه کار از حدیثان

حرکت را که غلبت وی لطیف گردد عمل را نخستین تنقیه بدان کنند بمطابق مسافح و بعد بر تنقیه هر چه بپارده و بپند و بکار جویند و در سلسل روی حقیقه بپارده

اما غرض که در دیگر غاغر که مناسب حال بود نیز استعمال نمایند از اغذیه شیرین بطف بود بکار برند که در آن در بعضی صورت بعضی در بعضی صورت

انقصان رتبه نرسد و عند نقصان ضعیف در موضع ضعیف و قوی که در مایع نسبی قوی می آید درین خوبت مع سیر در مایع ضعیف است

فعل ماضی به با تمام رسد و هرگاه که درین شرطیت نقصان فتونوری که بسوی این فی الیدیه میقتضیات است در آن نصیب رود که در سیریکه دارد و در سیریکه دارد

بر کمال است بواسطه تقوید علی بصارت بالکمال میشود و در انصاف نیز است درین خبر و تقوید علی پاینده و علی انصاف یا کمال است

در پیش چشم خیال کند که بیاچار و مضطرب است و در پیش انشت که هرگاه این روایت را شنید و در بیان حق و سبوحه می یابد

افشا در بشارت ماسه چاه و حوضه یقین نماید و این دلیل بر دقت و استقامت و پایداری است

انست برگاه مجتبیّه نفس سید و عارض شیردود و دیه ابرار از پیش قایم اردو و من باین یه یی اندک ابس بریجی ابو و

[illegible][illegible][illegible]

و دیگر است و آن که در کتب کبیرا شیراز آمده است و آن که در کتب کبیرا شیراز آمده است و آن که در کتب کبیرا شیراز آمده است

میوان که به سینه او سپردن و دیدم بسیار سحر و جادو در سبب این بدن و سحر و جادو در سبب این بدن و سحر و جادو در سبب این بدن

طریق کمالی از این جهت که هر قدر در دماغ آن بیمار نفیسه سرد و درک و هوش و غفلت و درستی برضیه منقرض شود و قوت آفت مست و فعل بصارت پس اگر کرد

[illegible]

کما ان کما که در وقت تمام باشد در معین اجزای رطوبت و درین حالت بصارت تمامه زائل میشود و دوم آنکه که در وقت در بعضی اجزای این

افتد و این رطوبت بر چهار وجه است یکی آنکه وسط رویت که نماز و مقابله تقیه منتهی است مگر شود زیاده از تقیه یا مقیه

نقشه و درین صورت نیز نصارت مالک را ملاحظه میگرد و بعضی اطراف زمین را نیز در مالک گویند و دوم وسط و دوت که نمادی نقشه است

1

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه عمومی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

YALN

قد مودن باطنی من
 در صراط مستقیم
 کند گدازد حاجت افتد بر تو
 از حاجت بالوین پسند اگر نرسد
 ببلد مسافت کند در گذر نماند
 بخت چو سوسن خاک صحرای بدو
 فروغ و بکیمیل فروغ و بکیمیل
 حکمت در چشمش در بین ملک سود دارد
 ششانی فیضش در اندازد درم
 صفتش فراتر از منکدر است
 صانع عز که برین سوره است
 طفل سوخته زنگاره از یک
 آب و آید آن تازه بپوشد
 کند تاخنده و سبیل راه مودن
 فروغ و بکیمیل فروغ و بکیمیل
 بکشد اندک بعد از آن
 در چشمش کند ناله
 سبیل و بکیمیل فروغ و بکیمیل
 ندهی در دهن گوشه سالان
 ای کجاست سر که گوشت
 تشنه و بکیمیل فروغ و بکیمیل
 نمایند که آن است که بکیمیل
 و بکیمیل فروغ و بکیمیل
 صفات آن و بکیمیل
 مثال بوردن در بکیمیل
 سه درم بکیمیل فروغ و بکیمیل
 شش و آب و بکیمیل
 شل غبار سایه بکیمیل
 و در سایه خشک بکیمیل
 استمال نمایند و بکیمیل

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تأخیر، که اطفال نشود و در اندک
گردد پس نشستن را خشک کرده
استمال نمایند ۱۲ علاج الاقرض
مردن است و اراده چشیم
و امام کج شدن دای چشمه داد
چون از طبیعت جلدیاز نمود
فوقین زائل شود بسوی سست
و چسبیل نماید بسوی سست
پایین کشیده و بشود شش
عصبها بخوابد باشد که در غشاء
درمانا نداشت شود طبیب و حلیله
چسبند کنند ۱۳

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

91

15

[illegible][illegible]

می خواهند که آب و تر جمع شود و بعضی را مایه می خورند و اینها باید که کلهای لطیفه چون شیاف طراحت مانند آن در چشم می کشند و این تدبیر گفته شد بر سالی
اجناس مگر قین منتهی که صلاح وی بر خلاف این تدبیر باشد مثلاً در قین منتهی که دست که مخاطات و هندیهای خوردند تا کما بقوم معتدل را پوشیده نیست که در تمام قین
بعضی وقت در اصلاح پذیرد و بعضی نیز صلاح پذیرد و بعضی که نظر نیست تمام و بهر طرف و در معاینه بر بعضی آسان نماید و باشد که بعضی هرگز صلاح نیابد بکمال و ظاهر عین صلاح
و طریق قین چنان باشد که بعضی که نگاه کنند تلخیص مانع نیست که آنان باز دارد و چون صمد و کام حال غیر آن اگر از این مانع چیزی باشد نخست علاج باید کرد و قین مانع غلبه
و به حال پاک کردن آن از زرد که قیاح کنند و زردی باید کرد و اگر بود و بود و بهر موضع روشن که سایه دارد و بر باشی نرم نشانند و بعضی که از زردی پاک کردن
را بسته باز دهند و دستار از بر ساق و در هم گذارند و خوشی را گویند که کمال مقابله وی بر کوی نشینند تا از موضع بلند تر باشد و اگر چشم دوم صحیح و سالم بود و از بار فاده معتدل و معتدل
بستگی نیکو درین فایده که یکی یار را یکی طبیب با فایده بجا آنست که اگر دیگر چشم بسته باشد حرکت کند و چشم دوم را نیز در حرکت در و بدان جهت قیاح شفا شود فایده
آنست که چون یکپاشه گردد و دو خوابد که از بسیار نشانهای چیزی حاضر برسد و او خبر بدست آن نباشد که چشم دیگری هم بیند اکنون بدانکه گاه به طریق مذکور بجا نشسته
بفرمایند تا از پس پشت او شود و هر چه باید دست گرفته نگاه دارد و کمال بدست خویش پاک لای او بردارد و چشم تمام یکپاشد و بسیار را گویند که تا قیاح طبع طبیعت بچشم می رسد
بسی که گوشه چشم باشد که جانب بینی است و این گوشه را ماک گویند پس طبیعت بنال قسمت بر موضع که قیاح خواهد کرد و نهاده آن کند بر آنکه یکی آنکه اجبر کردن بجا برورد
بیا زاید دوم آنکه بگرد و نشان بر بر تبقیه عین است یا نه آنکه هر چه است بر گوشه چشم باید که سوی گوشه سمت برابر تبقیه باید چنانچه اندکی بر تبقیه بود و زرد تر نشانند و دوم آنکه
اگر از تبقیه است نشان نماند می تواند که چون طرف حادوی بر تبقیه نهاده خواهد شد و بهر یک که قیاح بود و نشان که ثابت می توان داشت مطرور است و جهت از روی قیاح و قیاح
بسی که نشان در جبهه است و اگر چشم راست بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ بدست راست گیرد و در طرف جهت که زیر است بر موضع نشان کرده و بهر دو
بقوت تمام بروی اعتماد و غرض آنکه مایه ترنگانده شود و درین هنگام از آب جام و صابون دست دوم یککهای چشم و چشم را بجا بدارند تا بسیار دیده را نتواند و آنچه که چشم
بناست نرم باشد و بهر جهت قیاح وی او صفت نشکافده نشود باید که از دست بردار و از اس آن جایگاه را نخستین شب که در قسمت در آورد و در هر چو تکه باشد پس از آن زمان
نیمت نگاه کند تا هر چه است از پس قریه بنید و صفت را تا بار بار تبقیه با اگر معتدلی کمتر از نیم جواند گردد و او باشد و اگر معتدلی که در نیک است و موضع قیاح کش گردد و پس
چون هر چه است برابر تبقیه نماید و بال صفت بین ابهام افکند برسان آنکه کسی از کار بر آید و بسیار دیده را بشارت و بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
آن روز باید که هیچ نخورد و باشد اگر نفس گشتن آغاز کند غرض خورده اندکی باشد و بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
و بهر دستگی و سیرینی گرم دزدان نزدیک چشم در برسان آنکه کسی بیا شد و دوم یککهای صواب باشد و معتدلی از این آسایش چشم است پس چون در و چشم
سبک شود و غشایان اگر آرد باشد و نشیند صفت را با دستگی بگردانند یا از پس قریه بنید اگر صفت بالای آنست پس بنال صفت را با دستگی بگردانند و اندکی باز
و آب لب صفت فرو نشانده است تا که آب فرو نشیند و عمل عمل که از آنکه نشیند پس بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
را از از روی تبقیه که آرد و زردی بیرون نیارد اگر دیگر باره آب عاده کند باز و زرد تر تا زیر اگر که صفت بر آورده باشد و آب عاده کند و بهر دستگی و سیرینی گرم دزدان
در چشم بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
غلیظ تر از قین تر باشد و بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
بدان موضع که باید بر دانه گفته اند که اگر چنین بود و بهر تفرقی مانع و بسیار با که اندرین وقت بسیار رانی آید بجا
خوردند و باشد که بی قصد طبیعت اندکی خون باید پاک نیاید داشت و آب عاده را تا قیاح خون توان خورد نشانده است و قیاح خون آب و دخل بسوزد و نیست کند
فزع و دیگر نشانند آب آنست که اگر خون را کین کند و آنجا که لفظ و علت طرفه پدید آید و تحمیل شود و باید که آب فرو نشانند آب عاده

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۹۵
طیغ جہانگیر

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

قولم که اگر
 ان با عیال و اولاد
 الی آخرت و در دنیا
 بکار خیر و در آخرت
 که با شرف کند و از اولاد
 بسیار دنیا و آخرت
 قولم که اگر
 قولم که اگر
 گفتند که اگر
 میباشند که اگر
 و غیره و در دنیا
 اسب و در دنیا
 باشد که اگر
 که در دنیا
 دنیا که اگر
 او و در دنیا
 تحقیق میدان
 را و در دنیا
 ۹۹
 بدو و در دنیا
 مطبوع باشد
 عصره را و در دنیا
 واجب است
 و غیره است
 که از آن
 بود و در دنیا
 گفته و در دنیا
 و در دنیا
 که در دنیا

[illegible][illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

علاج درود هم علاج ایندیرین است که از درود هم برودان کی آنکه تو شمع منور می آید و می گویند و خلقیه تو را حق باشد فطرت کشف تو به علاج درود می شود و اگر در

وَمَا أَشْرِقُ شَيْئًا مِّنْ بَازِنٍ إِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدٍ لَّا يَكُونُ لَهُ جُنْدٌ وَلَا يَكُونُ لَهُ نَصْرٌ مِّنْ أَحَدٍ وَلَا يَكُونُ لَهُ نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ فَذَلِكُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ

و چو پدید هیست که هر اهر از اندکس باشد چو ارا انداها معلومت در کالج حروف و هیئت ادای آن است و لفظ جمیع کمال ادا کنند و کجاست که در این

چهارم آنکه بسبب بحران مصرف و باطل و بیکار و موجب گری شود و چنانچه در انتهای امراض حماد و حمیات صفراء و حار من سگ و در علامتش ظهور زنا و صفراء و علامت آنکه شعله برون می آید

استغفار داده کنند مطیع بیدید باشند آن و هر چه باشد دادا با مثل فرزند پس از تنبیه بهتر بد و مع عفو در ارمان و اگر گوش بچکانند بادت مطیع باشند و دادا اگر بیدیدین

فایده شدن در صفت و اوار الرمال اناتریش بستانند و نه در تحم (دی بر و ان آتند و قشر قالی دارند پس دانند سادی و پیشترند و آب و گلیگیرند و در ان قشر غلیظ اندازند

در طب ابو یوسف و آلاناسه سمع افق و محمد شطرنش ذکر می شود و بدانکه سور مزاج حار قوام اعصاب را خشک کند و میسرود و بدالاسب قوت می رسد و خفاج می یابد نافذ غلبه و اندیشه در آرزو باز

بیبی بیکشیف تو ام الت سیم را کشف میسازد و روح را از نفوذ بر مجرای طبعی باز میدارد و در تمام عصبهاست که گنبد بدنبال عصبی از اجزای وی بر عصبی می افتد و در

روح را مسدود عیانزد دوران ویال پس خفای می آرد مانند حار و مانع نفوذ روح سمع میگردد و معلما این قسم است که در عرق کوشا و ج محسوس بغیر تعقل و بدون فاعلا

و در دگر می متغیر شود و در دنیا که آن آفتاب شسته بشود انضا را با دوام زیست که التماس از خود گذوش دور حالی آن تا ناگه یاس بود تو هم قد صوم و بیداری و غم کون ای سبک خیز

و بعد از ششم در وی منور و انوری پیدا آید و رنگ سیاه دیده شود و چنانچه فرموده اند اگر طبع به طبیعت تنافی نشود بمحضات فتق فائده سود مزاج مانع رطبه کسب گری بود

مادرست انداختن زکریا ترک کرد و با تمام اسباب و اعلانات نیز تعقیبیت شیخ نمود و علانیات تبدیل مزاج کرد که سبب باشد بر او اغذیه و نظرات و حکومت و حکومتی مناسب شود

عَلَيْكَ عَلَيْهِ خَامِ مَبْهُوِي عَصَبِي أَنْ كَلَّتْ سَمْعِي مِنْ رِيْزِ دُوبَا شَيْبِ رُوحِ نَفْسَانِي نَادَتْهُ دُورِي وَبِالشُّرُوتِ كَسِ نَابِلٌ وَدُودِ عَلَايْنِ اسْتِ بِخَيْرِ كَالِ كَلَمِ دُودِ دُوبَا

سید زب گروش چکانه ندگیم: ایلمنج خند قوتی در برگ خار و در زنگوش و خام و در بنجاسف و معتبر و دلاوت و تکمید نمایند بر پس گردان دین گروش و سداب و معتبر و فسنجین

سرگزشت و آب نمیدیند و در آفتاب بنزد از قیاس بر سر آفتاب سخت گفته و از قیاس در گوش نمیدانند و این طبع گوش اندر رود و خاندان در گولای گوش

خدا را این باید کرد تا اوست بخشنده و مهربان باشد و خداوند هر چه اندک او شکر چنانکه ننهیدیم باید سر بر زمین نشاند پس اصل از تسبیح است و از ذکرش اندر نباید بچکانید و این فایده دارد

[illegible]

بیکرم در گوش چنانند و صیاح بخوار است کرم در گوش رساند یا کجاست رفته ترا بکرم گوش بداند تا چو عذاب بشود خود بخود بیرون آید و الا با کثرت غصه و تنگی سنان

تسلیم استخرج اسپهبد خواهد شد و اگر تخم سپیدان را در یک چوبد مسکین بکشند و نقد سازند و بگوش اندازند و سصد روز باران پس آنرا در یک کعبه یا بر جوان آید و در

چنانکه با هر سبیل رخا و لیلیں در ناندان محرمی دستگیر شد عظمه آوردند بیدقت سر وعنده الحاق اس دین و بنی نگیند

۱۰

چنانچه آن گوشه نازل و از آنجا قوت عطش باطنی نشد و حشرات برآید و طریق دیگر آنست که زردانه مرغی بسیار زرد زرقه است و غیره لعلک که در جوف و

قلم و خط و کتابت
 استادان و محققان
 و نویسندگان
 و محققان
 و نویسندگان
 و محققان
 و نویسندگان

[illegible]

و این کتاب در دسترس عموم قرار گیرد و به این ترتیب به نفع مردم و به سود کشور باشد.

مجلس شورای اسلامی
گروه تخصصی حقوق کیفری
مجلس شورای اسلامی
گروه تخصصی حقوق کیفری
مجلس شورای اسلامی
گروه تخصصی حقوق کیفری

[illegible]

۱۱۳
 علی قلی خان
 میرزا علی قلی خان
 میرزا علی قلی خان

خبرهای در دستشمال نظرون باز ده شفا

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دہلی

[illegible][illegible]

سید محمد علی

110

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, arranged in approximately 20 horizontal lines. The ink is dark brown or black on aged paper. A large, stylized calligraphic flourish or signature is visible near the bottom center of the page.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a historical manuscript or letter. The handwriting is cursive and fills most of the page area.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

141

[illegible][illegible]

[illegible]

تبرکات

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a historical document or manuscript.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script, likely a manuscript or letter. The text is written in a cursive style typical of historical Persian documents. It begins with "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful). The main body of the text discusses various matters, possibly related to governance or administration, mentioning figures like "شاهنشاهی" (the monarchy) and "وزارت" (ministry). The document concludes with a signature and date.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد دوم

طائر النعمان

بقلم کاظم

در بیان مفاصل و احوال و عادات و
در بیان مفاصل و احوال و عادات و

بار یکست بعد از از شکست مگر بیاری که تر افتد که سبب اطمینان می شود که سبب نرسد به شکست بیج اندر یک فصل از سوره مزاج حکم
 در این بر چهار قسم است قسم اول گرم بود علامت دهنی خشکی مغز و دست دهنی خشکی زبان و قلت اشتها و تبش شکم و سوزش منهن و درخی قار و در
 اگر بی طبعس موضع جگر و تبش پیدا بودن و در جگر ناپودن و بدانکه هر یک علامت بر وجود سبب که سازج است یا مادی داده که امست جهت طالت کما
 چنانچه بارها ذکر یافته و اینها اگر داده خون فاسد باشد گرانی اعضا و شیرینی یا شوریدگی در من نشان و بیست و اگر مادی و صفر بود زردی و گشتی و در حال صفراوی نشانه
 و بیست علاج اگر سوره مزاج ساده باشد تهر بر کفایت کند و اگر مادی است که سبب مادی تنقیه باید کرد چنانچه در دوسوی فصل که گفته اند فاسد از باطن ابطی
 و اگر از فصد مانی بود حجامت نماید و طبع را بطبیخ بلیا خیار شیرین آینه بکشد و مانند آن بر چوب مناسب بود چون نفوس تر سندی و آلو و ترنجبین
 آینه و مانند آن و در صفراوی آنچه در دوسوی است که بار آید و گفته که بدان حاجت نباشد که غرض از ضرورت و در صفراوی حاجت تلخیه بیشتر از دوسوی
 مملو است و آنچه بر تهر بر کفایت کما آب کاسنی و سکنجبین است و آب انار برین دشریت منحل و شیرین تخم خیار برین و اما آب اسپندول با سکنجبین و مانند
 آن هر چه بود و سبب مخفی پس بکار باشد فوسه پدید و در صارت که در خیار بار رنگ و آرد و جو و عدس و فوسه و منحل و گل سرخ و مانند آن
 بر موضع جگر و در آن وقت که کثرت تهر بر سبب حاجت است و آنجا که تهر بر بیشتر مملو بود و در دوش سرگردان آب جو که در دوسوی و سدر طمان نری
 پنجه باشد سبب و شیرین که در دوش با جها شیرین و مانند است و بدانکه آب کاسنی و دفر فوسه فراوان و مجموع در زمست جگر نفع کلی دارد و آنجا که
 سده مغموم گردد و بیشتر تهر بر دوش و در دوش فوسه با یک شود و آنجا که طبع نرم بود و قرص طبع شیرین و جگر بار بید و سبب و
 شربت ناض درین صورت کثرت موانع است و باید دانست که درین مرض طعمی که در دوش فوسه بود نباید داد و مفرست فاسد اگر از سده هم بود
 که در شک و آب انار که جگر مفید است لیکن هر گاه طبع نرم بود و فوسه حاجت افشته باشد و برنج بریان کرده با زرشک و ساق لقان داد
 و اگر طبع تبش بود و در غذا مزورات اختیار نماید که با انبر بالیس و ترنجندی و مانند آن پنجه باشد و مانند آن که با سبب از خوردن گوشت
 مجتنب باشد و عند الضرورت گوشت مرغ یا حلوان تناول توان نمود و اصلاح نموده فاسد حسارت غالب بود و احداث
 مانیولیا و دمنیل و جرب و جرات نماید و تفکی شل در شراب و با زرد آب گوشت بر آید و سقرت شود و دلیل ضعف جگر است و سبب
 تفکی نشان عفونت کبد قسم دوم آنکه سوره مزاج سرد بود علامت بر دوش جگر نشانه در رنگ رو بیست و پنجه و وجه و قلت عطش و سبب
 زبان و لب و قار و دره و نفور نبض پس اگر مادی یا پنجه بود و غلظت قار و دره و در حاجت و رنگ و سردی طبعس دهنی یعنی بران گواهی دهد و درین قسم
 شکم اکثر مستعمل میباشد و علاج در سازج تخمین کافیهست و جهت تخمین جگر ناما نشاید و در آنکه کم دهند و مانند آن و اگر بر باد و آریانه و سبب
 بگویند و در طبع گلقداری آینه نباشد و در آب باشد و باید که آینه تبش و سبب از آن در قسط و سبب و گل سرخ و زعفران بار و غن موسس و
 نادرین آینه بالاسه جگر ضا و نمایند و در مادی تنقیه بلغم از آنچه مسمول و در باشد فایده چون مار الاصول و حب صبر و یا مزاج فیکر و خنده آن
 از طبع بلیا فیه است و طبع زوفا بکشتال دوا را که کم بین مرض مخموم است و سبب برین غذا انجا گوشت دراج و تهر است که با بخود و زیره و شنبه و در حقیقی
 و خولیان پنجه باشد و فاسد و طریقی درین علت مناسبت و باید که در دفع داده مبالغه نکنند تا بدول نه انجامد و آنجا که اسهال مضطر بود
 تخم پندار که بازی حرم گویند و تخم بیکان و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگللاب تر کرده بهمند قسم سوم آنکه سوره مزاج
 خشک بود و علامت خشکی جگر و خافت بدن است و خشکی زبان و دهن و شنگی به مملو است و قلت خون و کمی بر از سبب اگر مادی
 سودا باشد ترس داند و در فکر فاسد نیز پیدا باشد علاج در سازج تر سبب کفایت کند و در مادی تنقیه باید بخور و آینه تبش و سبب

فصل از سوره مزاج حکم
 در این بر چهار قسم است
 اگر بی طبعس
 چنانچه بارها ذکر یافته
 و بیست علاج
 و اگر از فصد مانی
 آینه و مانند آن
 مملو است و آنچه
 آن هر چه بود
 بر موضع جگر
 پنجه باشد
 سده مغموم
 شربت ناض
 که در شک و آب
 و اگر طبع تبش
 مجتنب باشد
 مانیولیا و دمنیل
 تفکی نشان
 زبان و لب و قار
 شکم اکثر مستعمل
 بگویند و در طبع
 نادرین آینه
 از طبع بلیا فیه
 و خولیان پنجه
 تخم پندار که بازی
 خشک بود و علامت
 سودا باشد ترس

[illegible][illegible]

بیاورد زیرا که احسان نقل مذکور از اشکال کبیر است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کبیر سراسر تمام نفع نتواند بگذارد و زردی رخ
 میشود و لا یم نقل نمی که مایع بود و کبیر سست و در جگر محسوس نمیشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در بزرگم رنگ قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پس پدید می آید و کبیر با شد و خون که در قفسه برآید سودا و صفرا و اسهت در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جهت عدم توجه سودا و اسهت در ضعف و افتد در اکثر مودی میشود باستقسا یا قوی یا یقینان در باشد که جگر بکوه و قوبا و اشغال آن احشا
 نماید و بر وزن آن ضعیف و در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنکه در جگر افتد و در جایگاه خود نماند و کتک آن بپشت
 واقع شود و مقدم آفت در آن عده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بفراتر است سینه و آلات تنفس باشد مرنه خشک و سوزش پیدا بود و آنچه
 بپشت است مراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه بپشت است رگرم باشد احتباس حقیق یا در آن با فراط گواهی دهد و ضعف
 موده و کتک در کتک خویش تفصیل مذکور است و آنچه از اسهت مزاج باشد به جمیع اقسام ساق و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی بکلی
 و آنچه از مده یا امراض ایی یا درم یا شقی باشد هر واحد ازین مفصول غلطه گفته آید انتشار اسهت ایی آنچه از مده است عصبی باشد خستین و بپشت
 با آنچه مخصوص بولیت و امراض جگر نیز لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از مودی در طوبی می افتد اتمام کرد و دانند که علاج ضعف جگر بکلی
 که خوشبختی بعضی باشند چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفوان و اشغال آن باید کرد و کلا و طلاء و حبس لیمان همراه موز دانه کوفته و بلور چینی
 اشغال آن خوشبو و ساخته تمال کردن مفید است و آنچه از کبیر و مکیو و دیگر در اشغال جگر و ضعف پدید آید بوسه و ماسک یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر وقت مخصوص است بدانکه قوت با ضمه را از یاق ارابه و شکر بنیا خوردن و مبرگانا و پوست نار و لاد و در کوفته و
 بخیه و کلا بکینه بر جای گذاشتن و قوت دهد و قوت جاذبه جگر را فستین و صلیک و گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در اینجا و ویه قالیقه
 نتوان داد مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبیر مرغ و سیاه بخره غذا باید خورد و قوت ماسکه جگر باورش
 بر سبب بیاورد قوت دهد و او ویه قالیق طبیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و کرفس و مبر و افه را مارا بچین و بچین و بچین پرورده قوت دهد و نیل
 و فصد اسلیم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و طعم کردن سودمند و فصل سده کبیر
 و این را چند سبب است یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یکدیگر است و سبب سده و می شود دوم آنکه درم و جگر افتد سوم آنکه غلظت
 لزج متولد شود و سده آن در این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلظت و لزج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلیظ از مویجات
 سده کبیر است و کتک بپای بد نشین و اشیا فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیق با یث چون زعفران مانند آن خوردن اکنون بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خاصه اگر سده در مجرای بود و وقوع سده در مجرای جگر نسبت به جگر کمتر
 زیرا که هر چه مجرای سده صافی است و با وجود آن رگها بحد سبب و فراخ است دوم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از بزرگم و سینه و سینه و سینه
 می پذیرد و تب احوال می نماید و کتک بکلی نماند اما سبب با وسوم آنکه در و نباشد و این نیز عند قتل سده و نابودن و سده چهارم آنکه سعال غسالی بدین
 آنکه بزرگم یا کثیر از طوبی برآید و این وقتی است که سده در مقعر بود زیرا که چون سده در مقعر باشد کبیر سببی جگر نتواند رفت و همچنان آنکه کتک بکلی
 باشد که سده عدلی هم باز هم از سده ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنکه است که سده در مجرای بود و شدت زت و قتل بول بحسب کثرت
 سده و بدانکه از لوازم سده کبیر است که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ مائل بزروری باشد مثل بر تانی و بسیار که صفیر و نفیر و سینه

بیاورد زیرا که احسان نقل مذکور از اشکال کبیر است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کبیر سراسر تمام نفع نتواند بگذارد و زردی رخ
 میشود و لا یم نقل نمی که مایع بود و کبیر سست و در جگر محسوس نمیشود مگر اندک مدت و نقصان سهم بقدر تحمل ماسکه است و آنچه در ضعف
 اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف و افتد آنست که بول در بزرگم رنگ قلیل المقدار برآید و بدن متریل بود و رنگ چنان
 نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است پس پدید می آید و کبیر با شد و خون که در قفسه برآید سودا و صفرا و اسهت در وی نمایان بود و اشتها
 بر او نشود و جهت عدم توجه سودا و اسهت در ضعف و افتد در اکثر مودی میشود باستقسا یا قوی یا یقینان در باشد که جگر بکوه و قوبا و اشغال آن احشا
 نماید و بر وزن آن ضعیف و در هر وقت بسبب ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض آنکه در جگر افتد و در جایگاه خود نماند و کتک آن بپشت
 واقع شود و مقدم آفت در آن عده و در جگر و در آن شام و است مثلاً آنچه بفراتر است سینه و آلات تنفس باشد مرنه خشک و سوزش پیدا بود و آنچه
 بپشت است مراره یا سپر باشد و تان زرد یا سیاه پدید آید و آنچه بپشت است رگرم باشد احتباس حقیق یا در آن با فراط گواهی دهد و ضعف
 موده و کتک در کتک خویش تفصیل مذکور است و آنچه از اسهت مزاج باشد به جمیع اقسام ساق و مادی مذکور شد و فصلش تطبیق وی بکلی
 و آنچه از مده یا امراض ایی یا درم یا شقی باشد هر واحد ازین مفصول غلطه گفته آید انتشار اسهت ایی آنچه از مده است عصبی باشد خستین و بپشت
 با آنچه مخصوص بولیت و امراض جگر نیز لازم دانند و از آنکه ضعف جگر در اکثر از مودی در طوبی می افتد اتمام کرد و دانند که علاج ضعف جگر بکلی
 که خوشبختی بعضی باشند چون دارچینی و قنقار او فرو مرز عفوان و اشغال آن باید کرد و کلا و طلاء و حبس لیمان همراه موز دانه کوفته و بلور چینی
 اشغال آن خوشبو و ساخته تمال کردن مفید است و آنچه از کبیر و مکیو و دیگر در اشغال جگر و ضعف پدید آید بوسه و ماسک یا سپر
 اکنون بیان کنم هر آنچه بضعف هر وقت مخصوص است بدانکه قوت با ضمه را از یاق ارابه و شکر بنیا خوردن و مبرگانا و پوست نار و لاد و در کوفته و
 بخیه و کلا بکینه بر جای گذاشتن و قوت دهد و قوت جاذبه جگر را فستین و صلیک و گل سرخ یا ب زشته ضما کردن قوت دهد و در اینجا و ویه قالیقه
 نتوان داد مگر جهت قوت جگر و هیچ گونه غافل از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبیر مرغ و سیاه بخره غذا باید خورد و قوت ماسکه جگر باورش
 بر سبب بیاورد قوت دهد و او ویه قالیق طبیب مفید است و غوره زیره باب سبب ضما و کرفس و مبر و افه را مارا بچین و بچین و بچین پرورده قوت دهد و نیل
 و فصد اسلیم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض همیشه خورون و دارچینی و زنجبیل و فلفل و طعم کردن سودمند و فصل سده کبیر
 و این را چند سبب است یکی آنکه رگها رگها در اصل خلقت با یکدیگر است و سبب سده و می شود دوم آنکه درم و جگر افتد سوم آنکه غلظت
 لزج متولد شود و سده آن در این کثیر الوقوع است بدانکه حرکت بعد طعام خاصه که غلظت و لزج و شیرین بود و تمام خوردن شراب غلیظ از مویجات
 سده کبیر است و کتک بپای بد نشین و اشیا فاسده چون گل و گچ و چیزهای قالیق با یث چون زعفران مانند آن خوردن اکنون بدانکه
 سده را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود خاصه اگر سده در مجرای بود و وقوع سده در مجرای جگر نسبت به جگر کمتر
 زیرا که هر چه مجرای سده صافی است و با وجود آن رگها بحد سبب و فراخ است دوم آنکه تب نباشد و این در ابتدا از بزرگم و سینه و سینه و سینه
 می پذیرد و تب احوال می نماید و کتک بکلی نماند اما سبب با وسوم آنکه در و نباشد و این نیز عند قتل سده و نابودن و سده چهارم آنکه سعال غسالی بدین
 آنکه بزرگم یا کثیر از طوبی برآید و این وقتی است که سده در مقعر بود زیرا که چون سده در مقعر باشد کبیر سببی جگر نتواند رفت و همچنان آنکه کتک بکلی
 باشد که سده عدلی هم باز هم از سده ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنکه است که سده در مجرای بود و شدت زت و قتل بول بحسب کثرت
 سده و بدانکه از لوازم سده کبیر است که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ مائل بزروری باشد مثل بر تانی و بسیار که صفیر و نفیر و سینه

[illegible][illegible]

و نشان الفجار و شکار غنای وی است که قشعر برده و فاضل در بدن از آنجا برآید و بدان سبب کسی بدیدار او داده که از جگر برآید و چهار سال بران
یا با سال منفی شود و بالقی و این بیشتر در دم مقهری افتد یا در دستخیز گردد و این نوی است که در دم و بدست و بنامیه کلیه بر کند یا سینه نماید بجان فطرت
که این شرب اسهال است که رزقی در آنجا جمع میشود و در مقهورت و بول و براز و قی اشری از ریم بدیدی آید مگر آنجا که بعضی از ماده بدین موضع
نگرید بعضی بسوی معده و اما یا کلیه برآید اما هرگاه که ماده به تمامه بجانب فضا نرود که باشد و در بول و براز چیزی از ریم ظاهر نشود و بدین حالت
استدلال بر افجار در دم از حد و شق قشعر برده و خفت اعراض و است شدن آن اسهال نوزاد کرد و الاضما بالاسه معده که جای آن و است
کمرانی الفجاب ماده محسوس گردد و باید دانست آنجا که ماده بیرون سد برآید و در بول و براز اگر ریم سپید بود دلیل نفع ماده باشد و اگر مشابه در
برو نشان قندور نفع باشد علاج هرگاه بداند که ماده ردی بجمع می نمده است مانند نفیض و حجامت و تلدین الطبع و در دست طهارت و رو حات
تا باشد که ماده مستخرج نشود و از جمع باز ماند لان جمع الماده فی الاثنا عشر معدو حکا فی العنود الرکس لیس مجبور و در هرگاه این بر سر بیرونند به سبب
مالغی نوزاد کرده و ماده مجتمع بود چیزی را می نزنند و ضا و کنند تا زود بخته شود و چون بخته گردد و سر کند و در بول یا براز ایتی منفی شود و در دست
تا عذوب تمامه پاک گردد و در آنچه باین کار آید شربت کنند سست گلاب مخیمه با سکنجبین یا با راشعیر تنبا یا با راعسل به و از غنیست و کدکات شیر و تخم
خیارین و تخم خربزه با شراب عاب و شراب خشتا ش و شراب نیلوفر یا کرده و پنجان جلای که از دنیا و ج کفرش با دیان و انیسوی و نبات با سست
و هر یک از این که مذکور است بقدر بقیه حرارت و بحسب بیدون و نامودن تب و قنای حال به نهد و چون در مساحت از شراب این مگذرد چیزی که
المع قمر حرج چون است با شیاالی که آنرا بکبر برسانند آغشته بنوشانند و در الم معنی گرشت ردی مانند که کدر است دوم الاخرین و مانند آن و این
در انبات مفید است مصطکی و تخم کاسنی و گل ارستی بر یک شقالی کند و خون میا و شکان دگل سرخ و طباشیر هر و در و شقال کوفته و خخته
سندوق ساد و شربت و در دم و در مبرق و در اصل یعنی رساننده طعمات بجا بر نیست تخم کاسنی و تخم کرفس مانند آن در سکنجبین یا با راعسل آغشته
ایضا به ای تقویت و تبیین بکبر صندل و اسان اکمل و معطکی در او ندر و کس ضا و سازند و حبت حلفه قوت آشیایادی عطریه و قنص چون در عطران
ماند آن از شراب الهیه ادهان موافقه استعمال نمایند غذائی که درین مرض توان خورد مایه خربست صندل که از لبانان ناید و عن بادام و کبریا شنبه
و کزک و جعفری و بخت و شربت و گوشت طیور و شیر تازه بقدر شیرین کرده و شنبه اگر ماده بجانیه و ده نامل بود و سهل مندا و خفیف و اگر بسوی گردد و نشانه
دانش باشد نبات و منده و اگر فجمای بونی روی نده علاج استقضا از قی تدارک کنند و بناد اصعب و کمال انغفی فصل در هرگاه که و این علامت
نادر و موقوع است و علامت و است که حرکت و سوزش در بکبر پیدا آید و آنچه در سوزش را کیم ندر که رست به پدید آید و باشد که بر پوست آن نوزاد شود و ظاهر
شده و باشد که قشعر برده و فاضل افتد علاج آنچه در سوزش حار مادی ذکر یافته از نفع و اسهال اگر روت برید و تدریس نیست باید که شربت غذیه و
حبت چوب بجا ببرند و از نفع و علم فصل خرقه آگه در این علتی است که مگر بی طبع و بکبر اختلاقی متحرک شود و و نیز از وقوع است لهذا اکثر
که تبیین در وزن خالیست و سبب این علامت قنص سسته و در کبر و علامت است نیست که بعضی اوقات که در می در یابد بجا خورد که می جلد پیدا و که نامر
نفر سینه اند و این کیفیت بخندد و زائل شود و بنگام زوال آن علامت مقلد بخبره بسوی سر محسوس گردد و با که با حقیقه ای ندری پدید آید بکبر و با
پیشانی عرق کند علاج برای تفصیح سده که سکنجبین بزروری که در وی با میران و زعفران و زرد و مانند آن غشیات مناسبه باشد و جهت تفصیح خلط و
نشو و افروز آن شامه و دانستن و نشان بکبر برنده و آنچه در سده آفته شد بجا حبت است و انال نماید فصل در حصه و ککبه سبب حصه در ارض
بجوش حصه که گفته آید و علامت وی است که هرگاه که حصه در معده می شود و حصه که بکبر سبب می نماید قی عارض گردد و نشو

[illegible]

در دگرگذاشتن بود و در صلابت عامه بود و در قیاس صلابت عامه دان کردیم که گاه باشد که در بعضی از اعضا صلابت دگرگون شود و در بعضی از اعضا
 برگاه و فصد کنند خاصه با سلیق این سرگراخت بکشایند و خون پیزی شبنم بر مل یا بند و قال السیدی الی و بدت فی وی رمل اکثر
 نفست و اختنجه فوجد بر رطل بر قیاس و کثرت احدی و العلامات فی کبدی فالتفت ان الرطل یزید فی علاج غلظتین مفتضات حصاره که
 در حصاره کلیه گفته آید به بند و لخته در رات لوشانند تا پاک گردانند و هر چه در حصاره الکلیه گفته شود علاج نیست فصل تفسیر الکلیه
 باید دانست که در بعضی مردم سبب از اسباب بگر خورد باشد چنانچه ممکن است که بمقدار کلیه بود پس هرگاه غذا بیشتر از مقدار مورد شود و بواسطه
 صغر حجم بگر صفت کیلوس در وی گفته و احداث سد و الام و تمدد و ثقل نماید و بدان سبب قوی وی ضعیف شود و در فهم وی مختل گردد
 و باشد که بدرب و اختلاف انجامد و علامت این مرض آنست که گرانی و باور شدت نفخ و دگرگونی و بیدار آید و غذا اگر چه سنگین است لکن خورد
 گرانی آن در بگر و ضعف بدن و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و بارکی که گاه بران گواهی دهد علاج هر قلیل الحجم و شیرین و از سبب انفعود
 باشد چون زرد و تخم مرغ نیم پخت و گوشت مرغ و بکره و تناول کنند و غذا مستغرق خوردند چنانکه اندک و جهت محافظت از او و هر چه
 مدو سسل و نفی بگر لطیف و محل بود بکار سبی بر بند چون شربت بزوری و بار الا معانی و یا ریح فیه و فصل در قیام الکلیه و این عبارت است
 از اسامی جگری و وی ششش نوع است قحطی و غسالی و دوشوی و صغرا و می و مشدیدی و قشاری نوع اول در قحطی و شیخ ریم با گویند
 و سبب وی انفجار و باید بگر است و در و بدیه گفته شد نفس و دم در غسالی و این چه آید به بود که در وی گوشت ششستر باشد
 سبب وی ضعف جگر است و آن نیز گفته شد و بعضی اطباء برانند که اسامی غسالی بخوردن موثر است و بود علی این را جریه است
 نوع سوم در وی نوع را زود و سستار یا رکبه گویند و از سبب فتدکی آنکه زود متعادل چون عافه و کثرت و با سوز و خیران بالان
 و بدان سبب خون در بگر شود و اندک پس طبیعت آنرا نوع کند پس اسعاد و ام آنکه خون را کلان چون رسیده و یا منقطع گردد و خون که مقتضی او پیوسته
 ریح الفوقری نموده بگر باز پس شود و بگر آنرا نیز با سماند قح ساز و در این قسم اسامی از طولی مان تعلیل بگیرد و باید دانست که در و بدیه
 زمانی بدید اعضا مذکور را در اختلاف نفوذ غذا و احداث و دستخار یا بزرگ نوع است و بدیه تعلیل بر این اسامی را در نوع غلظت و در طولی مان
 نه از آنست که طبیعت قطع آگاهی میاید پس از تولید غنی که نفی به آن عضو است بازمی آید که چنانکه در و بدیه است که اعضا در و بدیه
 مقطوع از کثرت تغذیه سیر سگر و ند پس غذا که تر میخواند و بدان سبب است که در آن غذا نیز کم شود و پس خون نیز کم میزد و با این دو کم که تفرق و تقابل
 و بگر از آنست و بدان سبب خون منقسم گردد و پسوی اعضا پنا خیزد و پس بیل نه شیخ بیان کرد و از آنجا با معارف و آید و سبب آن قیام الی انفجار
 گرم جگر است یا کثرت امتلا که بشق انجامد یا ضربه یا سقطة قوی و خیران علامت قیام کبدی که بشق متلا خون بود و بگر بدین نوع تفرق الا قیام
 آنست که خون و فطه مقدار کثیر بیرون آید و باوقا است بیا عد بود و عدم الامتلا و اعتبار سیلان مقدار گواهی دهد و گرانی و الم در نواحی بگر
 بگر در باید بیا را از علامت خراش روده چون وجع اسعاد بر آمدن خون مختلط سبز بهیج باشد و باید دانست که از بگر تر جدا آید و هر چه بگر
 بوی از پاره شود و بخلاف آنچه از روده باشد چنانکه فرق بینا در آخر این فصل تفصیل گفته آید اما علامت اسامی کبدی و موسی از تفرق الا قیام
 افزیده آنست که به نمر است نبود و عدم اسباب موجب وی بران گواهی دهد و در باقی علامات با متا بر شریک است و علاج انچه از امتلا بود و باید
 بجهل و نکوشند مادام آنکه ضعف پدید نیاید زیرا که در حبس وی قوف است که ما در بعضی دیگر نیز ذکر از سبب شرف بود و چون این نوع است
 صواب آنست که قبل از نفوذ ضعف فصد کنند تا طبیعت سبک شود و چون ضعف روی نموده باشد و آن حکیم را باید بیا را باید که ماده را

در دگرگذاشتن بود و در صلابت عامه بود و در قیاس صلابت عامه دان کردیم که گاه باشد که در بعضی از اعضا صلابت دگرگون شود و در بعضی از اعضا
 برگاه و فصد کنند خاصه با سلیق این سرگراخت بکشایند و خون پیزی شبنم بر مل یا بند و قال السیدی الی و بدت فی وی رمل اکثر
 نفست و اختنجه فوجد بر رطل بر قیاس و کثرت احدی و العلامات فی کبدی فالتفت ان الرطل یزید فی علاج غلظتین مفتضات حصاره که
 در حصاره کلیه گفته آید به بند و لخته در رات لوشانند تا پاک گردانند و هر چه در حصاره الکلیه گفته شود علاج نیست فصل تفسیر الکلیه
 باید دانست که در بعضی مردم سبب از اسباب بگر خورد باشد چنانچه ممکن است که بمقدار کلیه بود پس هرگاه غذا بیشتر از مقدار مورد شود و بواسطه
 صغر حجم بگر صفت کیلوس در وی گفته و احداث سد و الام و تمدد و ثقل نماید و بدان سبب قوی وی ضعیف شود و در فهم وی مختل گردد
 و باشد که بدرب و اختلاف انجامد و علامت این مرض آنست که گرانی و باور شدت نفخ و دگرگونی و بیدار آید و غذا اگر چه سنگین است لکن خورد
 گرانی آن در بگر و ضعف بدن و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و بارکی که گاه بران گواهی دهد علاج هر قلیل الحجم و شیرین و از سبب انفعود
 باشد چون زرد و تخم مرغ نیم پخت و گوشت مرغ و بکره و تناول کنند و غذا مستغرق خوردند چنانکه اندک و جهت محافظت از او و هر چه
 مدو سسل و نفی بگر لطیف و محل بود بکار سبی بر بند چون شربت بزوری و بار الا معانی و یا ریح فیه و فصل در قیام الکلیه و این عبارت است
 از اسامی جگری و وی ششش نوع است قحطی و غسالی و دوشوی و صغرا و می و مشدیدی و قشاری نوع اول در قحطی و شیخ ریم با گویند
 و سبب وی انفجار و باید بگر است و در و بدیه گفته شد نفس و دم در غسالی و این چه آید به بود که در وی گوشت ششستر باشد
 سبب وی ضعف جگر است و آن نیز گفته شد و بعضی اطباء برانند که اسامی غسالی بخوردن موثر است و بود علی این را جریه است
 نوع سوم در وی نوع را زود و سستار یا رکبه گویند و از سبب فتدکی آنکه زود متعادل چون عافه و کثرت و با سوز و خیران بالان
 و بدان سبب خون در بگر شود و اندک پس طبیعت آنرا نوع کند پس اسعاد و ام آنکه خون را کلان چون رسیده و یا منقطع گردد و خون که مقتضی او پیوسته
 ریح الفوقری نموده بگر باز پس شود و بگر آنرا نیز با سماند قح ساز و در این قسم اسامی از طولی مان تعلیل بگیرد و باید دانست که در و بدیه
 زمانی بدید اعضا مذکور را در اختلاف نفوذ غذا و احداث و دستخار یا بزرگ نوع است و بدیه تعلیل بر این اسامی را در نوع غلظت و در طولی مان
 نه از آنست که طبیعت قطع آگاهی میاید پس از تولید غنی که نفی به آن عضو است بازمی آید که چنانکه در و بدیه است که اعضا در و بدیه
 مقطوع از کثرت تغذیه سیر سگر و ند پس غذا که تر میخواند و بدان سبب است که در آن غذا نیز کم شود و پس خون نیز کم میزد و با این دو کم که تفرق و تقابل
 و بگر از آنست و بدان سبب خون منقسم گردد و پسوی اعضا پنا خیزد و پس بیل نه شیخ بیان کرد و از آنجا با معارف و آید و سبب آن قیام الی انفجار
 گرم جگر است یا کثرت امتلا که بشق انجامد یا ضربه یا سقطة قوی و خیران علامت قیام کبدی که بشق متلا خون بود و بگر بدین نوع تفرق الا قیام
 آنست که خون و فطه مقدار کثیر بیرون آید و باوقا است بیا عد بود و عدم الامتلا و اعتبار سیلان مقدار گواهی دهد و گرانی و الم در نواحی بگر
 بگر در باید بیا را از علامت خراش روده چون وجع اسعاد بر آمدن خون مختلط سبز بهیج باشد و باید دانست که از بگر تر جدا آید و هر چه بگر
 بوی از پاره شود و بخلاف آنچه از روده باشد چنانکه فرق بینا در آخر این فصل تفصیل گفته آید اما علامت اسامی کبدی و موسی از تفرق الا قیام
 افزیده آنست که به نمر است نبود و عدم اسباب موجب وی بران گواهی دهد و در باقی علامات با متا بر شریک است و علاج انچه از امتلا بود و باید
 بجهل و نکوشند مادام آنکه ضعف پدید نیاید زیرا که در حبس وی قوف است که ما در بعضی دیگر نیز ذکر از سبب شرف بود و چون این نوع است
 صواب آنست که قبل از نفوذ ضعف فصد کنند تا طبیعت سبک شود و چون ضعف روی نموده باشد و آن حکیم را باید بیا را باید که ماده را

ساجی نائل ساز و صیرت خراج و اگر اوقات هم مسلمات بقید نقد لیکن خون مقداری گیرند که نسبت به آنچه باسهال می برانند کمتر باشد تا آنکه به سیرت بخشد
 و طریقی اماره آنست که در شدا و پایا دندین و خصیصین تحت بر بندند و باید دانست که هرگاه بداند که خون ذی شدست و در دوزخ و غیره باشد و حال
 به تنفر و دانه که کوشند اگر خون منصفه بود و این را آنکه استفرغ و دانه که کرده باشند و سهال باقی بود تا انقباض دهند چون قریح با دندینا هم نرند و آب نائل
 و اندکان و تقطیل غذا و اجبت درین مرض خاصه در استهلاک است بر دهنه کلی است و آنچه از تفرق الاضعال اندک نخستین از آنکه سبب دفع نکات او کنند
 پس قراضی نبیند و طعم دهند صفت قراضی مذکور در طباشیر نشاسته دم الانونین گل ارمنی را دند گانه عصاره الحیة المتین از نیم سبب مقدار
 باید که بگزیند و اقراض سازند و بکسب طابت آب مسان الحبل بدین نوع چهار هم در قیام صفراوی و سبب بی کثرت صفراست قوت دفع و طاعت
 که اگر دافعه قوی نباشد طبیعت دفع نفول نه نماید و علامات سهال صفراوی که بی آنست که در جگر گرمی و موزش باشد و آنچه در مزاج جاریست که در
 پدید آید و این سهال بیشتر در فلامه افتد و چون غذا تناول کنند ساکن گردد و به سهال طریق و باز در آخر نیم طعام جریان نماید نفوذ الکلیه تا آنکه
 در دفعه الی الامعاء و المعدة و الاغیاء از نشان سهال که بدست که از علامات سحج امعاء خالی باشد شیری که سهال که بی مبرورایم احوال است سحج و
 امعاء نکرده باشد علاج زمانه حسن نکند و قوا انقباض ندهند که منع این سهال منقبض شود و بکات حبال پس صواب آنست که در تحقیق جگر کوشند
 متجدد مزاج او متوجه گردند به آنچه در مزاج مذکور است و نوار الشعیر در نجایات نیکو است و کذلک شریط فیکه در آن متغیر بود چون شرب آب شیری
 شربت عنبه پس از تحقیق و تعدیل اگر سهال باقی بود شرب خشکاش و شراب بنبار دهند با طبعی تخم خنثی نوع پنجم در قیام تعدیل که از جگر باشد و تعدیل آب
 گویند و سبب بی احتراق خون صرف است و جگر و مایع او مست احتراق و دیگر اخلاط و فها هم است که چون در جگر احتراق افتد و بر بالی از جوهر بلبل
 در شی تمیز گشته منفذ میگرد و بسوی امعاء و ذلک الجوهر المائی هو الصمدید و علامت و علاج این همان است که در صفراوی گفته شده و الاغیاء صمد
 گلاب بردل و جگر نماندن و تبدیل هو انور و ضرر است تا احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نشود و در نجایات سحج از دست را کردن نجایات
 مفید است و این سهال را نیز بنیج یا بدست نوع ششم در قیام خاثری که بی خاثرشی غلیظه و جسم غریب گویند که شتاب در بود در رنگ و
 قوام و این نیز سهال است یکی آنکه در بلیه کند قیل از اسکمال نفع منفجر شود زیرا که اگر نفع تمام یافته منفجر شود و استیج سبب معتدل اقدام شد و دم آنکه
 سهال که در جگر باشد بخشد و با سهال بر کید و سبب دیش نیست که سده جگر سبب لکث مستحیل نگردد و بدین از ندرت وضع سوم آنکه احتراق مفرط
 کمپیرال افتد خیا نچه از عطش شدید و بی نهایت رسید اگر از شدت احتراق آنچه لطیف است از صفوت کیلوس فانی میگردد و آنچه غلیظه است باقی میماند
 متاعا تا کالدری و علامت این نفع هم سبب است و پیش از آنکه از دست امعاء تا بودن علاج سبب بنبار که کند و در جگر سحج و در نماند
 اما که خون ضعیف شدید نه بنید و هر چه در صفرا و سبب علاج نیست و الاغیاء گفته اند که در نجایات بود و نیه مفید و شراب نیکو نشا باشد نفع غذا
 شود و در بالیدن اعصاب جز قه در شدت نفع سید و کباب نیز نیک است قاهره قیام کبی که از صفرا و سید و خاثره فند چون نرند و در اکثر
 از نفع میشود سحج امعاء و نشان وی آنست که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط برانند و گاهی نا مختلط و گاهی عصب قیام راحت باید بهار و گاهی از
 سده الم که در اخلاط بر جاحه اسما و احب کند و صج شدید در امعاء قریب غشی شود و باید دانست که هرگاه باقی امعاء سحج بدیدید تدبیر آنست
 که با جود مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد صحت سحج امعاء چیزی مغزی نیز و نده چنانکه در سحج مذکور است و این مفید است سحر اول تحشم
 اسان الحبل تخم خرفه تخم خرفه و نفع ششم خنثی و شش سر که یک دم نشاسته صمغ عربی بر یک دم کرم و نیم سوری اسفول و
 با رنگ مهمه نازم که بگوید و جمله هم آمیزند و مقداری که خواهند ازین مخلوط بگیرند و در آب گرم است کنند و در خون گل سینه بنوشانند و نفع بسیار

و اگر از صفرا و سید و خاثره فند چون نرند و در اکثر از نفع میشود سحج امعاء و نشان وی آنست که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط برانند و گاهی نا مختلط و گاهی عصب قیام راحت باید بهار و گاهی از سده الم که در اخلاط بر جاحه اسما و احب کند و صج شدید در امعاء قریب غشی شود و باید دانست که هرگاه باقی امعاء سحج بدیدید تدبیر آنست که با جود مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد صحت سحج امعاء چیزی مغزی نیز و نده چنانکه در سحج مذکور است و این مفید است سحر اول تحشم اسان الحبل تخم خرفه تخم خرفه و نفع ششم خنثی و شش سر که یک دم نشاسته صمغ عربی بر یک دم کرم و نیم سوری اسفول و با رنگ مهمه نازم که بگوید و جمله هم آمیزند و مقداری که خواهند ازین مخلوط بگیرند و در آب گرم است کنند و در خون گل سینه بنوشانند و نفع بسیار

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۳۳۵
 کتابت و تصدیق در روز ۱۳۳۵
 محمد تقی میرزا
 قلم گیران
 محمد تقی میرزا
 محمد تقی میرزا
 محمد تقی میرزا

[illegible]

این کتاب را که در این شهر
 از کتابخانه حضرت میرزا
 محمد تقی خان قزوینی
 به کتابخانه این وزارت
 منتقل گردیده است
 در تاریخ ۱۳۰۴
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۳۰۴
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۳۰۴

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.)

[illegible][illegible]

در جنبه اشکاب الکلیل الکلیل و شستن برشته گرم بود و اگر در دم حباب نشاند بریان نموده تا که فته باب گرم بر بندار و بند فتن کلی باشد قسم ششم
مناوی شود مقدور و اسرار مستقیم از برآوردن فضل طبع یا بود وسطه شستن بر چیزی سخت زمان طویل چنانچه در سوزای پس جهت نکات مقدور معارف
گرد و زهر و علاقه است سبب علاج برای رخا و نرمی قیرونی که از نوم و روشن بایوند و نقل ساخته باشند بالند و بر دهن کجدر زیت حقه کنند و زردی بخیزد و غن
گل حلو که جمل سازند قسم هفتم آنکه در غلظت معده و اسهال ترشی خورد شود و بدان سبب میراند علاج حلا جمل در زده کغم مرغ نیم برشت و صنف عربی و
گل ارغنی دهند و در عوج اگر کرم کشته و دانه پاد نافی الاسبالات التي كان معمار جیر شند قدس فرج شکی کلاما و مقدار شرب را با تعدیل بقی نشانه ایام هم بود
مستقیم و قدر برارنده اشخاص را با یک منده نشانه اشخاص و اربعة و غایبه انطن الله الطیقة الدخلة من الدعا و المستقیم و قال فی الحادی کفر کرم و من
امع الی غیر اصابع و صغ شدید و خربت منهن بعقب لبک حیات را با مسخه فصل در منقص یعنی در اسهال و ی برای تمام قسم اول آنکه با غلیظ در
اسهال محقق شود و بود وسطه شد و در زردی و علاقه است از فنج و قرا و سست و متد و بی فضل در شکم و بخروج با و تنفیع یا لنتن علاج جهت تنفیع اسهال غلظت خام که
سست با و حلا یار و حبه کبک و مجون شرب را بر زنی مانند آن و برای تحلیس با و تخم کرفس انیسون و باد بیان و نامخواه و بزبان بریزد با و شکن بود استعمال نمایند
و اگر کرم را با حبه از صنف معده باشند مجون کونی و مجون حباب لغاری بجا برند و از آب سرد و اشیا بر باد انگیزد و بنیزند قسم دوم آنکه صفا بر اسهال آید و از کیفیت
الزاع الم احدث نماید و علی آورد و با سوزش و تشنگی در زردی باز و سوزش مقدور و قاتل مگرانی در زده علاج تخمهای سرد و عالی چون اسنبول و ریحان
اسمان را محل و مانند آن بر دهن گل چرب کنند و آب سرد و زردی و باید که تخمها غیر بر طمان استعمال نمایند پس اگر همین تدبیر صحیح نباشد و الا حبه تنفیع غلظت
و شیر شربت مانند آن خورد و آب کاسنی یا عنب اشکاب حلو که قسم سوم آنکه سرد مزاج گرم ساه و را معالفت و بکیفیت غلظت منقص رو عالا و شدت و زردی
و المتاب و تشنگی است اگرانی و زردی در برادر نابودن زیر اگر فضل و لیمن بر زنی ماده منشیو علاج برای تبدیل مزاج هر چه مرید و ملغنی باشد و در سوزش
شد استعمال نمایند و درین دو دفع تمام دارد اسنبول در کلایب است کنند و روغن گل در وی آنجه آب انار بنفش در و روغینه بنوشند و اگر آب نار بنفش
نباشد آب انار بن کفایت کند قسم چهارم آنکه بلغم بدنی شور بر اسهال آید و یکانه بدو قیسه اصلا منقص نه و علامت او بر آن غلظت است و در برادر و گزین
نه کام خروج و بدون تشنگی کمتر نسبت بعضی و بدون ثقل بیشتر از آن علاج براسه تنفیع اسهال کنند که نه آید و روغن گل بکوالی نان با
صفت حقه که در اینجا است حاشا پنج درم غلظت بسفاج نستقی باد بیان تخم کاسنی عنب اشکاب هر یک سه درم غلظت دانه پستان است و
تر به دوام آب خیار شنبه با زده درم تر بلجین و درم شکر صرخ نه درم بطرقی که معروف است مطبوخ سازند و حقه نمایند و دیگر تنها نرم مزاج است
اما آنجا که استعمال حقه میسر نباشد مطبوخی که برای حقه گفته شد بنوشانند قسم پنجم آنکه غلظت غلیظ ملغنی را با معا چسبید بسبب غلظت و صنف زیت منفع
منشود و معض و علامت او کثرت ثقل لزوم و صبح در یکجا بر آنکه بلغم لزج در برادر و ایا نامرود ملغنی وضع الم علاج اگر غلظت در معا و علیا بدنی نمایند و بلغم
و صفت آن بر مقلی بلغم باشد اگر غلظت در معا و علیا بدنی بود حقه نمایند و شرب او به سهول ملغنی در دو صورت سواره و با در تنفیع جهت تحلیس باقی و تبدیل مزاج و تقویت
جواز گرم دهند چون کونی و فلفلی و مانند آن که در ریگی گفته شد و این حب در ملغنی ریگی سواره و در صفت آن ناخواه بکرم حب لبان و درم بر و زردی
آب گرم یا عرق بادیان گرم بخورند و درم صغ و نیم درم شام و نیکو ترین در ریگی و ملغنی شور با ی مرغ پیوست و شور با ی عصافیر با فضل و تر فضل از برادر و پستی
گوشت خارشپت بریان کرده کولی صغ ملغنی و ریگی است قسم ششم آنکه زبل خشک در زده بنفش و در تغیر بر نیاید و علاقه است علاج او در قیو و غلظت غلیظ گردد
قسم هفتم آنکه درم در معا عارض شود و معض از و این نیز از تر لایج در وی روشن شود قسم هشتم آنکه خیات و حب الفرج باعث منقص شود و غلظت در
علاجه گفته شود قسم نهم اندر منقص که بعد شرب او به سهول ملغنی در دو صورت سواره و با در تنفیع جهت تحلیس باقی و تبدیل مزاج و تقویت

[illegible]

[illegible][illegible]

بیان کرده اند تا رفع اشتباه نماید و فرقی در قوی طبعی و در قوی آتش که در صبح این قوی فانی باشد و اندک در وقت اول و آخر روز
و اندک در وقت میانه و در قوی طبعی که باشد لازم است که طبیعت معتدله لا محاله بود بخلاف بعضی که در وی قوی طبعی عسر نبوده بلکه شکم نرم شود
به تقطیع آب و عسل از قیام صبح خاصه که آب گرم نوشیده شود پس اگر سبب بعضی خطه الذراع پورقی بود یا ماری و صبح اکمال نفع نیز شایسته است
و فرقی در قوی طبعی و در قوی کلیه آتش که در دیگر در جایگاه کرده ثابت میباشد و از آنجا بخارجی کند چنانچه منقسم میکند در قوی طبعی و در قوی
مکرات است و اینها اعتبارات است بول و برآوردن رنگ بول و دیگر علامات و هم کرده گوی میسر بخلاف قوی طبعی که در او در یک موضع ثابت نمی ماند
بلکه ممتد و متغیر و دیگر بگوئی افوق و گاهی بخواب بخلاف امحاذی فقرات قلن و قال جالینوس ان سعال قولون مبلغ جات القطن فکذا لک اصحاب
یبلغ الجاهل کما و اینها خاصه در قوی طبعی است که از مصلح به سبب میخیزد زیرا که ابتدا قولون از همین جاست و شدت میباشد بجهت که
مودی میگردد و غشی و عرق سرد و این در و باطلاق طبیعت ساکن میشود و بخلاف در و کرده که از قیام راحت میگردد و فرقی در قوی طبعی و در قوی
و کبر طحال و معده و دیدن ظاهر است از موضع عسر و مقدار و وجع و غوارض از زهر که مثلاً وجع رحم منقل میباشد پسوی عانه و گوی میسر بران
اجتناب طمست و زدن که در باب است بخلاف وجع قوی که در اکثر مابین کرده و عانه میباشد اما وجع ویدان غایت ضعیف میباشد
و مختلف الموضع بحسب انتقال و اینها افتاد که در آن لازم است بدان گوی میسر و در اما وجع معده و کبر و سپر و سبب بعد این
اعتداف فرقی ظاهر دارد و محتاج بیان نیست و به آنکه استقامت و قوی و نفع و وجع مداقین از علامات خاصه قوی است قائده بسیار باشد
که قوی نفع منتقل شود به گیر امراض چون قیاح و لقوه و در و مفاصل و در و پشت و بواسیر و مالخولیا و صرع و استقامت بعضی برانند که قوی نفع از شخصی
بشخص انتقال کند مانند و با قسم دوم آنکه باد غلیظه و در طبقات رود و با سبب شود و بواسطه اصدات تند در اما وضیق در مجری قوی نفع ارد و محلا او
وجع مصلی است و انتقال در و دنیا مد آن در و غ و تقدم تناول و غده نفاضه شدید البرد و فو که رطبه چون انگور و خیار و حبستر آن و تقدم
در و قراقر و ایضا از خواص نیست که چون بخیزی گرم تکمید کنند یا دگ نمایند در و زیاده شود و به از زمانی روی بسکون آرد اما قوی نفع
انفصال الخبره غلیظه را جاحیه است که از رطوبات ز جاحیه جدا میگردد بواسطه سخونت و کک و تکمید و سکون وی بسبب غلیظه و تحمیل رطایب است که
عالم قوی تکمید و کست و اندرین مرض گاه باشد که محمل احتقان باد مرتفع شود و به سبب که به نظر آید و گاه باشد که بران نرم برآید و این بران شش بودیم پس بران
برای نماند بالا بایستد و فرو نشیند علاج بشانه و حقه کاسر النفع نرم کنند طبع صفت شفافه که در اینجا مفید آید و به مقل و شیر تخم سداب چندین
خطل از هر یک مقداری لایق بگیرند و با قوام شکر سرخ بپوشند و شیان زنده صفت حقه باوشکن سداب تمام با بونه تهیه موم مرزنگوش تخم کرفس
ناخواه اخیر هر قدر که فو اسند در آب بپوشانند و محل میخیزد و کرم حقه کنند و هر گاه شیان و حقه کرده باشند و باد و بلفم ز جاحیه که ماده باوست برآید و
با وجود آن وجع باقی باشد باید دانست که برودت در روده افتاده و درین جهت تخمین مزاج امعا این حقه کنند صفت آن با بونه اکلیل بر سداب
سداب ناخواه میانه دانه نیکو فته جل را در آب بپوشانند و ببالا آیند و زیت و دانه کی چند سید ستر میخیزد حقه کنند و بفرمایند و رضی که در او در و دانه
طویل بدارد تا تخمین بوجه تمام حاصل گردد زیرا که درین حالت سخونت مطلقه است نه تخفیه و نافع ترین چیز با در قوی نفع ریگی کولی و نفاذ و بقون
سجینا و تریاق کبر خورون است و بجا و رس و نمک تکمید کردن در و غن سداب و یا سمن بالیدن و از نوشیدن آب سرد و کثیر المقدار پرهیز
بدن و بجای آب برادر الحسل و عرق بادایان و گلاب کفایت کردن نومی است از قوی نفع ریگی که عارض میشود بسبب سودا
که بر شکم ریزد و باعث نفع گردد و پناخچه در مالخولیا و مراسته بعضی را پدید آید و علامت او آروغ ترش است و انتفاخ شکم بغیر وجع شش

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و اگر در این وقت آن دانه از کف طعم باشد تمام تقطیر طعم بر آن گواهی دهد در یکی از حرارت امعا باشد علامت آنست که شکلی است آتشی که در
 و اگر شکلی پیش از حد در وقت تقطیر غلیظ باشد که بر روی دیواره یا بل بر سطحی برآمده باشد پس اگر در وقت حرارت نه بر روی شکلی در آن پیدا شود و گاه که شکلی
 بر آن روی نماید و آنچه از آن بر پوست امعا باشد علامت آنست که در حرارت امعا گشتند و سواهی التهاب در آن وقت در سوراخها و آنچه از آن بر پوست
 نشان و آنست که طبیعت اجابت نکند اگر چه چیزهای تیز خوردند چون سیر و غریز و در کف طعم مانند آن و در کف ازیت نماید اگر چه چیزهای عادی خوردند
 تا کف صابون بر دارند و هر چه تناول نمایند نفخ شکم آرد و آنچه از کثرت در در لول با افراط خروج مایه است بود نشان او حد در وقت تقطیر است که در لول
 از دفع مایه است که منظر باشد و آنچه از کثرت تحلیل بدن بود نشان او وجود سباب محله است چون هوای گرم و تحلیل مسام و کثرت عرق در وقت تقطیر
 تحلیل چون حدادی و مانند آن و آنچه از سده که بر رده و محاسن بود پدید آید نشان او سپید بر دست و نفخ شکم و ظهور ریان و یا آنچه در باب آن
 این تحلیل ذکر یافته و آنچه از دیدن بود نشان او همچنان و حج و غثایان است در خلط و باقی علامات بابی که گفته آمد و آنچه از صنعت لول
 نشان دی آنست که بر آن بر نیاید مگر با استعمال شام یا حقه علاج بر سبیل نکند یا هر سبب که باشد نخستین بکشادن طبع و انداختن کوشش و آنچه
 باشد که آب جامه در روغن یا دام بهم آمیخته و گرم کرده و نوشند و شور بای چرب نغز آید گرم چون شور بای مرغ و یا کبابان فربه تناول کنند آنجا که
 امعا حرارت زیوست با شهم جلاب بنفشه و عنب الثعلب تخم کاسنی و ترنجبین و نبات سودمند است و شربت بنفشه آب گرم و صاب بیدانه و آب گند و شیر
 تخم خرفه و ترنجبین نفع دارد و روغن بنفشه و صاب بیدانه و کثیر از شکم المیدن مفید است و در اینجا بوض اوراق حاره و صابهای چرب بخورند و در
 اشیای منزله و حصول تلبین در تغل باید که در فیض بر یک یا بجای آهسته آهسته که تغل بیرون آید و اگر ازین گشاید حقه کنند باین مصلح بر گزینند
 بنفشه سوسن و تخم طحلی و تخم خیار و برون سوسن و زهر کباب بنفشه درم غلاب و دانه پستان است دانه حله را بخورند و صافی کنند و ترنجبین و
 و آب جامه و آب خیار و تخم زردی داخل کرده و بیکرم مشه کنند و آنجا که حرارت یا بر پوست امعا سبب باشد این حقه سود دارد و حقیقت آن بنفشه
 عنب الثعلب یا زعفران تخم طحلی تخم خیار و برون سوسن و زهر کباب بنفشه درم غلاب و دانه پستان است دانه حله را بخورند و صافی کنند و ترنجبین و
 صاب بخل در روغن بنفشه یا بادام یا کنجد بر یک در درم در آن آمیزند و حقه کنند و چون طبع نرم شود اما با استعمال حاجت باشد چیز
 سیر امعا بکار برند چون بود و در وقت تقطیر غلیظ لیکن اگر حرارت باشد این اشیای استعمال خوانند و بعد از آنکه تقطیر زایل شود بحسب سبب
 بیس تغل تدارک نماید مثلا اگر بیس غذا یا کفیت مقدار او سبب باشد بر چه غذا بود و در کف استعمال نماید و اگر حرارت و خشکی سباب باشد
 سیر و با سیر در روغن زرد آلود و شام بملوح خورد و شربت بنفشه و عنب الثعلب و شیر که درم چربا ولی کنند و دیگر شیر و اغذیه مطبوعه بپزند
 که بارها ذکر یافته استعمال نمایند و آنچه که حرارت امعا از گرمی زهره بود در وقت تقطیر و از آن باغی نبود و اگر زهاب حس امعا سبب باشد ترپاق کبیر
 شراب طبوس و خندقیون و میسون خردند در روغنهای مقوی چون روغن سست و پید و بید استعمال نمایند و شراب و عرق و ترپینا و اطلیه و عرق
 بر شکم و خاصره دهند و غذا شود بای کفشک و کبوتر سازند و دیگر ترپین مسولات و چون شهم یا بایج ارغافیه سبب باشد خندقیون بای محله یا حبه
 شراب کهنه را گویند که در وی را بخیل و قاقلیین و قرقفل و عسل باشد و میسون شراب سوسن است و اگر کثرت در در لول سبب بود این را تناول
 در انداختن شراب و مویز و حلو اگر از نشاسته مسکه ساخته باشند تناول نمایند و هر چه تغل بمل تلبین بران بود چون شربت بنفشه و خیار شیر و زرد آلود
 آب سیر و در دانه بخل و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ فربه است و اگر کثرت تحلیل سبب باشد در حله یا کباب سیر و زردی که از لولان گفته چنان
 در روغن بکل یا سسخته باشد بدن مانند و اغذیه چرب تناول کنند و اگر بی را بگویند و آب و گندیده در روغن بکل که نمیدان این آب بود و آمیزند و بخورند

در وقت تقطیر طعم بر آن گواهی دهد در یکی از حرارت امعا باشد علامت آنست که شکلی است آتشی که در
 و اگر شکلی پیش از حد در وقت تقطیر غلیظ باشد که بر روی دیواره یا بل بر سطحی برآمده باشد پس اگر در وقت حرارت نه بر روی شکلی در آن پیدا شود و گاه که شکلی
 بر آن روی نماید و آنچه از آن بر پوست امعا باشد علامت آنست که در حرارت امعا گشتند و سواهی التهاب در آن وقت در سوراخها و آنچه از آن بر پوست
 نشان و آنست که طبیعت اجابت نکند اگر چه چیزهای تیز خوردند چون سیر و غریز و در کف طعم مانند آن و در کف ازیت نماید اگر چه چیزهای عادی خوردند
 تا کف صابون بر دارند و هر چه تناول نمایند نفخ شکم آرد و آنچه از کثرت در در لول با افراط خروج مایه است بود نشان او حد در وقت تقطیر است که در لول
 از دفع مایه است که منظر باشد و آنچه از کثرت تحلیل بدن بود نشان او وجود سباب محله است چون هوای گرم و تحلیل مسام و کثرت عرق در وقت تقطیر
 تحلیل چون حدادی و مانند آن و آنچه از سده که بر رده و محاسن بود پدید آید نشان او سپید بر دست و نفخ شکم و ظهور ریان و یا آنچه در باب آن
 این تحلیل ذکر یافته و آنچه از دیدن بود نشان او همچنان و حج و غثایان است در خلط و باقی علامات بابی که گفته آمد و آنچه از صنعت لول
 نشان دی آنست که بر آن بر نیاید مگر با استعمال شام یا حقه علاج بر سبیل نکند یا هر سبب که باشد نخستین بکشادن طبع و انداختن کوشش و آنچه
 باشد که آب جامه در روغن یا دام بهم آمیخته و گرم کرده و نوشند و شور بای چرب نغز آید گرم چون شور بای مرغ و یا کبابان فربه تناول کنند آنجا که
 امعا حرارت زیوست با شهم جلاب بنفشه و عنب الثعلب تخم کاسنی و ترنجبین و نبات سودمند است و شربت بنفشه آب گرم و صاب بیدانه و آب گند و شیر
 تخم خرفه و ترنجبین نفع دارد و روغن بنفشه و صاب بیدانه و کثیر از شکم المیدن مفید است و در اینجا بوض اوراق حاره و صابهای چرب بخورند و در
 اشیای منزله و حصول تلبین در تغل باید که در فیض بر یک یا بجای آهسته آهسته که تغل بیرون آید و اگر ازین گشاید حقه کنند باین مصلح بر گزینند
 بنفشه سوسن و تخم طحلی و تخم خیار و برون سوسن و زهر کباب بنفشه درم غلاب و دانه پستان است دانه حله را بخورند و صافی کنند و ترنجبین و
 و آب جامه و آب خیار و تخم زردی داخل کرده و بیکرم مشه کنند و آنجا که حرارت یا بر پوست امعا سبب باشد این حقه سود دارد و حقیقت آن بنفشه
 عنب الثعلب یا زعفران تخم طحلی تخم خیار و برون سوسن و زهر کباب بنفشه درم غلاب و دانه پستان است دانه حله را بخورند و صافی کنند و ترنجبین و
 صاب بخل در روغن بنفشه یا بادام یا کنجد بر یک در درم در آن آمیزند و حقه کنند و چون طبع نرم شود اما با استعمال حاجت باشد چیز
 سیر امعا بکار برند چون بود و در وقت تقطیر غلیظ لیکن اگر حرارت باشد این اشیای استعمال خوانند و بعد از آنکه تقطیر زایل شود بحسب سبب
 بیس تغل تدارک نماید مثلا اگر بیس غذا یا کفیت مقدار او سبب باشد بر چه غذا بود و در کف استعمال نماید و اگر حرارت و خشکی سباب باشد
 سیر و با سیر در روغن زرد آلود و شام بملوح خورد و شربت بنفشه و عنب الثعلب و شیر که درم چربا ولی کنند و دیگر شیر و اغذیه مطبوعه بپزند
 که بارها ذکر یافته استعمال نمایند و آنچه که حرارت امعا از گرمی زهره بود در وقت تقطیر و از آن باغی نبود و اگر زهاب حس امعا سبب باشد ترپاق کبیر
 شراب طبوس و خندقیون و میسون خردند در روغنهای مقوی چون روغن سست و پید و بید استعمال نمایند و شراب و عرق و ترپینا و اطلیه و عرق
 بر شکم و خاصره دهند و غذا شود بای کفشک و کبوتر سازند و دیگر ترپین مسولات و چون شهم یا بایج ارغافیه سبب باشد خندقیون بای محله یا حبه
 شراب کهنه را گویند که در وی را بخیل و قاقلیین و قرقفل و عسل باشد و میسون شراب سوسن است و اگر کثرت در در لول سبب بود این را تناول
 در انداختن شراب و مویز و حلو اگر از نشاسته مسکه ساخته باشند تناول نمایند و هر چه تغل بمل تلبین بران بود چون شربت بنفشه و خیار شیر و زرد آلود
 آب سیر و در دانه بخل و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ فربه است و اگر کثرت تحلیل سبب باشد در حله یا کباب سیر و زردی که از لولان گفته چنان
 در روغن بکل یا سسخته باشد بدن مانند و اغذیه چرب تناول کنند و اگر بی را بگویند و آب و گندیده در روغن بکل که نمیدان این آب بود و آمیزند و بخورند

در وقت تقطیر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

10

33

[illegible]

در این کتاب
مجموعه خطی
کتابخانه
۱۵۵
بفتح جسم و سلوک لام و فتح نون و الف
و ف شک افعال و ضاع آن اول و دوم سوره
مسلمات و روش و جفت و خوی و عفا و حمت
استحکام زندان الضار و معصوم و معتدل و ان که ترا
مستحسن

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و نشان تخم کتان در مانند آن دیگر از تخم سوسم آنکه غلط است و علامت آن که در وقت حرکت و دفع نشانه است مستخرجی و مستخرجی و علامت
 او آنست که برگاه بر نشانه غرض کنند بول باستانی و خروج او در بار باشد نه تقاطع در وقت و حرکت از ادیکه بر دفع بول مخصوص میشود در صحت باطل میگردد
 و صحت دفع هیچ مقدار نباشد علاج سوسمهای گرم چون شردیلوس و سجون بلاردی و سنجریا و ترباق کبیر و سجون ماده الحیوة بخورند در وقت ناریون
 یا سداب یا سداب خمر یا سوسن بر نشانه بالند اگر جنبید بشرد و فرقیون و درین روغن آینه نند نفع تمام دهد و طبع دار چینی و سنبل و سلیخه و قزقل و لبیا سده بخرج کردن
 بر نشانه بخورن سود دارد و قسم چهارم آنکه غلط علاج در مجاری که از نشانه بقضیت آید موجب سده گردد و علامت او آنست که بیا در عاده ثقل یابد و از علامت
 حصاة و درم و انبات و لحم و اجود المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای الزج چون گوشت گاو کله و پاچه و پیس و مانند آن گواهی
 در بول بلغم خام ظاهر شود غلط علاج جهت اخراج غلط ملقعه مدرات قوی دهند و بطبع برگ نام و غار و مرزخوش و بابونه و شنب و اکلیل و جلابون
 حاصل آید و فرامید در وقت خشک شربت و عطر بر اعلیل چکانیدن و بر عاده بالیدن نفع تمام دارد و شربت مدرات در کربن و تقطیر او بانی اعلیل
 بر آمدن از آن سریع الاثرست و نمادی که در جود الدم گذشت سود دارد و قوی و مقه باشد که سود دهد و دیگر ادویه قوی از او را بنسب تخم کتان تخم کتان
 بری و دو کوکوفه نیمه با طبع شربت بوشند و دیگر سنگدان مرغ خشک کرده یک شقال نمک بندی یکد رم کوفته نیمه با آب گرم یا شیر خربل نماید و دیگر آب کربن
 آب ترب روغن بادام تشرب نماید و قسم پنجم آنکه غلط حاد بر نشانه ریزد و از حدت خود و طوبیت مغزیه نشانه و مجری بول را بر دارد و از آنکه در بول را بر دارد
 بگیرد و طبیعت از خوف الم دفع مگر آید و بدان سبب بول بیشتر ظاهر آید این قسم بیشتر بول می آید و علامت او سرخی بول است و حرکت مجری قوی و تقدم تر سوسم
 گرم و تناول چیزهای گرم و از غاصد این قسم است که اگر بیاد بول قوی دارد و بر دفع که نه گام بر آمدن بول پیدا میشود و صبر کند بول بفرغعت بر آید و اگر نه بیا
 خروج بول بجز نا اتفاقا و دفع هیچ نیست علاج جهت اعلیل غلط لعاب سجون و سداب و تخم مر و شربت بوشند و شنب و عذاب و عمن کرد و بادام شیرین
 و بشفه و آتش خورد مانند آن تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادراک بریزند تا انقائی را طوبیت بفرایند و برای تفریه مجاری لعاب سجون و صمغ عربی در اعلیل
 و شیان از این شیرینان حل کرده و قدری روغن بادام یا کدو در روغن نیمه چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید بدن تقیه را مقدم دارند و قسم ششم
 زمانی طویل بول در نشانه ماند و بر بنایه لیس و اسطوخودوس یا استعمال دیگر که آدمی را اندو و اسطوخودوس استلا ریشه از آب مایه و متفرغ تشنج و تند در نشانه اندیش
 و قوت و دفعه او بمر و مانند این را موت قوت نام می دهند و علامت او آنست که عقاب مساک بول پیدا آید علاج تخم کتان و طابیه و قزقل و برگ کزبرنج
 و درین بلنج مریض را نشاند و بعد که نشانه را از دست بفرستد سازد تا بول بیرون آید و لاخنی ان الغیر بالید بقدم مقام عصر اعلی مانیا من القوت و انما
 الطبیعة التي بها و برای احیاء و دفع روغن بلسان و قسط بر عانه بالند و اگر این حلیه بول نکند یا تا ناظر استعمال نمایند و این چنین مریض را راحت از
 از مجاس الکاب و هر چه موجب منع بول باشد و در سبب قسم هفتم آنکه قهر یا شیره در مجاری بول پیدا آید و از آنکه در بول بران محدث الم میگردد و طبع
 دفع بول اجتناب نمایند و بالضرورت بول بعزت و تقاطع آید مگر آنکه بیار بر آید و بر آمدن بول معاصره نماید که درین صورت بول بفرغعت می آید و بیا
 در انقائی را طوبی گفته آید و علامت او وجود آثار قروح و ثوب و خروج بول باستانی اگر بیار معاصره کند بر ذیت آن فرق درین آنکه از آنرا طوبیت مجاری
 وجود و دفعه ان آثار حرارت ظاهر است علاج هر چه برای قروح نشانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم سنج و مانند آن در اعلیل چکانیدن حکمت بخورند
 در اال لم و لعاب سجون و صمغ عربی و نخود آن جهت تفریه و تلطیف نفع تمام دارد و قسم هشتم آنکه ضرب بر پشت و نشانه اند و قوتهای نشانه را ضعیف سازد و
 انداخت و در نشانه با اسطوخودوس و تقطیر و در مفاصل آن نخود موی بوزم شود علامت و علاج او از درم الما نه جوید و آنچه منجر تشنج گردد و یا تشنج
 فصد با سلق سود دارد و روغن گل بالیدن نافع است و الیقا اند و تقطیر الیاف استعمال آن بر ناس ملقعه مسکنه تا دفعه نفع میدهد و در مجاب حلیه متفرغ بول را

و نشان تخم کتان در مانند آن دیگر از تخم سوسم آنکه غلط است و علامت آن که در وقت حرکت و دفع نشانه است مستخرجی و مستخرجی و علامت
 او آنست که برگاه بر نشانه غرض کنند بول باستانی و خروج او در بار باشد نه تقاطع در وقت و حرکت از ادیکه بر دفع بول مخصوص میشود در صحت باطل میگردد
 و صحت دفع هیچ مقدار نباشد علاج سوسمهای گرم چون شردیلوس و سجون بلاردی و سنجریا و ترباق کبیر و سجون ماده الحیوة بخورند در وقت ناریون
 یا سداب یا سداب خمر یا سوسن بر نشانه بالند اگر جنبید بشرد و فرقیون و درین روغن آینه نند نفع تمام دهد و طبع دار چینی و سنبل و سلیخه و قزقل و لبیا سده بخرج کردن
 بر نشانه بخورن سود دارد و قسم چهارم آنکه غلط علاج در مجاری که از نشانه بقضیت آید موجب سده گردد و علامت او آنست که بیا در عاده ثقل یابد و از علامت
 حصاة و درم و انبات و لحم و اجود المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای الزج چون گوشت گاو کله و پاچه و پیس و مانند آن گواهی
 در بول بلغم خام ظاهر شود غلط علاج جهت اخراج غلط ملقعه مدرات قوی دهند و بطبع برگ نام و غار و مرزخوش و بابونه و شنب و اکلیل و جلابون
 حاصل آید و فرامید در وقت خشک شربت و عطر بر اعلیل چکانیدن و بر عاده بالیدن نفع تمام دارد و شربت مدرات در کربن و تقطیر او بانی اعلیل
 بر آمدن از آن سریع الاثرست و نمادی که در جود الدم گذشت سود دارد و قوی و مقه باشد که سود دهد و دیگر ادویه قوی از او را بنسب تخم کتان تخم کتان
 بری و دو کوکوفه نیمه با طبع شربت بوشند و دیگر سنگدان مرغ خشک کرده یک شقال نمک بندی یکد رم کوفته نیمه با آب گرم یا شیر خربل نماید و دیگر آب کربن
 آب ترب روغن بادام تشرب نماید و قسم پنجم آنکه غلط حاد بر نشانه ریزد و از حدت خود و طوبیت مغزیه نشانه و مجری بول را بر دارد و از آنکه در بول را بر دارد
 بگیرد و طبیعت از خوف الم دفع مگر آید و بدان سبب بول بیشتر ظاهر آید این قسم بیشتر بول می آید و علامت او سرخی بول است و حرکت مجری قوی و تقدم تر سوسم
 گرم و تناول چیزهای گرم و از غاصد این قسم است که اگر بیاد بول قوی دارد و بر دفع که نه گام بر آمدن بول پیدا میشود و صبر کند بول بفرغعت بر آید و اگر نه بیا
 خروج بول بجز نا اتفاقا و دفع هیچ نیست علاج جهت اعلیل غلط لعاب سجون و سداب و تخم مر و شربت بوشند و شنب و عذاب و عمن کرد و بادام شیرین
 و بشفه و آتش خورد مانند آن تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادراک بریزند تا انقائی را طوبیت بفرایند و برای تفریه مجاری لعاب سجون و صمغ عربی در اعلیل
 و شیان از این شیرینان حل کرده و قدری روغن بادام یا کدو در روغن نیمه چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید بدن تقیه را مقدم دارند و قسم ششم
 زمانی طویل بول در نشانه ماند و بر بنایه لیس و اسطوخودوس یا استعمال دیگر که آدمی را اندو و اسطوخودوس استلا ریشه از آب مایه و متفرغ تشنج و تند در نشانه اندیش
 و قوت و دفعه او بمر و مانند این را موت قوت نام می دهند و علامت او آنست که عقاب مساک بول پیدا آید علاج تخم کتان و طابیه و قزقل و برگ کزبرنج
 و درین بلنج مریض را نشاند و بعد که نشانه را از دست بفرستد سازد تا بول بیرون آید و لاخنی ان الغیر بالید بقدم مقام عصر اعلی مانیا من القوت و انما
 الطبیعة التي بها و برای احیاء و دفع روغن بلسان و قسط بر عانه بالند و اگر این حلیه بول نکند یا تا ناظر استعمال نمایند و این چنین مریض را راحت از
 از مجاس الکاب و هر چه موجب منع بول باشد و در سبب قسم هفتم آنکه قهر یا شیره در مجاری بول پیدا آید و از آنکه در بول بران محدث الم میگردد و طبع
 دفع بول اجتناب نمایند و بالضرورت بول بعزت و تقاطع آید مگر آنکه بیار بر آید و بر آمدن بول معاصره نماید که درین صورت بول بفرغعت می آید و بیا
 در انقائی را طوبی گفته آید و علامت او وجود آثار قروح و ثوب و خروج بول باستانی اگر بیار معاصره کند بر ذیت آن فرق درین آنکه از آنرا طوبیت مجاری
 وجود و دفعه ان آثار حرارت ظاهر است علاج هر چه برای قروح نشانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم سنج و مانند آن در اعلیل چکانیدن حکمت بخورند
 در اال لم و لعاب سجون و صمغ عربی و نخود آن جهت تفریه و تلطیف نفع تمام دارد و قسم هشتم آنکه ضرب بر پشت و نشانه اند و قوتهای نشانه را ضعیف سازد و
 انداخت و در نشانه با اسطوخودوس و تقطیر و در مفاصل آن نخود موی بوزم شود علامت و علاج او از درم الما نه جوید و آنچه منجر تشنج گردد و یا تشنج
 فصد با سلق سود دارد و روغن گل بالیدن نافع است و الیقا اند و تقطیر الیاف استعمال آن بر ناس ملقعه مسکنه تا دفعه نفع میدهد و در مجاب حلیه متفرغ بول را

و نشان تخم کتان در مانند آن دیگر از تخم سوسم آنکه غلط است و علامت آن که در وقت حرکت و دفع نشانه است مستخرجی و مستخرجی و علامت

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

اگر با کولی بر طریقی بود و کثیر الحار است باشد و کثیر سرد باشد که در هر دو حالت باغی نوزاد بفتح باشد و این بسیار بود و نشان از قیست که هنگام سگی
و موی بعد از آنکه در کف دست است و کثیر سرد باشد که در هر دو حالت باغی نوزاد بفتح باشد و این بسیار بود و نشان از قیست که هنگام سگی
چون با کولی بر طریقی بود و کثیر الحار است باشد و کثیر سرد باشد که در هر دو حالت باغی نوزاد بفتح باشد و این بسیار بود و نشان از قیست که هنگام سگی
معه نوزاد بفتح باشد و کثیر سرد باشد که در هر دو حالت باغی نوزاد بفتح باشد و این بسیار بود و نشان از قیست که هنگام سگی
در سطح القیاب فتنه باغی در عصبان کوره یا الواسطه ستان در آب سرد و دانی طویل یا شستن بر برف و مانند آن ظاهر که چون بی این اسباب جماع اعضا فاسد و
محرکه و مینفع نمرد و آن عضو و عظام او غارت است و سستی است و سستی خروج او بفراتر از آنکه آن عضو و عظام او حرکت بود و روزی در زانو و رانیک و سبب آب سرد
نفره کرد و یا کثیر سرد و کثیر الحار است باشد و کثیر سرد باشد که در هر دو حالت باغی نوزاد بفتح باشد و این بسیار بود و نشان از قیست که هنگام سگی
عنی خوانند اما اگر حدیث بود و سبب یا نباشد بر سیدان آب سرد و آن متعین و مجتمعه تواند شد و بنایت باریک باشد و ایندیر علاج آنچه در فای گفته شد عمل آنند
بدانند که در غیر منقعه و حمو لا و سوتا سخته اثر تمام دارد و فصل در مقام قضیب در بیان جمیع و کیفیت اوقات جماع و بیان آن که در فصل
از کثرت جماع حاصل شود و این فصل به قسم بیان کنیم قسم اول در آنچه قضیب بزرگ کند و باید دانست که بزرگی آن در طول نمیشود اما در سن جوانی
ایام نمود چون نمود و بزرگی قضیب صبر است نه بزرگی در عرض و عمق و اسباب بزرگی انواع است یکی آنکه آلات را چند بار بخرقه خش چندان باشد
سریع شود و بعد از آن در غنمای مناسبه خامه روغن مورچه طلا نمایند تا سادات کند و نگذارد که آن خون منجذب تحیل یابد و عقوبت آن نیست طمانناخ
منقعه گردد و باید که این عمل مکرر کنند تا عظم تمام آورد و دیگر آنکه قضیب با گرم بشویند و بر روغن بلسان مکرر چرب کنند و دیگر آنکه بر روغن شکر
مالش دهند بزرگی آورد و دیگر آنکه آب کرفس مکرر بشویند و دیگر آنکه بر روغن گوسپند مکرر چرب کنند و دیگر آنکه خراطین با علق خشک در روغن سوسن بشویند
و بالند و شیش از سر در استعمال علق یعنی زلومی گوید که زلوم در نار جیل که آب وی خشک نشده باشد اندازند تا مکفه یا بیشتر براند پس بر آرد
و بسیار طلا نمایند تا اطبا گفته اند هر عضوی را که بخوابند فریاد کنند تا این ترا مالش دهند و آب گرم بر آن ریزند و سیرج آنرا بزنند پس زفت بر
طلا سازند و هر گاه انتفاخ رود بدین تدبیر باز مانند تا آنچه منجذب شده باشد تحیل نرود و قال جالینوس علاج نجاشی فلانما نقص الاله
بهذا العلاج و لایقوا فتمت آنکه و سمعت فی زمان سیر صفت روغن مورچه در از هفت عدد بگیرند و باروغن زنبی در شیشه اندازند و سر و محکم کنند
گرسین گویند که در کف دست فون نمایند و بیالیند و برانوق اطلیل بالند عظم آورد و قوت به اشت بیزاید و دیگر آنکه کسب بن باب بسیار است اما در اینجا بهین قدر
که سیرج کل است پسندیم و هم در تدبیر و کیفیت جماع و اوقات آن و این قسم ششم است بر چند فوائدی که در بهترین اوقات برای جماع است که
از صدها گفته شده باشد و هم اول و ثانی شده باشد و از آنکه هم بر شخصی و هم بر غذای یکسان نیست آنرا وقتی میخورن آن کرد و لیکن تقریبی آنکه که مستلزم
باید که بعد از آنکه ساعت نگذرد و جماع نکند مثلا اگر عادت طعام خوردن و وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز استحال باین کار و اولی تر بود و اولی
گوید که اتفاق نباید کرد بر قول گردی که وقت جماع بعد از آنکه میخورند و از آنکه این وقت جماع باشد و بعضی محققان ذی تجربه بر آنند که بیکوترین و آن
که طعام در معده هم شده باشد یا تا به از صدها گفته شده باشد زیرا که جماع بر خور معده بنایت مضر است و علیه نا و سزاوار است که بساطا باشد زیرا که
منسب طرا اند که شصت صد و دو و عینه منی منتهی و قوت های تن قوی و سالم و آلت انتشار پذیرفته بی حدت باغی مثل خیال جماع در وقت و در اعیت
دلس اشغال اینها باید که درین کار وقتی شروع کنند که هوا معتدل بود و فاعده بترین اشکال در جماع آنست که زن بر بستر نیم برشته باز خفته باشد
مرد بالای او بود و سرین برداشته خنداند و تواند و سرد بر بالش بایستد باشد تا هم لطف بجا بگاه خود رسد و لذت هم بیشتر بود و بدین عمل اگر قضیب کوتاه باشد

باید که در کف دست فون نمایند و بیالیند و برانوق اطلیل بالند عظم آورد و قوت به اشت بیزاید و دیگر آنکه کسب بن باب بسیار است اما در اینجا بهین قدر
که سیرج کل است پسندیم و هم در تدبیر و کیفیت جماع و اوقات آن و این قسم ششم است بر چند فوائدی که در بهترین اوقات برای جماع است که
از صدها گفته شده باشد و هم اول و ثانی شده باشد و از آنکه هم بر شخصی و هم بر غذای یکسان نیست آنرا وقتی میخورن آن کرد و لیکن تقریبی آنکه که مستلزم
باید که بعد از آنکه ساعت نگذرد و جماع نکند مثلا اگر عادت طعام خوردن و وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز استحال باین کار و اولی تر بود و اولی
گوید که اتفاق نباید کرد بر قول گردی که وقت جماع بعد از آنکه میخورند و از آنکه این وقت جماع باشد و بعضی محققان ذی تجربه بر آنند که بیکوترین و آن
که طعام در معده هم شده باشد یا تا به از صدها گفته شده باشد زیرا که جماع بر خور معده بنایت مضر است و علیه نا و سزاوار است که بساطا باشد زیرا که
منسب طرا اند که شصت صد و دو و عینه منی منتهی و قوت های تن قوی و سالم و آلت انتشار پذیرفته بی حدت باغی مثل خیال جماع در وقت و در اعیت
دلس اشغال اینها باید که درین کار وقتی شروع کنند که هوا معتدل بود و فاعده بترین اشکال در جماع آنست که زن بر بستر نیم برشته باز خفته باشد
مرد بالای او بود و سرین برداشته خنداند و تواند و سرد بر بالش بایستد باشد تا هم لطف بجا بگاه خود رسد و لذت هم بیشتر بود و بدین عمل اگر قضیب کوتاه باشد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

درین درم تا مدینه دارد که در دم الاغین مر از هر یک و متقال صبر و استقامت در هر یک و در دم بودنی گل در دم سازند و اگر قوه و صفت کله بود و در دم سازند
 هر چه خوردند که گوشت فاسد و محض و منقح و خمر بود بخار برسد چون خاکستر می آید و در کله و خون سیا و شان و از روت نرم کوفته و بخیه با و بول نقای بر دم و خمر
 سازند فاسد تر که اندک قصبه بوشان وی است که بول سبز و دشواری بر آید و خون پوسته در آن ظاهر شود و علاج آنچدر در دم تازه کوفته و اصل آن در دم و هر چه لازم
 تر بود بر کوفته تا مزید اطمینان شود باقی در هر حال است که در قرح مشا کوفته اند و در کله قصبه کبک است از اعصاب شترین و آورده و عسل و خل آن اگر گوشت
 پخته و اصل در باطنی است که از عسل مانده سرشته و بند این باطحا و اینها است و از قصبه مجری است یکی مجری بول در دم مجری می شود مجری و می این
 مجاری در اصل در دم دارد و بعد همین یک مجری است که حلقه آید است و لوط آید است که با و لین رباط وی بی ریخی متلی شود و شترین ی بر ج آورد و در خون
 قوت بر قاستن آن از بل است و شش و عصب شعی و اصل آن در باغ است و غذا از کله آید و شترین به شترت مشارکت جگر و کله طوری نماید و اصل به بل است و
 حلقه کثیر است تا آدمی از جمیع لذت تمام یابد و فاسد آن طهر من الشیست که بی ادوات صورت پذیرد و بدون او مرد بر خود حیات نه پسند و شش سست و حلقه
 سرشته و طبیعت این کینه زنانه باشد و مرد را کبر و خایه زینت من فصل از در کله خارش که در قصبه انشین اند و سبب آن ماده نیز بود که به بخار
 فرو آید و علاج قصبه با سلیم کنند و به ساقی و نالهای مرضی جامت نمایند و بطبع زنده و شتر طبع را نرم نمایند و سر در و غن گل با قدری لایق و آید و کله
 تازه آینه حلقه طلا فرماید اگر ماده رفت نداشت بجای آب کفر آب کشیز تازه آینه و شتر قصبه باب گرم جبهه تلطیف و تبیین و قصبه مسامک و لیل و کله
 لزع و بول سینه تخم مرغ طلا کردن برای این قصبه با ده و قوت عضو نفع تمام دارد از آنجا که ماده غلیظ باین تدبیر شود و در بول باطن نازک است و به جوامت و در
 یا انشین از لایق پانده و طلایه در باب جرب کوفته و شتر ال نه فصل در او و قصبه و علامت علاج او است که در دم خصیه گذشت بحسب تدارک کنند و
 در بخار پانده و پانده که اگر در دم قصبه کم بود پوست از او و غن گل سر در آب کشیز باعث شعله یا آخالص بخیه و کوفته در و غن ساخته ضاد کردن نفع تمام
 و اگر در دم سر در باخته ضاد کوفته بخیه و خلی با سر بر دیا کرده ضاد ساختن مستقیم فصل شش قصبه این از خشکی افتد و علاج آنچدر شش قاصد کوفته
 بخار بر دم می که از قصبه یا و تیا و ضاد کثیر و شش در و غن گل در زده و بقیه مرغ ساند طلا کردن بنایت مفید است اگر زده تخم مرغ با و غن گل به شتر
 مرد و در سنگ کوفته بخیه و در آینه و طلا کنند همین عمل کنند فصل در نال و شتر و صلب که بر قصبه و از ای ادبید آید علاج آنچدر برای نالین طلق کوفته
 استقال نمایند این طلا سود دارد و هم قوت آن بول و محرق و خاکستر جو با کور و مانند آن هر چه محلول و شش رطوبت بسته بود و اگر سیاه دانه و سر که بجر بی مرغ
 نمایند و باید و هر گاه ازین تدابیر دور نشود قطع نمایند و جبهه صبر خون ناز و زنجار بار یک ساخته به باشند فصل در سر که بجر قصبه و طلا و حرقت
 بول است و بر آید بول به شترای علاج قصبه با سلیم کنند و شتر بنفشه بالاب اسوزل و شیره خرفه و خیارین بنفشه و شیره تخم خربزه به شتر شش سودا
 و در مفران در و غن بنفشه و بادام بر قصبه گذارد و چون مستخرج شود ششانی بعضی با شیر دختر و غن گل ملکه در در تحلیل بکامند و اگر تسکین و معطل و با
 انین نیز در ششانی در اصل سازند و نه آنقدر تند بل به سوزان مرد را بولی علیا بنفشه ساسا لوز و حلقه لوز و دم آنکه خلد غلیظ لوز در مجرب
 قصبه چید و علامت او است که بول به شترای آید و خلد غلیظ در بول ظاهر شود حرقت تبیی نباشد علاج آنیکو و تخم کدو و تخم کرفس و تخم خربزه و بول
 مانند آن چه به شتر و بنفشه و جبهه تلطیف آب محض شربت کون بازیت و شیره قرحم شرب نماید و طبع با بونه و اکلیل المک بر بخار صفت و نازک و شش و قوت
 صغر بالای قصبه ریزند و اینقدری روغن با بونه با طبع مذکور آینه در تحلیل ذوق نمایند و مرده و آن انبه است که از نقره و زری سازند و در
 نماده و آب ادویه و ری انداخته میل دیگر در وی پیدا کنند تا آب مذکور نهایت قصبه فرو تر برسد و نوع سوم آنکه بول در مجری قصبه پیدا آید و نشا
 عسر خروج بول است و حرقت نابودن و در بول با تخم نابودن علاج اگر بول نزل نزدیک بخارج بود و محسوس شود صبر و غن گل سبید از زیر ملکه و بجا
 ۴

قوت بسیار است و در این درم تا مدینه دارد که در دم الاغین مر از هر یک و متقال صبر و استقامت در هر یک و در دم بودنی گل در دم سازند و اگر قوه و صفت کله بود و در دم سازند
 هر چه خوردند که گوشت فاسد و محض و منقح و خمر بود بخار برسد چون خاکستر می آید و در کله و خون سیا و شان و از روت نرم کوفته و بخیه با و بول نقای بر دم و خمر
 سازند فاسد تر که اندک قصبه بوشان وی است که بول سبز و دشواری بر آید و خون پوسته در آن ظاهر شود و علاج آنچدر در دم تازه کوفته و اصل آن در دم و هر چه لازم
 تر بود بر کوفته تا مزید اطمینان شود باقی در هر حال است که در قرح مشا کوفته اند و در کله قصبه کبک است از اعصاب شترین و آورده و عسل و خل آن اگر گوشت
 پخته و اصل در باطنی است که از عسل مانده سرشته و بند این باطحا و اینها است و از قصبه مجری است یکی مجری بول در دم مجری می شود مجری و می این
 مجاری در اصل در دم دارد و بعد همین یک مجری است که حلقه آید است و لوط آید است که با و لین رباط وی بی ریخی متلی شود و شترین ی بر ج آورد و در خون
 قوت بر قاستن آن از بل است و شش و عصب شعی و اصل آن در باغ است و غذا از کله آید و شترین به شترت مشارکت جگر و کله طوری نماید و اصل به بل است و
 حلقه کثیر است تا آدمی از جمیع لذت تمام یابد و فاسد آن طهر من الشیست که بی ادوات صورت پذیرد و بدون او مرد بر خود حیات نه پسند و شش سست و حلقه
 سرشته و طبیعت این کینه زنانه باشد و مرد را کبر و خایه زینت من فصل از در کله خارش که در قصبه انشین اند و سبب آن ماده نیز بود که به بخار
 فرو آید و علاج قصبه با سلیم کنند و به ساقی و نالهای مرضی جامت نمایند و بطبع زنده و شتر طبع را نرم نمایند و سر در و غن گل با قدری لایق و آید و کله
 تازه آینه حلقه طلا فرماید اگر ماده رفت نداشت بجای آب کفر آب کشیز تازه آینه و شتر قصبه باب گرم جبهه تلطیف و تبیین و قصبه مسامک و لیل و کله
 لزع و بول سینه تخم مرغ طلا کردن برای این قصبه با ده و قوت عضو نفع تمام دارد از آنجا که ماده غلیظ باین تدبیر شود و در بول باطن نازک است و به جوامت و در
 یا انشین از لایق پانده و طلایه در باب جرب کوفته و شتر ال نه فصل در او و قصبه و علامت علاج او است که در دم خصیه گذشت بحسب تدارک کنند و
 در بخار پانده و پانده که اگر در دم قصبه کم بود پوست از او و غن گل سر در آب کشیز باعث شعله یا آخالص بخیه و کوفته در و غن ساخته ضاد کردن نفع تمام
 و اگر در دم سر در باخته ضاد کوفته بخیه و خلی با سر بر دیا کرده ضاد ساختن مستقیم فصل شش قصبه این از خشکی افتد و علاج آنچدر شش قاصد کوفته
 بخار بر دم می که از قصبه یا و تیا و ضاد کثیر و شش در و غن گل در زده و بقیه مرغ ساند طلا کردن بنایت مفید است اگر زده تخم مرغ با و غن گل به شتر
 مرد و در سنگ کوفته بخیه و در آینه و طلا کنند همین عمل کنند فصل در نال و شتر و صلب که بر قصبه و از ای ادبید آید علاج آنچدر برای نالین طلق کوفته
 استقال نمایند این طلا سود دارد و هم قوت آن بول و محرق و خاکستر جو با کور و مانند آن هر چه محلول و شش رطوبت بسته بود و اگر سیاه دانه و سر که بجر بی مرغ
 نمایند و باید و هر گاه ازین تدابیر دور نشود قطع نمایند و جبهه صبر خون ناز و زنجار بار یک ساخته به باشند فصل در سر که بجر قصبه و طلا و حرقت
 بول است و بر آید بول به شترای علاج قصبه با سلیم کنند و شتر بنفشه بالاب اسوزل و شیره خرفه و خیارین بنفشه و شیره تخم خربزه به شتر شش سودا
 و در مفران در و غن بنفشه و بادام بر قصبه گذارد و چون مستخرج شود ششانی بعضی با شیر دختر و غن گل ملکه در در تحلیل بکامند و اگر تسکین و معطل و با
 انین نیز در ششانی در اصل سازند و نه آنقدر تند بل به سوزان مرد را بولی علیا بنفشه ساسا لوز و حلقه لوز و دم آنکه خلد غلیظ لوز در مجرب
 قصبه چید و علامت او است که بول به شترای آید و خلد غلیظ در بول ظاهر شود حرقت تبیی نباشد علاج آنیکو و تخم کدو و تخم کرفس و تخم خربزه و بول
 مانند آن چه به شتر و بنفشه و جبهه تلطیف آب محض شربت کون بازیت و شیره قرحم شرب نماید و طبع با بونه و اکلیل المک بر بخار صفت و نازک و شش و قوت
 صغر بالای قصبه ریزند و اینقدری روغن با بونه با طبع مذکور آینه در تحلیل ذوق نمایند و مرده و آن انبه است که از نقره و زری سازند و در
 نماده و آب ادویه و ری انداخته میل دیگر در وی پیدا کنند تا آب مذکور نهایت قصبه فرو تر برسد و نوع سوم آنکه بول در مجری قصبه پیدا آید و نشا
 عسر خروج بول است و حرقت نابودن و در بول با تخم نابودن علاج اگر بول نزل نزدیک بخارج بود و محسوس شود صبر و غن گل سبید از زیر ملکه و بجا
 ۴

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

باد و اگر این رجب حضرت نوح و دود هم آنکه هم اتفاق رخ حرکت نموده بدان سبب که ای می در میان علامت او آنست که هنگام سجده است
 در رگنه و چون قایم با انگشت شخص کند دیار که یکبار است مائل است و باشد که در غیر آنکه بول و جانکه حسن گردد و دیگر آنرا سبب است که در وقت سجده
 با یکا رفت و تقبل کرد که یک شش هم اندر یا است که در گهای یک شش می پدید آید یا نموده که در باطن او نفوذ کرده و یک شش عارض شود و جهت انقباض غلاط طایفه رباطات و این
 آن ریا با اگر آن برداشتن و رسیدن و چیزی اگر آن کشیدن و حر آن که در رگنه و هم گفته اند از حرکات نیست علاج اگر سبب که اشارت داشته اند که با بود و صفات کشنده
 از جانب سجده شش مائید اگر موجب نفوذ و نکات رفت و در وقت نیز مایه حقه کشنده تب را بطبیع بخیر دبا بود و آب حلیه حب الغرط و هم کنان روغن کنجد آغشته روغن با بود و یک
 مایه آن با اندر برگ بنده بر روغن کنجد و یا مایه آن آغشته و صورت را بدان آلوده حوله سازند و حمام رطب آبرین جهت از آن تقبل و کما گفت رجم نفع تمام دارد و اگر سبب
 انقباض رطبات بود بر رجم جهت تنفیه او یا رجات بخار بر انداختن آن نگاه سبب مائل شود و سیلان باقی باشد یا یک قایم یعنی دایره راست کند آنرا با انگشت تا که درین رجم
 فرج آید و انگشت قایم باید که بغیر دلی و یا به شحم آلوده باشد تا رجم را آسپید کند و با سالی را جمع شود و نفع نیز رجم آنکه رجم از علت پاک کردن علم بود اما از او رجات
 با نشانی چیزی بود قوع انجام که مایه مستقر از نقطه یا چنین گردد و این چند گونه است یکی آنکه زن مسرعت بر خیزد و از انزال هنوز نمی در رجم قرار گرفته با دوم آنکه رجم
 غنیمت کند یا جمع شد و یکند یا شام شود یا مری از امور بنویز یا نفسانیه سوم آنکه با مستقر از نقطه یا کثرت جماع یا کثرت استجمام اتفاق افتد و بدان سبب چنین ساقط شود
 یا مفرط مستقر از جهت آنست که در وقت انقباض بسیار در مجاورت آن رجم نیز منقبض راه بی یا با اکثر است بعلی از آنکه مستحکم میکند رجم را بخارج یا با اشتیاق بلعی او
 بر سبب بی مترج بسیار و چنین راه را قائل میکنند اما اکثر است استجمام از آنکه مزلق و حرشی رجم است و مخرج حنین یا اشتیاق هوای بارد بکثرت می آرد رجم را بخارج قائل
 امور نفسانیه غلبه غریز و غریز رجم و اینها باعث عقور و سقوط و این می شود و مگر عند الاضطرار خصوصاً مایه نادر باشد که با مسقاط انجامد و امور بدنی که موجب سقط شود
 هر مری و مری است که مائید که رجم را منقبض کند علاج از آن سبب سقط مایه مستقر از نقطه احتراز فرماید و آنچه حوالی را مفرط و در تدا بر اینان گفته اند اگر چه تقریباً گفته
 قسم دوم در وقت رجم از اجابت او باشد و این از امر انحراف رجم است اما از آنکه نمودار و موقوف بر سلوان است درین باب نکات شده آید و اکثر رجم ازین مقام
 قائل اند درین صورت بخارج جمیع قسم بدین نگردد پس سبب لازم است که نخستین نفوذ کند که سبب بر مرد است یا زن و سبب تدارک کند این قسم سه گونه است
 نوع اول آنکه مزاج منی مرد را در پی برد و است و اگر تمایز معده شود و بهر حال حرارت یا رطوبت یا برودت را اما حراره فلا نه تحرق و اما البرود و فاما تبرید و تبرید باید
 که رطوبت و برودت مزاج منی مایه غلیظ و دیگر آنجا که این مرد را با زنی اتفاق افتد که مزاج رجم یا منی او متساوی مزاج منی مرد باشد که در منی او زیاد است و سرد
 و در وقت رجم و علامت حرارت منی که زرد و اندک باشد و هنگام خروج حرقت و دیگر علامات حرارت مزاج پیدا بود و باشد که از منی او می پدید آید و این وقت
 حرارت غریبه غریب باشد و رنگین باشد و علامت برودت منی آنست که رقیق و سپید باشد و دیگر علامات برودت که بارها که با نیت پیدا بود علاج تقدیر مزاج کند و جهت حرارت
 برودت با فزاید و او بهر گونه و اختصار نماید از حرارت آنکه مزاج او غلبه مزاج مرد باشد یا منی با مزاج او اعتدال پذیرد و در رجم قرار گیرد و نفع دوم آنکه رباط که در کتاف
 بود و بدان سبب منی با نفوذ سرد و زن آنرا است که مکرر متفرع را سبب بود و منی غلبه باشد بخارج نشین و بول نیز راست شتر ق نشود بلکه مائل ببال بر آید و اگر
 با نفع شتر ق سبب سبب علاج هم در مزاج او با هم دارد و غلبه باشد که نری دوری پدید آید پس از آنکه را بکشند در آنکه و چیزی متعین نیست بر بندند تا که استقار را رخ
 و اگر این تدبیر سود نرساند که از جانب مقوسه پاره قطع کنند و بر چیزی مستوی نگذارند و بر بندند و همچنان بدارند تا که حراست بشود و نفع سوم آنکه در آلات
 منی مرد نفوذی افتد مثلاً اگر آغشته شود با کوفته شود یا آن در رگ که سبب گوش مست بریده گردد اما قائل انقباض فی الکتاب الکی و الحراعات تطحیط بطول النسل و علاج این
 غیر ممکن است و بد آنکه گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن یا چیزی مخصوص شود که قائل القادینا باشد و جز این سبب سببی دیگر از اسباب که در هیچ باشد چنانچه
 بعضی اهل بار نمی آرند و عقور حقیقه است و این تدارک نمودن که در جهت مجربیت سببها و دیگر با نایبیت در استقرا سود دارد و با کسب شیت آنکی نفوذ آید فی قاع

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

باب لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 حقیق یاره از اغذیه که حرکت غلیظه بود و متراژ نماید در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 بهین پنج است مگر دو باشند بعد فراغ بل که وقت که خواهند فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 در علامات انما صور لا مطلق علی انحراف الا اذا بعد عهد و محنت علیما مدة من وقت الانغمار و اقلها اربعون يوما و علامت وی آنست که بهر سه روز آب
 سائل بود و در روز دهم باشد علاج او دوی منقیه و محفقه که در معن قروح رحم گنبد استمال نمایند اما آنچه قوی تر بود بر گزیند و زهره و سکارای بآن نیز که در وقت
 کوز و اختلاط عقل و غشی است و اگر بدن مبتلی بود از فضول و فساد و سبب بکارتان است تا به تحفیف یاری دهد فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 در وقت سحر از رحم بر آید و شیب غازی از فضول که از رحم آید یا بلغمی بود یا صفرا یا سودا یا دوی بینی دم غازی باشد زیرا که اگر خون غلیظ آید از استیاضه گوید و سیلان
 و علامت غلبه بر طوطی غایب است از رگها و در حجاب این سبب لال آنست که دن خرقه بر دارد و بعد از خشک شدن خرقه بون خرقه نظر کند و صاحب این دم سقوط
 آنست و متغیر اللون و متغیر طبع و در بعضی باشد علاج حشمت تنفیه بدن کنند بعد از سبب دوی یکسبب بعد از سبب تنفیه رحم ایرسا و از خود اصل سوسن فراوان و کوزه
 سیاه در آب بجوشانند و یا بر غیر قیاقا کرده رحم را حقه کنند بشرطی که حرارت نباشد و اگر با حرارت بود این دوا زهرناک است و برای تنفیه رحم شیره تخمهای ریزه و شانه
 و هم بر آن حقه کنند و پس از آنکه رحم و بدن پاک شود و جهت تقویت او و زجر غایبه و حقه عایبه استمال فرمایند از آنچه در افراط طبع مذکور شد فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 سبب لال معنی از رحم و اسباب علاج و همانست که در سیلان معنی مردان گفته شد و فرق در معنی و رطوبات آنست که معنی سپید رنگ غلیظه القوام بی غشوت
 باشد بخلاف رطوبات فضلیه تنفیه غلیظه و انبه و عاقبه در زنان را نیز افتد و در بر همانست که در معنی مردان گفته شد فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 قسم اول آنکه خون بدن کم شود و علامت او نمازت بدن است و ضعف در دوی رنگی تقدم جوع مفراط و عقب و تقدم امراض عجله و استفرغات خصوصاً
 استفرغ خون علاج جهت تقویت بدن و تولید خون غذای مقدی چون تخم مرغ نیم بخت و شوربای صغیر و گوشت او و گوشت گوسفند خون و شیر شیری
 بیشتر خورند و خواب در راحت و زنده و استقامت مرطب فرمایند قسم دوم آنکه خون غلیظه شود بسبب بر دود یا غلظت اخلاط غلیظه و علامت او سبب رستی بدن
 است و کبودی رگها و بسیاری بول و بلغمیت بر آن جهت تقویت معده خواب گران بودن و خون رقیق بر آمدن اگر بر آید علاج جهت تنفیه اخلاط غلیظه
 او دوی ملطف دهند مثل یاره و در آن و بعد برای رقیق خون و سوسن و جویان او تخم کزن و انیسون و پودینه و بادیان و مشکطرا شمع و مانند آن و در بلغمیت
 یا در غسل یا در کوزه چون خورد و در بلغمیت و در زنگوش و پودینه و سداب یا بون و اکلیل و صندل و بون و در جوی و سلیمه و حب بلسمان و
 عود و بلسمان و جوز بود و اما قله صغار و حقه و غیر آن هر چه دوی عطریه و تنفیه و تقطیع و تلطیف و تخفیف بود بکنند و ایضا افاده مذکور بر بجز بسوزند و در
 آن بر هم رسانند بعد حصول رقیق در خون بعد صافن و باطن و جهاستاتین نفع تمام دارد و در دوزخیش از نوبت حیض بکار برند لایزال فیصل التوامان
 معنی استفرغ فحش و ضعف و نوره القوه و این قصد و جاست در معنی کسی که فری و دجانی بود و بغایت سود دارد و اگر طبعی لایق و اندک قبل از رقیق خون نیز
 استمال نماید قسم سوم آنکه دهن رگها سر هم نباشد و بدن سبب حیض نماید و این بر چند گونه است یکی حرارت محفقه معقب که بر هم افتد و البته باقی رحم شانه
 است علاج شیر خشک و ساق ربات و سرکه و خجانی و بادیان کوفته و زهره سارند و بعد از دوزخه تخم مرغ چند روز بردارند و شیر خرقه بود و در دیگر نیک
 از احوال حرارت زخم از غرغری نمایند و در وقت که در رحم افتد علامت او سپید لون و نفادت بغض سردی رگها و از آن کوه او قائمده سود فرج اگر چه در رحم افتد اما آثار آن
 مزاج در تمام بدن ظاهر شود و اگر رحم و دوی شریف است مزاج دوی کجی بدن سرایت میکند علاج جهت تخفیف او و گرمی مطلق استمال نمایند و در غرغری فصل
 مذکور است و فرض مرد و تخمین رحم نیز ندارد و علامت آن سرسودم و مس و سبب درم برگ سداب پودینه مشکطرا شمع و فوه الصنم حلیت و سکنجین جاذب و شیب

در وقت سحر از رحم بر آید و شیب غازی از فضول که از رحم آید یا بلغمی بود یا صفرا یا سودا یا دوی بینی دم غازی باشد زیرا که اگر خون غلیظ آید از استیاضه گوید و سیلان
 و علامت غلبه بر طوطی غایب است از رگها و در حجاب این سبب لال آنست که دن خرقه بر دارد و بعد از خشک شدن خرقه بون خرقه نظر کند و صاحب این دم سقوط
 آنست و متغیر اللون و متغیر طبع و در بعضی باشد علاج حشمت تنفیه بدن کنند بعد از سبب دوی یکسبب بعد از سبب تنفیه رحم ایرسا و از خود اصل سوسن فراوان و کوزه
 سیاه در آب بجوشانند و یا بر غیر قیاقا کرده رحم را حقه کنند بشرطی که حرارت نباشد و اگر با حرارت بود این دوا زهرناک است و برای تنفیه رحم شیره تخمهای ریزه و شانه
 و هم بر آن حقه کنند و پس از آنکه رحم و بدن پاک شود و جهت تقویت او و زجر غایبه و حقه عایبه استمال فرمایند از آنچه در افراط طبع مذکور شد فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 سبب لال معنی از رحم و اسباب علاج و همانست که در سیلان معنی مردان گفته شد و فرق در معنی و رطوبات آنست که معنی سپید رنگ غلیظه القوام بی غشوت
 باشد بخلاف رطوبات فضلیه تنفیه غلیظه و انبه و عاقبه در زنان را نیز افتد و در بر همانست که در معنی مردان گفته شد فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم فصل اول در لسان محل در معن کل شیر زبان حقه کنند در دم
 قسم اول آنکه خون بدن کم شود و علامت او نمازت بدن است و ضعف در دوی رنگی تقدم جوع مفراط و عقب و تقدم امراض عجله و استفرغات خصوصاً
 استفرغ خون علاج جهت تقویت بدن و تولید خون غذای مقدی چون تخم مرغ نیم بخت و شوربای صغیر و گوشت او و گوشت گوسفند خون و شیر شیری
 بیشتر خورند و خواب در راحت و زنده و استقامت مرطب فرمایند قسم دوم آنکه خون غلیظه شود بسبب بر دود یا غلظت اخلاط غلیظه و علامت او سبب رستی بدن
 است و کبودی رگها و بسیاری بول و بلغمیت بر آن جهت تقویت معده خواب گران بودن و خون رقیق بر آمدن اگر بر آید علاج جهت تنفیه اخلاط غلیظه
 او دوی ملطف دهند مثل یاره و در آن و بعد برای رقیق خون و سوسن و جویان او تخم کزن و انیسون و پودینه و بادیان و مشکطرا شمع و مانند آن و در بلغمیت
 یا در غسل یا در کوزه چون خورد و در بلغمیت و در زنگوش و پودینه و سداب یا بون و اکلیل و صندل و بون و در جوی و سلیمه و حب بلسمان و
 عود و بلسمان و جوز بود و اما قله صغار و حقه و غیر آن هر چه دوی عطریه و تنفیه و تقطیع و تلطیف و تخفیف بود بکنند و ایضا افاده مذکور بر بجز بسوزند و در
 آن بر هم رسانند بعد حصول رقیق در خون بعد صافن و باطن و جهاستاتین نفع تمام دارد و در دوزخیش از نوبت حیض بکار برند لایزال فیصل التوامان
 معنی استفرغ فحش و ضعف و نوره القوه و این قصد و جاست در معنی کسی که فری و دجانی بود و بغایت سود دارد و اگر طبعی لایق و اندک قبل از رقیق خون نیز
 استمال نماید قسم سوم آنکه دهن رگها سر هم نباشد و بدن سبب حیض نماید و این بر چند گونه است یکی حرارت محفقه معقب که بر هم افتد و البته باقی رحم شانه
 است علاج شیر خشک و ساق ربات و سرکه و خجانی و بادیان کوفته و زهره سارند و بعد از دوزخه تخم مرغ چند روز بردارند و شیر خرقه بود و در دیگر نیک
 از احوال حرارت زخم از غرغری نمایند و در وقت که در رحم افتد علامت او سپید لون و نفادت بغض سردی رگها و از آن کوه او قائمده سود فرج اگر چه در رحم افتد اما آثار آن
 مزاج در تمام بدن ظاهر شود و اگر رحم و دوی شریف است مزاج دوی کجی بدن سرایت میکند علاج جهت تخفیف او و گرمی مطلق استمال نمایند و در غرغری فصل
 مذکور است و فرض مرد و تخمین رحم نیز ندارد و علامت آن سرسودم و مس و سبب درم برگ سداب پودینه مشکطرا شمع و فوه الصنم حلیت و سکنجین جاذب و شیب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[The following text appears to be bleed-through from the reverse side of the page, written in Persian script.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

100

[illegible][illegible]

تفویض

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

٢٢

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[The manuscript page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

10

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۸۹
دستور
مجلس
سیاه
شماره
دوم
از
تیر
به
پنجشنبه
۱۳۰۲
۱۳۰۳
۱۳۰۴
۱۳۰۵
۱۳۰۶
۱۳۰۷
۱۳۰۸
۱۳۰۹
۱۳۱۰
۱۳۱۱
۱۳۱۲
۱۳۱۳
۱۳۱۴
۱۳۱۵
۱۳۱۶
۱۳۱۷
۱۳۱۸
۱۳۱۹
۱۳۲۰
۱۳۲۱
۱۳۲۲
۱۳۲۳
۱۳۲۴
۱۳۲۵
۱۳۲۶
۱۳۲۷
۱۳۲۸
۱۳۲۹
۱۳۳۰
۱۳۳۱
۱۳۳۲
۱۳۳۳
۱۳۳۴
۱۳۳۵
۱۳۳۶
۱۳۳۷
۱۳۳۸
۱۳۳۹
۱۳۴۰
۱۳۴۱
۱۳۴۲
۱۳۴۳
۱۳۴۴
۱۳۴۵
۱۳۴۶
۱۳۴۷
۱۳۴۸
۱۳۴۹
۱۳۵۰
۱۳۵۱
۱۳۵۲
۱۳۵۳
۱۳۵۴
۱۳۵۵
۱۳۵۶
۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸
۱۳۸۹
۱۳۹۰
۱۳۹۱
۱۳۹۲
۱۳۹۳
۱۳۹۴
۱۳۹۵
۱۳۹۶
۱۳۹۷
۱۳۹۸
۱۳۹۹
۱۴۰۰
۱۴۰۱
۱۴۰۲
۱۴۰۳
۱۴۰۴
۱۴۰۵
۱۴۰۶
۱۴۰۷
۱۴۰۸
۱۴۰۹
۱۴۱۰
۱۴۱۱
۱۴۱۲
۱۴۱۳
۱۴۱۴
۱۴۱۵
۱۴۱۶
۱۴۱۷
۱۴۱۸
۱۴۱۹
۱۴۲۰
۱۴۲۱
۱۴۲۲
۱۴۲۳
۱۴۲۴
۱۴۲۵
۱۴۲۶
۱۴۲۷
۱۴۲۸
۱۴۲۹
۱۴۳۰
۱۴۳۱
۱۴۳۲
۱۴۳۳
۱۴۳۴
۱۴۳۵
۱۴۳۶
۱۴۳۷
۱۴۳۸
۱۴۳۹
۱۴۴۰
۱۴۴۱
۱۴۴۲
۱۴۴۳
۱۴۴۴
۱۴۴۵
۱۴۴۶
۱۴۴۷
۱۴۴۸
۱۴۴۹
۱۴۵۰
۱۴۵۱
۱۴۵۲
۱۴۵۳
۱۴۵۴
۱۴۵۵
۱۴۵۶
۱۴۵۷
۱۴۵۸
۱۴۵۹
۱۴۶۰
۱۴۶۱
۱۴۶۲
۱۴۶۳
۱۴۶۴
۱۴۶۵
۱۴۶۶
۱۴۶۷
۱۴۶۸
۱۴۶۹
۱۴۷۰
۱۴۷۱
۱۴۷۲
۱۴۷۳
۱۴۷۴
۱۴۷۵
۱۴۷۶
۱۴۷۷
۱۴۷۸
۱۴۷۹
۱۴۸۰
۱۴۸۱
۱۴۸۲
۱۴۸۳
۱۴۸۴
۱۴۸۵
۱۴۸۶
۱۴۸۷
۱۴۸۸
۱۴۸۹
۱۴۹۰
۱۴۹۱
۱۴۹۲
۱۴۹۳
۱۴۹۴
۱۴۹۵
۱۴۹۶
۱۴۹۷
۱۴۹۸
۱۴۹۹
۱۵۰۰
۱۵۰۱
۱۵۰۲
۱۵۰۳
۱۵۰۴
۱۵۰۵
۱۵۰۶
۱۵۰۷
۱۵۰۸
۱۵۰۹
۱۵۱۰
۱۵۱۱
۱۵۱۲
۱۵۱۳
۱۵۱۴
۱۵۱۵
۱۵۱۶
۱۵۱۷
۱۵۱۸
۱۵۱۹
۱۵۲۰
۱۵۲۱
۱۵۲۲
۱۵۲۳
۱۵۲۴
۱۵۲۵
۱۵۲۶
۱۵۲۷
۱۵۲۸
۱۵۲۹
۱۵۳۰
۱۵۳۱
۱۵۳۲
۱۵۳۳
۱۵۳۴
۱۵۳۵
۱۵۳۶
۱۵۳۷
۱۵۳۸
۱۵۳۹
۱۵۴۰
۱۵۴۱
۱۵۴۲
۱۵۴۳
۱۵۴۴
۱۵۴۵
۱۵۴۶
۱۵۴۷
۱۵۴۸
۱۵۴۹
۱۵۵۰
۱۵۵۱
۱۵۵۲
۱۵۵۳
۱۵۵۴
۱۵۵۵
۱۵۵۶
۱۵۵۷
۱۵۵۸
۱۵۵۹
۱۵۶۰
۱۵۶۱
۱۵۶۲
۱۵۶۳
۱۵۶۴
۱۵۶۵
۱۵۶۶
۱۵۶۷
۱۵۶۸
۱۵۶۹
۱۵۷۰
۱۵۷۱
۱۵۷۲
۱۵۷۳
۱۵۷۴
۱۵۷۵
۱۵۷۶
۱۵۷۷
۱۵۷۸
۱۵۷۹
۱۵۸۰
۱۵۸۱
۱۵۸۲
۱۵۸۳
۱۵۸۴
۱۵۸۵
۱۵۸۶
۱۵۸۷
۱۵۸۸
۱۵۸۹
۱۵۹۰
۱۵۹۱
۱۵۹۲
۱۵۹۳
۱۵۹۴
۱۵۹۵
۱۵۹۶
۱۵۹۷
۱۵۹۸
۱۵۹۹
۱۶۰۰
۱۶۰۱
۱۶۰۲
۱۶۰۳
۱۶۰۴
۱۶۰۵
۱۶۰۶
۱۶۰۷
۱۶۰۸
۱۶۰۹
۱۶۱۰
۱۶۱۱
۱۶۱۲
۱۶۱۳
۱۶۱۴
۱۶۱۵
۱۶۱۶
۱۶۱۷
۱۶۱۸
۱۶۱۹
۱۶۲۰
۱۶۲۱
۱۶۲۲
۱۶۲۳
۱۶۲۴
۱۶۲۵
۱۶۲۶
۱۶۲۷
۱۶۲۸
۱۶۲۹
۱۶۳۰
۱۶۳۱
۱۶۳۲
۱۶۳۳
۱۶۳۴
۱۶۳۵
۱۶۳۶
۱۶۳۷
۱۶۳۸
۱۶۳۹
۱۶۴۰
۱۶۴۱
۱۶۴۲
۱۶۴۳
۱۶۴۴
۱۶۴۵
۱۶۴۶
۱۶۴۷
۱۶۴۸
۱۶۴۹
۱۶۵۰
۱۶۵۱
۱۶۵۲
۱۶۵۳
۱۶۵۴
۱۶۵۵
۱۶۵۶
۱۶۵۷
۱۶۵۸
۱۶۵۹
۱۶۶۰
۱۶۶۱
۱۶۶۲
۱۶۶۳
۱۶۶۴
۱۶۶۵
۱۶۶۶
۱۶۶۷
۱۶۶۸
۱۶۶۹
۱۶۷۰
۱۶۷۱
۱۶۷۲
۱۶۷۳
۱۶۷۴
۱۶۷۵
۱۶۷۶
۱۶۷۷
۱۶۷۸
۱۶۷۹
۱۶۸۰
۱۶۸۱
۱۶۸۲
۱۶۸۳
۱۶۸۴
۱۶۸۵
۱۶۸۶
۱۶۸۷
۱۶۸۸
۱۶۸۹
۱۶۹۰
۱۶۹۱
۱۶۹۲
۱۶۹۳
۱۶۹۴
۱۶۹۵
۱۶۹۶
۱۶۹۷
۱۶۹۸
۱۶۹۹
۱۷۰۰
۱۷۰۱
۱۷۰۲
۱۷۰۳
۱۷۰۴
۱۷۰۵
۱۷۰۶

[illegible][illegible]

[illegible]

۳۹۱

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۹۵
 نافع بود و دراز داد و
 دی مجموعاً ۱۰۰
 بزرگتر بود و دو
 مفاد و زیاده
 اینها یکشنبه
 و چون در آن
 بزرگ بود و
 و از خواص
 آنست که مسند
 علم بود و در آن
 بدیعی است
 قوله لای فای
 افات تر جوش
 چرا که هرگز در
 شلقت آنهای
 بسیار است

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

三

[illegible]

10

129

[illegible]

710

[illegible]



فہرست

پس از حمد حکیم علی الاطلاق بدر بقانون کون و فساد النفس و افان و لغت طبیب حاذق امراض جبل و نفاق شروه باد که درین زمان
 و او ان حمید میبایست توفیقات ربانی دعوت عنایت سبحانی نسخه نریل استقام جسمانی داروی شفاه آلام ابدانی دستور العمل حکمای خدائی
 بکار آمدن طبایب جهانی معروف و اشهر بنام طبیب اکبر مشتمل بر دو جلد در اول امراض و اسباب غلاته و معالجات از سرتا سده و ذکر دوم
 از جگر تا قدم و عاصه و خاتم موقوف بر مراد صفاق عالم طبیب مسیحا دم دلاشانی محی مراسم اقبالی جوهر تیغ لسان یزنیانی حکیم محیی اکبر عسوف
 ارزانی بار هفتم در مطیع نامی مجمع کملای دهر منشی نو کشور واقع کانپور بسیر سستی و بعلوم عربت منخر و نگار نامور نادار
 ستوده خصال خوشنویس معالی القاب عالیجناب منشی پر اگ نرا سن صاحب بکار گودام اقباله مالک مطیع دهنده حسن و خوبی
 بزاران خوش اسلوبی بنام جوان ۱۵۰۰ عسوفی قلوب مطیع در بر کشید

اشعار

بر هماره از باب فهم و فراست در احباب خطا نیست و کیا نیست و آنچه با دیگران هم می‌نست و احوال حاجات هر کس خطا نیست و در بیان
 بر این بود که موقوف علیه آن دانشمندی است علم طب باشد تا بر علم اینها بر سر فرو بشارت لازم آمد که با احتمال این سخاوت کبریه و
 مقتضای این دولت غلظی فراخور حال و استطاعت همت گذارد و اشاعت و ترویج این گرامی فن که نفع بخشی خاص و عام در تحت آن
 ترویجی از استقامت و واجبات شمار از نیاز است که در اداره همت بلند و همت از چند مالک طبع در امر صرف و مخلوف پاشا است و ترویج
 کتب نفع بخش کافه انا هم عموماً و کتب طبیه کیاب مفید خاص و عام فیه و همتا میباشد و پیوسته بحسب تغییر تبدل زمان و زمانیان کتب
 طبیه عربیه هاست و ترجمه از عربی به فارسی و از فارسی به اردو زبان عام فهم شایع میگردد و در هر گاه کتابی جدید التالیف از این فن شریف
 بهم میرسد فوراً اهتمام طبع آن میگرد و در ظاهر است که از زمان موجود این فن بزرگ یعنی معلمان اولی از سطحا طالیس تا اندیم این علم شریف
 طب یونانی با وجود در داج علم طب انگریزی و اکثری و بیدک و غیره با وجود با برتری و در افزون قدر و منزلت دارد پس این فن
 مرغوب و مطبوع طبایع خاص و عام و عزیز دنیا چگونه نشود که از طبایع لطیفه و شایسته به تخریب آن متنبه کنند و حکمای فلاطون منش
 با متخالف اعتقاد هم گیرند فی الجمله این مطلبی نای فنون علوم و فنون بر قسم است پس بفضله تعالی اکثری از کتب این فن شریف طبعی
 و فارسی دارد که در بین مطبوع موجود بود و در بطور مشتی نموده از فرواری بر اوراق محاط اول و در دسترس این کتاب زیبای تحسین گشت
 تا با معان نظر نگار گیان اهل شوق در آید و بسبب بلغات شوق خریداری بر روی کار آید و فقط

طیبا کبریا
 ۱۳۱۴

تا این طبع از مخنور حکیم المثال موضح کامل جناب ششی به گواند یال عاقل اچیت مطبوع شد

طبا کبریا نسخه زیبا تر است فکر سال هجری شش عاقل کن	همسر او کی کتاب دیگر است گو که زیبا خوب طبا کبریا است
---	--

فہرست کتب

<p>۱۔ قرآن مجید جو اس کتاب کو قند ان اور ہر ۲۔ جلد دوم اس میں جامع لسانی کا اور تندرستی اور بیماری ۳۔ جلد سوم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۴۔ جلد چہارم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۵۔ جلد پنجم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۶۔ جلد ششم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۷۔ جلد ہفتم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۸۔ جلد ہشتم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۹۔ جلد نہم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۱۰۔ جلد دہم اس میں اسباب بیان اور اولاد اور تندرستی اور بیماری ۱۱۔ جلد اول دوم سوم و چہارم ۱۲۔ جلد پنجم و ششم و ہفتم ۱۳۔ جلد ہشتم و نہم و دہم</p>	<p>۱۔ اعتبار جمیع مسائل طبیکہ و نظریہ وادریہ ۲۔ حکیم لائانی محمد اسماعیل بن الحسن محمد احمد الحسنی الجرجانی ۳۔ زبان فارسی سنہ ۱۰۰۰ھ میں جسکو سنہ ۱۰۰۰ھ میں ۴۔ برس گذری تصنیف فرمایا چنانچہ صرف دیکھ کر اور سنانے ۵۔ افضل لالہ حکیم ہادی حسین مراد آبادی سی فرما ۶۔ ترجمہ عام فہم اردو میں ہوئی حکیم صاحب مدد نے جو ۷۔ اسکا ترجمہ فرمایا اور بعض مقاصد بطور حاشیہ اضافہ فرما ۸۔ اس لا جواب کتاب میں کلیات و مواد لاجات و شریکات ۹۔ طب کو نہایت درجہ کی تحقیق اور ترقی سے لکھا ہے ۱۰۔ اور کہی و قیہ و دیگر اشاعت میں کیا گیا مصنف نے کمر ۱۱۔ بطور سند کے کتب متقدمین کے حوالہ دیے ہیں اور ۱۲۔ احوال حکماء و مشہدین اور تلامذہ کو نہایت وضاحت ۱۳۔ لکھا ہے اور تشریح کو اس توضیح و تفسیر کے ساتھ تحریر کیا ۱۴۔ انشاء اور اشخوان اور مفاصل اور ترقی اور اعصاب وغیرہ کا ۱۵۔ ایک قے بنادیا ہے اور جسکو کچھ بھی ملا ہے سنہ ۱۰۰۰ھ میں ۱۶۔ وہ خوبی مطالعہ کتابت میں ہے کہ اس کتاب کو طوطا و کبوتر ۱۷۔ نمایاں رکھیا ہے یعنی بعد موت بڑی تلاش و کوشش کے صرف ۱۸۔ ایک ہی نسخہ قدیمی دستیاب ہوا اور اس میں انہ میں جبکہ اردو زبان ۱۹۔ کو درپردہ ترقی ہو مناسب نام ہو گا کہ ایسی ہی اور نایاب ۲۰۔ مسموع کتاب دومین ترجمہ ہو کر ششم شریفین و چنانچہ ۲۱۔ غایت یزدنی بنادار الودکتاب میں حاشیہ کو چھپا کر تیار کیا ۲۲۔ قیہ اسکی</p>	<p>۱۔ لکھنؤ مصری ترجمہ قرآن میں قدسی عربیہ حکیم لکھنؤ ۲۔ تشریح الاجسام علاج تمام امراض و کتب فی طب ۳۔ مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری میں تمام ۴۔ اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف نہیں ہوئی جو جامع ۵۔ حکیم محمد یحییٰ بن محمد مراد مراد مراد مراد مراد مراد مراد ۶۔ ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی - مسلح اور دھڑا ۷۔ کی چشمہ خواہش دلی سی بات کی مقتضی رہی کہ علوم ۸۔ و فنون کی کتب تصنیفات قدیمیہ میں حیات تکمیل ۹۔ باسملہ یا انتقام ترجمہ ہو کر جس کی افادہ عالم ویر ۱۰۔ ہو چکے شائع ہوں چنانچہ مفید دیگر علوم و فنون کے ۱۱۔ اکثر کتب طب یونانی مثل طب کبر و قدس بادین قادری ۱۲۔ و تفران الادویہ و خلاصۃ النظار و دستور العلاج ۱۳۔ و مفرج الغارب و ممدن الشفا و مسکنہ ریشا ہی و غیر ۱۴۔ وغیرہ وغیرہ کے بعد ان کی ذمہ دہ دیکھ کر خیر الیہ و انہ ۱۵۔ اکثر اردو ہو کر طب یونانی اور دالامست علم و دست ۱۶۔ اصحاب کی قدردانی سے جلد ترقی و تفت ہو کر بہ فائز ۱۷۔ اشاعت پیر ہوئیں چنانچہ ایسی سلسلہ سے ترجمہ ۱۸۔ قانون شیعہ الرئیس کا ایک نایاب اور جامع کتاب ۱۹۔ علم طب میں ہر علم و ہر القیاس سے لیا فی فہم عام و ۲۰۔ تمام ہمیشہ یہ خیال مرکوز خاطر رہا ہے کہ فن طب کی ۲۱۔ وئی نامور جامع کتاب کا ترجمہ اردو زبان میں ۲۲۔ نام لے کر اسطے کیا جاویں اور اس سے شائقین کو ۲۳۔ مستفاد ہو میری ہر جادوی ہذا باتفاق رای طبامان ۲۴۔ دیکھی کامل کتاب ذخیرہ خوارزم شاہی</p>
---	---	---

محررات اکبری اردو در مرض شکم از سودہ شریعہ حکیم بدایہ
طیب نبوی جسکا ہر صفحہ در فہدیکہ کے لیے کثیر علم و کتاب
احادیث نبوی و مؤلفہ حافظہ اکرم الدین
روزرا حکمت میں ان علامہ کی بیان و حسن اقتدار مرض
الہ ایک یاد رہی معلوم ہوتا اور انکو مرض کی تدریس و تفسیر
معالمات احسانی و لای تشفیہ امراض و اسکا علاج و تدوین
علاج الامراض اردو طب کی مستند کتاب ہے حکیم بدایہ
محررات احسانی بہار آبادین ہر مرض کی تشخیص
بہتر ترتیب و تدوین تھوڑا حکیم احسان علی

اکسیر القلوب ترجمہ اردو مضمون القلوب
 دو قسمن حکیم محمد اکبر و شریح حکیم محمد نور کہیم۔
 علی گڑھ صحتی سہالہ ایف بی اے بی اے و سوسائٹی سائنس حکیم محمد علی
 تریاق مسعود نسخہ مختصر اقلام سائیکس حکیم علی محمد
 شکیل الدین نقاد و اردو مقام کی پیدائش حکیم محمد عبد الباقی
 ترجمہ اردو و قانون شریعہ الکسیر۔ ابو علی سینا کا
 جلد اول کلیات طب میں مترجمہ برائے اسلام حسین صاحب
 شہزاد الامراض۔ محمد حسن صاحب برص و عصب و کماز و کماز
 علاج و دوا حکیم محمد نور کہیم۔

شہزادہ ارشد شاہ کے سپہ سالار میں انتخاب
 کیا گیا جس سے شہزادہ کے جس لشکر کو آجایا مقرب
 پایا اسے شہزادہ نے سپہ سالار لال لازم علی
 محمد صاحب (ابن) کے طور پر اردو رکھا کہ بجائے
 وغیرہ مفسدہ لال

میرزا کاظمی ابرو ۱۲۰۷ھ کے قتل کے بعد

۱۲ - طب مولوی بی بی - رسالہ دلائل النبض - ۵ - رسالہ
دلائل النبوی - مترجمہ حکیم مولوی صادق علی -

کتاب مختص به علاج بیماری

علاج الموشى - عدد من الحجات بها تم دليوك رساله
 واکری ایچ فی سلین صا سیکرتی جه مترجمه و تکرار
 علاج احسانى - در موه دوا با اسیا تم و الحیات
 بها تم و دلیوک مترجمه و تکرار فی مرض الی و الله حکیم احسانى
 و سیت الحیل من قبار ایشکال تمام سیت الی مرض کا
 علاج و شفقت حسن و قبح و عمر سیت الله فی سید محمدی
 الیچنا - رنگین الله ادیر
 فرستاده - معالجہ اسیدین در لطف سعادت یافا کارین

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فخران الادویه - اردو جبین ہر ایک کے دکانی نام
طبیعیات مختصر معالجہ - قدر شریف - انعام خاں
کمال بسط و شرح سو لکھی ہیں مع صالحہ تعداد ادویہ
مترجمہ حکیم محمد رفیع کریم - دو جلد میں - ۱ - جلد اول جلد
مترجمہ میرزا نادر دویہ - الفاظ الادویہ و فرنگی
فخران الادویہ یہ مجموعہ تین کتابوں کا نام ہے
مترجمہ میرزا نادر دویہ و دیگر علم علی حوالہ

این نام را از آنکه شرط مصالح کایان می
مقتضای حساسی است و این کایان که در کمال استقامت

افقیسی شرح جو سترہ علم عربی کی کتاب غرض
ہیں حضور و مہربانہ اسکو مستعد طالب علم کسی بے استعداد
مسلم بشرت کا جو حق میں کو بعد قانون شیخ ابو علی سینا کے
پڑھو کا مرتبہ جو اس کتاب میں کلیات طب سے بحث کی گئی ہے
اول غذا صراحت یعنی اکھبرا سخی پانی اور اسکو انسان
اور ریشہ غیرہ ہی بحث کی گئی جو اور ثابت کیا ہو کہ کوئی جھوٹ
ان کو ہر حصہ کے عقلا موجود نہیں ہو اور نہ کیفیت میں مزاج
پیدا ہو سکتی ہے پھر مزاج کے اقسام مختلف اور غیر متعلق اور کثرت
کے درجہ باعتبار درجہ اور برودت کے بان میں بھی اور
عقلی اعتبار سے تین قسمیں ہیں پھر ثابت کیا گیا کہ کوئی کھانا
اور نہ پانی جس جسم انسان اور حیوان اعتبار سے کھانا ہو سکتا
اور نہ لڑا کھانا چاہیے پھر جسم انسان کی اقسام و اعضا کا بیان
ہو چھ سینہ اہل میں اس طرح جو عضو و حالت اور برودت
اور ریشہ است اور رطوبت میں کیا اعضا و عضو ثانیہ اور
عقلی اسکو ثابت کیا چھ اعضا و اعضاء کا ذکر کیا گیا جو
ہر ایک کا بیان ہے پھر رانگی تکمیل باعتبار حیوانی
انسان کی ہونگی وجہ ہے پھر قوی بھی کا ذکر ہے جو چار قسم
ہیں - نامیہ - خافیہ - مولدہ - معصومہ - پھر
ان اعضا کا ذکر ہے جو قوت خافیہ سے خادمت ہیں
اور ان کے ذریعہ سے وہ غذا انسان کے بدن
میں رہتی ہے۔

CALL NO. 215 ACC. NO. 3961
 AUTHOR 2-12 اکبر ازاد خان
 TITLE طب البکر در جلدین

Date		No.	



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES .

- 1 The book must be returned on the date stamped above
- 2 A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due